UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228235

UNIVERSAL
LIBRARY



SECOND

TRAVELS AND ADVENTURES

OF THE SHAH OF PERSIA

IN EUROPE

هُوَ اللهُ تعالی شانه

وقایع مسافرت وسیاحت دوم فرنگستان علیحضرت

سلطان ابن سلطان شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه

قاجار خلد الله ملکه از یوم نهضت از دار الخلافه طهران

الی روز مراجعت ورود موکب مسعود مستقر سریر سلطنته

که بدستخط مبارک مزین فرموده بسعی و اهتمام اقل الانام

میرزا محمد سیراز الملقب بملک الکتاب در دار

الحکومه بمبی بزیور طبع در آمد و چند تصویر که

شایسته این کتاب بود مزید نمود تحریرا فی سهر صفر

۱۲۹۰



بسم الله الرحمن الرحیم

روزنامهٔ سفر دویم فرنگستانست که بیمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی
بشرط سلامت مزاج مینویسیم

روز پنجشنبه سلخ ربیع الاول ۱۲۹۵ پانزده روز از عید نوروز گذشته صبح زود توپ اعلام سفر فرنگستان
که مدتی بود مصمم شده بودیم انداخته شد از در باب همایون بیرون آمدیم نایب السلطنه
و مستوفی الممالک و سپهسالار اعظم و جمیع نوکر با در باب همایون حاضر بودند سوار اسب شده
از دروازه کمرک بیرون رفتیم هوا از گرد و غبار تیره و تار بود قشون و افواج هم تا اطراف
امامزاده حسن صف کشیده بودند معتمد الملک که در طهران نایب مناب سپهسالار اعظم است
با صاحب منصبان نظام و توپخانه و افواج و سواره و غیره ایستاده سواره و پیاده زیاد خیلی خوب
منظمی بودند پس از سان قشون و گذشتن از صفوف افواج و سواره بکالسکه نشسته مستوفی الممالک
و شاه زاده گان و وزرا و رجال دولت مرخص شده رفتند و ما راندیم برای قریه حسین آباد حاجی
سلیمان خان شب را آنجا ماندیم ✱ جمعه غرهٔ ربیع الثانی بقریه کرج رفتیم (شنبه دویم
منزل سفر آباد بود) یکشنبه سیوم از آنجا بکاروان شک رفتیم نایب السلطنه و همراهان او که

در رکاب بودند از اینجا مرخص شده مراجعت کردند اعضاد الدوله هم که با نایب السلطنه بود مرخص شده رفت) دوشنبه چهارم بقزوین رفتیم اردو را در هزار جریب که قریب بشهر است زده بودند سه شنبه پنجم در هزار جریب اتراق شد باد شدیدی میآید این روزنامه را امروز در هزار جریب مینویسم) خبر تلگرافی امروز از طهران رسید که والدهٔ اعضاد الدوله که از صبایای نایب السلطنه مرحوم بود فوت شده است حاجی ملا هادی مدرس هم در طهران مرحوم شده) خلاصه انشاء الله تعالی از سر حد همراهانیکه بقفقازستان خواهند آمد و کسانیکه بطهران مراجعت خواهند کرد خواهیم نوشت چهارشنبه ششم هم در هزار جریب اتراق شد متصل باد میآمد و هوا کرد و خاک و دمه و سرد بود پنجساعت بغروب مانده رفتیم بشهر از محله راه کوشک بد و لثخانه در اطاق رکنیه که دیوانخانه و دار الحکومه عضد الدوله است نشستیم علما و شاهزادگان و اعیان قزوین بحضور آمدند عصری مراجعت بارد و شد ضیاء الملک حاکم کیلان که دیروز از کیلان آمده بحضور رسید پنجشنبه هفتم بقریه سیاه دهن که آخر خاک قزوین است رفتیم پنج فرسنگ راه است اما تمام راه جلگه و صحرای بسیار خوب سبز و خرم و پر گل است دهات آباد از محال قاغازان و دشت آبی قزوین سمراه و کنار صحرا بود اغلب مال امین الرعایا و منسوبان اوست سیاه دهن هفتصد خانوار است جمعیت زیاد و باغات بسیار دارد ابو القاسم خان نوادهٔ ناصر الملک در نهارگاه دیده شد بچاپاری از راه آذربیجان بپاریس برای تحصیل میرود حالا اول شکوفه همه جاست طهران هم روزیکه بیرون آمدیم شکوفه زردالو و آلوچه و بادام باز شده بود خلاصه دست راست قریهٔ سیاه دهن محال قاغازان است جمعه هشتم بقصبهٔ ابهر میرویم متجاوز از هفت فرسنگ راهست بگالسکه نشسته راندیم طرف دست راست راه کم آبادی است اما سبزه و گل و بوته دارد و تا یکفرسنگ منتهی بکوهستان میشود اما کوههای بی برف راه کرشکین طرف دست راست و آن راه نزدیکتر است اما کالسکه نمیرود تلگراف و چاپارخانه و آمد و رفت عمومی از همین راه سیاه دهن است طرف دست چپ پنج فرسنگ کوتر و محال خرزود قزوین است

دهات آباد حاصل خیز جمعیت دارد مثل مزجه و نهاوند ضیا آباد فارسی چین خالصه وغیره نهاوند بغله کوه افتاده است پیدا بود اما تا کوه دو فرسنگ بشیتر راه و کوههای برف دار است پشت آن کوه خاک خرقان است دست راست صحرایش آهو دارد آخر خاک قزوین فارسی چین است اول خاک جمسه قزوه این دهات از رود ابهر مشروب میشود همه دهات جمعیت زیاد باغات خوب و اشجار شکوفه دار داشت دست راست مقابل قزوه کوهی سنگی پیدا بود معروف به شتر کوه که شبیه است بکوهان شتر بعد از قریه قزوه قجر و فتح آباد وغیره است تا میرسد بشتر آباد خالصه بتول اجوان مخصوص که دیه معتبریست بعد بابهر رسیدیم که قصبه بسیار بسیار معتبر مثل شهریست مساجد و حمامها و کاروان سراهای متعدد دارد دور انیمفرسنگ هم بالاتر از قصبه ابهر زده بودند راه دور و جای بدی بود عهد یقلیخان و ساری اصلان و حسینقلیخان پیش شکار آهو رفته بودند عصری با کمال خستگی آمده هیچ شکاری هم نکرده بودند آهو پیدا کرده اما بجلگه رم داده بودند دو آهو سوارهای بختیاری زده بودند یک ماده آهوی خسته بیچاره آمده جلو کالسکهٔ صنیع الدوله خواجه محقق پیاده شده با ساچمه زده بود عباس میرزا و مظفر الملک و علینقی خان و بابر میرزا که در ابهر می نشینند و میرزا ابو الفتوح امام جمعهٔ ابهر در راه بحضور رسیدند *

شنبه نهم در ابهر اتراق شد باد زیادی می آمد اینجا ها باد بد بسیار است یکشنبه دهم بصفا قلعه خالصه که بتول اصطبل تو بخانه است باید برویم بضیاء الملک حاکم کیلان نشان تمثال التفات شد بکالسکه نشسته راندیم راه امروز صحرای وسیع مسطح پر سبزه ایست دست راست بفاصلهٔ یکفرسنگ و دو فرسنگ کوههای بزرگ برف دار است و پشت این کوهها خاک طارم است دهات میرشکار از قبیل چرکروالوند و خراسانلو وغیره دست چپ رود خانه ابهر است آب رود خانه در این فصل بقدر پنجاه سنگ بلکه زیادتر و کل آبرو بود تا بستان دوسه سنگ بیشتر نمیآید قنوات خوب معتبر دارند که این همه باغات را از قنوات آب میدهند قدریکه راندیم بخرم دره رسیدیم که قدری از ان خالصه است اربابی هم دارد اما عجب دره ایست باغات و اشجار زیاد دارد

یکفرسنگ طول باغات تازه درختها سبز شده کم کم برف هم توی دره بود بعضی از صاحب منصبان فوج دوم خاصه که با فوج مأمور و روانه طهران هستند در اینجا بحضور رسیدند از اینجا تا پای کوه یکفرسنگ مسافتست زمینه این کوهها نرم است زراعت دیمی زیاد میکنند پشت این کوهها باز خاک حسنه وار محال خدابنده لوست و بزینه رود که متصل بخاک همدان میشود در دامنه کوهی پیدا و دهی مشرف بران بود قلعه روی تپه داشت مشهور به سباس که قدیما مال عباسقلیخان دودانکه بوده او مرده است وحالا امام جمعه حسنه و بعضی از سوارهای میرشکار دارند بعضی دهات دیگر هم بود خلاصه از خرم دره گذشته بدیه هیدج رسیدیم دهی است بسیار معتبر و باغات زیاد دارد قبل از رسیدن به هیدج در نزدیک رودخانه بهار اقادیم قنات بسیار معتبری که بقدر چهار سنگ آب داشت برود خانه جاری بود این قنات متعلق بخرم دره است از هیدج که قدری گذشتیم بدیه کوچکی که بصیرآباد میگویند رسیدیم در دست چپ واقع مال حبیب الله خان و برادر میرشکار و بعضی دیگر است بعد رسیدیم بصاین قلعه که منزل است باد شدیدی آمده و میآید که اوقات را بهم تلخ کرده است هیچکس بیکاری نمیتواند بکند همه چادرها و بخیرها خوابیده است (دوشنبه یازدهم باید برویم بسلطانیه صبح بکالسکه نشسته راندیم صحرا بسیار خوب و صاف و سبز و پرعلف و پرگل و بوته است دست چپ و راست از اوایل راه الی نیم فرسنگ و یکفرسنگ منتهی بکوههای برف دار میشود قدریکه رفتیم از سمت کوههای دست راست آب صاف زیادی بقدر ده سنگ میآمد قدری دیگر که راندیم سیلاب پرزوری جاری بود باز قدری که راه طی شد آب صاف تندی میآمد بعد از ان از سیلابی جاری بود معلوم شد منبع ابهر رود از کوههای دست راست است دیه چرکر میرشکار در دامنه کوه پیدا بود یکفرسنگ از راه دور است بدست راست دور بین انداختم خانهای متعدد توی دره و تپه پیدا بود که تقریبا بقدر دویست باب خانه بنظر آمد اما درخت و سبزه بسیار کم دارد مثل این است که تازه بنا شده رسیدیم بعبدآباد دیه سپهسالار اعظم که مال مجدالدوله مرحوم بوده و سپهسالار اعظم خریده است باغی و کلاه فرنگی دارد اینجا نهار خوردیم حالا اول

بنقشه اینجاست بنقشه خوش نگی دارد از ابهرود آورده اند بعد از نهار سوار شده قدریکه راندیم بچپین
آباد میرزا محمد حسین حاکم کاشان رسیدیم در صحرای دست چپ هنوز برف بود کوههای دست چپ
همه زراعت دیم است تا رسیدیم بدیه سلطانیه گنبد شاه خدابنده خراب ولی باز برپا و آثار قدیمش
نمایانست انشاء الله باید تعمیر بشود رسیدیم بعمارت سلطانیه پیاده شده رفتیم بالا سپهسالار
اعظم ملک آرا را بحضور آورده بود همه جا را گشته آمدیم پائین سوار شده رفتیم بچادر که در چمن پای عمارت
زده اند حاجی محمد حسن خان مشیر دیوان است که مدتیست در خمسه است عصری دیده شد امروز باز باد بد سلطانیه
میآمد شب ایستاد هنوز درختهای اینجا ها برگ نکرده است امروز در بین راه یک برآمدگی کوچکی بقدر
ده وجب از زمین دیده شد بالای آن که میروند گنبد شاه خدابنده پیداست اینجا را کدوک الله
اکبر میگویند آنطرف پته هرچه آب جاری میشود داخل زنجانه رود شده بزنجان میرود و اینطرف پته
هرچه آب جاریست بسمت رودخانه ابهرود میریزد عجب آنست این پته کوچک که منبع این آبهاست
چندان ارتفاعی ندارد و از هیچ طرف نسبت بسیار اراضی تفاوتی چندان ندارد

سه شنبه ۱۲۰

امروز باید بزنجان برویم از سلطانیه الی زنجان چهار فرسنگ و نیم است راه دور انیم فرسنگ هم بالاتر از
شهر در باغ حسین آباد ملکی پاشاخان سرتیپ پسر مظفر الدوله مرحوم زده بودند که نیم فرسنگ تمام راه
بود بکالسکه نشسته راندیم صحرای سلطانیه خیلی باصفاست دیشب رعد و برق شد باران هم
گاه گاهی میآمد روز هم گاهی ابر بود گاهی آفتاب جلگه بسیار خوبیست تمامش باچمن است یا زراعت
مرغهای قارالاق خیلی خوب میخواندند قدریکه راه رفتیم بدیهی رسیدیم که اسمش الملکی و مال مظفر الملک
است کوههای دست راست برف دارد الی یکفرسنگ و نیم مسافت کوههای دست چپ
هم برف دارد اما دور تر است در چمنی نهار افتادیم رودخانه سمان ارخی که زنجان رود است
جلو بود این رودخانه چون از چمن میگذرد با تلاق سختی است که اسب از آن بمشکل میگذرد عرض رودخانه
هم کمست اینجا ها زیاده از پنج ذرع نیست اما تا زنجان و پائین تر که میرسد کم کم آبهای دیگر هم
داخل و مخلوط بآن شده بزرگ و عریض میشود مرغابی و بعضی طیور دیگر زیاد داشت تا اینجا که نهار

افتادیم دو فرسنگ راه آمده بودیم همه جا زمین مسطح از اینجا ببعد دره و ماهور شد و کم کم بکوه دست راست نزدیک و از کوههای دست چپ دور میشدیم تا از پل سه چشمه که سر رود خانه ساخته اند گذشتیم رود خانه بدست چپ افتاد و چشمهای زیاد از همین دره آمده جزء رود خانه میشد از نیلا بهاو رود خانهای متعدد هم گذشتیم که همه از طرف کوههای دست راست جاری و داخل این رود خانه میشد بعد از گذشتن از پل بفاصله دو میدان اسپ تپه باو ماهورهای بزرگ پیدا شد و حایل گردید ماهین کوههای بزرگ دست چپ و این تپهها که معبر بود تا قریب بشهر زنجان نزدیک شهر دره و ماهور پست و هموار و کم کم مفقود و منتهی بصحرا گردید و باز کوههای برف دار دست چپ پیدا شد دست راست هم تپه داشت اما کوه چکر است و زود تر پست و مساوی با صحرا میشود و کوههای دست راست هرچه بشهر زنجان نزدیک میشود کم کم کوه چکر و کم برف تر میگردد خلاصه مسافت زیادی که راندیم بدیه دیزه رسیدیم که مسکن و محل نشیمن علی نقی خان سرتیپ است خود او هم با پسرش همانجا بحضور امد علینقی خان بسیار مرد درست بخیی است ابتدای آبادی و باغات زنجان رود از دیزه است دیزه دیه بزرگ پر جمعیتی است خلاصه راندیم تا بشهر زنجان رسیدیم باغات زیاد در دره ها و کنار رود خانه دارند درخت هلو تازه شکوفه کرده تبریزی هنوز هیچ سبز نشده بود اهل شهر همه باستقبال بیرون آمده بودند جمعیت زیادی دارد این شهر گذشته بحسین آباد بود که منزل ما بود رسیدیم جای با صفائیست چادر ما را کنار رودخانه چه طولانی زده بودند امروز از دیزه باینطرف الی حسین آباد لاینقطع باران بارید مردم ترشدند ابوالقاسم خازن که نوشته بودیم بجا پاریس میرود هنوز اینجاست شب را الی صبح باران آمد همه زمین کل مردم تر و سرمای شدیدی شد یکروز هم که چهارشنبه سیزدهم بود لابد اینجا اتراق شد دیشب از باران همه چادرها خوابیده و مردم صدمه خورده بودند **روز چهارشنبه ۱۴** باید برویم آنیک هوا صاف و آرام اما بسیار سرد بود سوار کالسکه شده راندیم از باغ حاجی زمان عبور شد شکوفه زیادی داشت راه پست و بلند است رود خانه نزدیک شدیم کنار رود خانه درخت و باغات

خوب زیاد است اول دودیه بود متصل بهم کوشکان میگفتند خالصه دیوان ویتول خشخان جهاجر است
بسیار دهات و اشجار خوبیست بعد دیه باریست آنهم خالصه ویتول رکن الدوله است باغات و
اشجار زیاد دارد بعد ازین دیه دیه چیر ملکی مظفر الملک است در باغات اینجا بنهار افتادیم بسیار
سرد بود و بعد از نهار بگالسکه نشسته راندیم طرفین راه همه دره و ماهور است تا میرسد بکوههای
بزرگ دیه کاوندپشت کوههای دست چپ است کوه دست چپ که تا اینجا راست بطرف
مغرب کشیده بود در محاذی دیه ینگجه یک قله کوه بزرگ بلند سخت پر برفی متشکل شده مشهور
بکوه دمرلو که ییلاق شاهسونهاست و از انجا رشته کوه از طرف مغرب منحرف شده رو بجنوب
میرود خلاصه از دره گذشتیم که رود خانه سارمساق لو از آن جاری بود و میرفت تا بزنجانه رفت
داخل میشد خیلی آب داشت قدری که رفتیم راه از رود خانه کم کم الی دو فرسنگ دور و مایل
بطرف دست راست شد بعد از رود خانه ینگجه گذشتیم این رود خانه هم خیلی آب دارد و
بزنجانه رود میریزد و همه این آبها داخل قزل اوزن شده و بسفید رود ریخته منصب بدریای
خزر میشود جمیع راه اینجا ها دره و ماهور است خلاصه دوباره برود خانه نزدیک شده تا بارد رسیدیم راه امروز چهار فرسنگ بود چادرها لب رود خانه زده اند دیه نیک پی بزرگ است
یک کاروانسرای کهنه قدیم دارد که در زمان سلطنت شاه صفی اول بحکم آن پادشاه بدست میرزا
محمد تقی اصفهانی صدر اعظم در شهور سنه یکهزار و چهل و نه هجری بنا شده است در این اطراف ایلات
رشوند قشلاق دارند جمعه پانزدهم باق مزار که از املاک مظفر الملک است رفتیم یعنی چون
بسرچم دور بود آق مزار را میان منزل قرار داده و سورسات جمع کرده بودند بالاتر از ان دیهی هست
که سرده میگویند اینجا از اراضی آنجا است چاپارخانه دارد خلاصه همه جا از کنار رود خانه میرفتیم
طرفین راه دره و ماهور تا همه سبز و پر گل است بوته گل سرپش امروز دیده شد انواع گلهای
دیگر هم بود از زرد سفید لاله کوچک و بزرگ بعضی کوههاو زمینها خاک است مثل شوره زار اما هیچ
سنگ در این صحرا نیست یا چمن و سبزه و گل است یا شوره زار نه اسب فرو نمیرود و براحت میرود

سه فرسنگ بود الی عصر بمنزل رسیدیم **شنبه شانزدهم** بسرچم که دیه امیرآخور است باید برویم
بکالسکه نشسته دست راست راه را گرفته رفتیم دره و ماهور زیاد دارد اما زمین خاک نرم خوبیست پست
براحت راه میرود کل و بوته و گیاه از هر قسم خرگوش روباه باقر قر البدرچین لاک پشت زیاد
دارد یک بلدرچین مهد قلیخان زد خیلی سواره رفته نزدیک دیهی نهار افتادیم اطفال دیه را
که در صحرا اشنک تازه میچیدند خواسته هم دیه را پرسیدیم گفتند پیره خوس است این دره و ماهورها
دست چپ و راست بشیه بهم و هر دو طرف قشلاق شاهسون دیرن است کوههای برف دار
بزرگ از جلو یعنی از سمت آذربایجان پیدا بود حسنعلیخان جزایر جودان کفت پشت این کوهها ارد بیل
است و اینطرفش کرمرود دست چپ کوههای برف دار بزرگ از دور پیدا بود گفتند
کوههای تخت سلیمان و افشار است که ییلاق ایلات دیرن است خلاصه بعد از نهار خیلی رانده
تا دیم سرجاده بکالسکه نشسته تا نزدیک رودخانه رسیده قدری دیگر که راه رفتیم اردو پیدا
شد اردو را بالای دیه سرچم زده اند بعد از ورود بمنزل باران شدیدی آمد و بعد هوا باز شد امروز
دست چپ راه دیه قرابوته و مشمپا بوده است اما من ندیدم **یکشنبه هفدهم** باید
بجال آباد که خاک آذربایجان و شقاقیست برویم صبح زود از خواب برخاسته سوار کالسکه شده
راندیم عباس میرزا مرخص شده رفت بقدر نیم فرسنگی که رفتیم باز کنار رودخانه و طرفین راه همان تپه
و کوههای نرم خاکی بود بعد از دست راست پیچیده بدره افتادیم و رودخانه از نظر غایب شد
و در دست چپ ماند قدریکه با کالسکه از کدوک سربالا رفتیم آنطرف جلگه و صحرای هموار پیدا
آمد همین کدوک کوچک سرحد خاک خمسه و آذربایجان است خاک آذربایجان صحرائیست
صاف و مسطح وسیع سبز و پرگل و علف برخلاف راه دیروز که خاک خمسه بود اما در تابستان
ازین صحرا با بواسطه گرمای زیاد و پشه و مگس نمیتوان عبور کرد خلاصه بسیار باصفائی بود اما
باز دره و ماهور و راه کالسکه پست و بلندی داشت از کالسکه پائین آمده سوار اسب شدیم
جال آباد اردو پیدا بود منزل امروز سه فرسنگ است اکبر میرزا حاکم اینجا بحضور آمد کار و انسرای

بزرگی از قدیم در جمال آباد است که در زمان شاه عباس ثانی اغورلوخان امیر دیوان بحکم آن پادشاه در سنه یکهزار و شصت و چهار بنا کرده است چادر مارا توی باغی زده اند شکوفه بلو و سیب و بادام با بعضی میوه جات دیگر داشت اسفند هنوز اینجا باکل نکرده است نزدیکی جمال آباد دیهی است اسمش کوشش آقا محمد علی آبدار باشی میگفت دنبلان بسیار خوب دارد و آورده بود دنبلان تازه خوب

یکشنبه بزرگ **دوشنبه هیجدهم** باید برویم بمیانج صبح برخاسته سوار اسب شدم از دیه جمال آباد عبور شد خانوار چندانی ندارد چند خانه خوب قلیخان قره سوران و بعضی دیگر در اینجا ساخته اند از دیه بآنطرف راه همه دره و ماهور بود تا یکفرسنگی که رانده برود خانه قزل اوزن که از طرف جنوب بسمت شمال مشرق جاریست پرسیدیم میرزا جعفر سلماسی برادر میرزا مهدی که نوکر قدیم ماست باجی مطلب خان تفنگدار کنار رود خانه بحضور آمدند بعد از پل گذشتیم پل سه چشمه ایست که چشمه وسط خیلی بزرگست رود خانه هم آب زیادی داشت خلاصه صحرا همه سبزه و گل است اما تابستان اینجا باخیلی گرم و بد هوا میشود آنطرف پل گدوک قافلان کوه است رفتیم بالا راهش خوبست کوهش نرم و سبزه و پر گل و شبیه بگدوک خزر است قدری از گدوک بالا رفته نهار افتادیم خاک این کوه قرمز و بنفش و رنگهای مختلف است بعد از نهار سوار شده راندیم دست راست روی کوه قلعه سخت قدیم کهنه ایست معروف بقلعه دختر بادو برین ملاحظه شد حالا هم چندان خرابی ندارد و بعضی جاهای این راه را بواسطه گل سنگفرش کرده اند معلوم میشود در باران و برف این راه خیلی گل میشود کوهش خیلی خاک نرمی دارد اسب فرو میرود بسمت قزل اوزن هیچ چشمه و آبی ندارد که برود خانه جاری شود مگر از سمت میانه آب بسیار کم گل آلودی برود خانه میریخت خلاصه بسر کردنه که رسیده دیدم جمعی ایستاده اند معلوم شد ولیعهد و صاحب دیوان و صدر الدوله و علماجات ولیعهد ایستاده از بالای کردنه جلگه میانه و صحرای گرمرود و کوه برزکوش و رود خانه میانه با آب زیاد و فی الحقیقه تمام صفحه آذربایجان پیدا بود خوب منظری داشت رود خانه میانه هم باندک مسافتی در آخ قافلان کوه متصل بقزل اوزن شده بگیلان میرود و در حقیقت قافلان کوه در وسط این رود خانه جزیره مانند واقع شده است سر چشمه رود

میانه از کوههای هشت رود و کرمرود و ترکمان چای وغیره است خلاصه سرازیری زیادی طی شد منصور میرزا پسر اسکندر میرزای مرحوم پای کرد نه بحضور رسید بلکه که رسیدیم قدری بکالسکه نشسته نزدیک پل میانه که سواره و جمعیتی ایستاده بودند دوباره سوار اسب شده با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان و دیگران صحبت کنان میرفتیم دسته غلامان کشیکخانه با پوز باشیها که مرخص و روانه آذربایجان بودند و سوارهٔ افشار اروی و سوارهٔ ایناللو و افشار صاین قلعه وغیره که جمعیت زیادی میشدند قریب به پل همه صف کشیده بودند از پل گذشتیم آب این رودخانه قدری بیشتر از قزل اوزن بود پلش بیست و سه چشمه دارد آنطرف پل سکنه میانج ایستاده بودند از دور اردو میدان اسب پائین تر از میانه در جای باصفائی زده بودند راه امروز چهار فرسنگست) سه شنبه نوزدهم باید رفت بصومعه علیا که دیه ملکی صاحبدیوان است اگرچه راه راست نزدیک از میانه الی ترکمان است اما چون بد بوده و کالسکه نمیرفته این راه را که درحقیقت بیراهه است برای کالسکه ساخته اند ره پائین تا همین صومعه دو فرسنگ نزدیکتر است این راهی که ساخته اند الی صومعه پنجفرسنگ و نیم است خلاصه سه ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شده رانده تا رسیدیم بقصبه میانج سواره و جمعیت زیادی بود تلگرافخانه را خارج از قصبه بالای تپه ساخته اند امامزاده معتبری توی قصبه مدفون است گنبد کاشی خوبی سر مقبره اش دارد گفتند بدو پشت به حضرت صادق میرسد قصبهٔ میانه دو هزار خانه دارد درحقیقت شهریست نواحی آن شلتوک کاری زیاد میشود در سال پنج و پنبه بسیاری درحوالی این رودخانه عمل میآید خلاصه رانده در بالای تپه بلندی قدری تماشای قصبه را کرده رفتیم پائین بکالسکه نشسته پس از طی قدری راه برودخانه رسیدیم که آب بسیار تند کل آلودی داشت واز طرف کوه بزکوش میآمد دوباره سوار اسب شده روبکوه بزکوش و شمال رانده تا به تپه رسیدیم که بالای آن امین السلطان آفتاب کردان زده نهار حاضر کرده بود طرفین راه همه جا دره و تپه است ولی بسیار نرم و بی سنگ تمام صحراها زراعت است یا سبزه و کل خودرو اما اکثر زراعت اینجا بادیم است و بیشتر جاها را هم تازه میکاشتند اصل زمین پوک و نرم و رطوبتیست کوه بزکوش

سه شنبه نوزدهم

برف زیاد و دارد رشته این کوه طولانیست پشت آن بحال سرابست خیلی از انجا تعریف میکردند و این کوه را همه جا تا سر قلهها از هر طرف اسب میتواند بالا برود ارتفاعش نصف کوه البرز یعنی نصف قله هفت برابر است که مرتفع ترین قلل البرز است خلاصه بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم راه همه پست و بلند با دشدیدی میآمد اسباب زحمت مردم شده بود یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم دیه صومعه بسیار باصفاست رودخانه خوبی از میان دره سبز پر درختی میگذرد غلب درختانش زردآلوست بید و سفیدار نیز دارد مثل درخت جنگلی دیه دست چپ و بالاتر ازین دیه واقعست امروز در راه بعضی دهات دیده شد که اسامی آنها ازین قرار است اونیک مال نظام العلمای تبریز خواجه دیه که چنار اشلق ملکی مؤتمن الملک متولی باشی ارض اقدس که بسیار دیه خوبیست باغات زیاد دارد و در دامنه کوه توی دره افتاده است رودخانه خوبی هم از انجا میگذرد دیگر دیه کوه ویرنجه وغیره نزدیک منزل دست راست دیه نه دولغ دیده شد شب صاحبدیوان بجهة ورود ما آتشبازی کرد چهارشنبه بیستم انشاءالله تعالی باید به ترکمان چای رفت صبح بکالسکه نشسته راندیم یکفرسنگ راه بود در اینش مثل راه دیروز دره و ماهورو همه جا زراعت دیم و تپهای نرم است قدری یکه راه طی کرده بدره رسیدیم که آب زیاد گل آلودی از وسط آن میگذشت دره دیه ورانگش که در دامنه بزکوش دیه بسیار معتبر و مال حاجی میرزا صادقخان پسر مشیرالدوله مرحوم است لب آب نهار افتادیم بعد از نهار سوار شده پس از طی قدری راه بدره دیگر رسیدیم عجب دره باصفای خوبی بود در رودخانه آب زیادی که چندان هم گل آلود نبود از ان میگذشت طرفین رودخانه اشجار زیاد داشت این آب از دیه ورزقان میآید که آنهم مال حاجی میرزا صادق خانست و این دره از املاک قریه ترکمان و جزء انجاست پس از قدری دیگر طی مسافت و راه پست و بلند خود ترکمان که منزل است پیدا شد دیه خیلی معتبر آبادی پر اشجاریست میرلطفعلیخان پسر سیف الملک طالش حاکم اجارهدار و با سواره خود و برادر کوچکتر و عمویش میرزا زین العابدین جان که با ورتوپخانه است در اینجا بحضور رسیدند اسم برادر تپاب

هم مجید خان است این پسر با از دختر جعفر قلی میرزای مرحوم پسر نایب السلطنه مغفور میباشند خلاصه قدری
در منزل خوابیده بعد برخواستم باد شدیدی میآمد که همه بحر بارا انداخت **پنجشنبه ۲۱** باید بقرا پنجشنبه ۲۱
چمن برویم چهار فرسنگ سبک راهست از دره که دیه ترکمان چایی در آنجا واقع بود ورود خانه از میانش
میگذشت سوار شده عبور شد باد شدیدی بنا کرد بوزیدن ترکمان چایی بقدر دویست سیصد خانوار جمعیت
دارد قدری که از دره دور شدیم بکالسکه نشسته همیفرسنگ راه طی شد به یغرب دوست رسیدیم دیه
مقبر بیست رودخانه آب و باغات خوب دارد سلسله کوه برکوه بزکوش خیلی طول دارد هنوز معلوم
نیست تا کجا امتداد دارد اما قله که مرتفع تر از همه جاست حدودی دره ترکمانست و برف زیاد دارد
از اینجا ببعد کم کم پست و کم ارتفاع میشود خلاصه راه امروز هم مثل دیروز پست و بلند و دره و ماهور و تمام
صحرا زراعت دیمی است دست چپ الی دو فرسنگ فاصله منتهی بکوه میشود اما کوههای کم ارتفاع
خاکی که همه زراعت دیم است دست راست هم بفاصله دو فرسنگ بکوه برکوش میرسد و همه دره و
ماهور و زراعت است بعضی دهات که طرفین راه دیده شد از این قرار است دست راست
غریب دوست خالصه شیخ صفی سیلان خالصه دیوان مهماندوست ایضا خالصه بالین شریف آباد
پرآباد از و چه دست چپ قره جه قیا خالصه برق آباد خالصه قراچمن خالصه پنجباعت بغروب
مانده وارد منزل یعنی قریه قراچمن شدیم دره وسیعی است که رودخانه عظیمی از آن میگذرد هنوز
در دره و ماهورهای اینجا لکه لکه برف باقیست اینجا اول محال عباس است که جزو حکومت امین الوزاره
یعنی پسر محمد قلیخان صندوقدار فرمان میرزای مرحوم است دیه قراچمن زیر دست دره است
پیدا بود بعد از ورود بمنزل باد شدیدی وزیدن گرفت شد باران و تگرگ بارید از رودخانه سیل
برخاست شتری هم تلف کرد **جمعه بیست و دوم** باید برویم بتکمه داش که جزو
محال عباس است محال ثلثه از این قرار است که از قراچمن اول محال عباس است بعد محال اوجان
بعد مهران رود که به تبریز وصل میشود خلاصه سوار شده از دره و رودخانه گذشتیم آبی بادی
داشت با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان صحبت کنان میرفتیم هوا بسیار سرد بود مثل قله

البرز برف هم لکه لکه خیلی در صحرا و توی جاده بود قدری رفته بکالسکه نشستیم امین السلطنه اجودان مخصوص مهدیقلیخان امین السلطان و بعضی دیگر عقب کالسکه میآمدند ناگاه از عقب قال و مقال شد کالسکه را نگاه داشتند دیدم امین السلطنه از اسب زمین خورده بازو و پایش را کرفته راه میبروند اما دروش زخم سالکت شد اسبش از بغله جاده برده پایش لغزیده افتاده و خیلی بد زمین خورده بود بعضی دیگر هم امروز که اسب از بغله میرانده زمین خورده بودند روی خاک مثل خاک خشک و نرم بنظر میآید تا اسب پایش را میکذارد زیرش کل سرخ چسبنده لغزنده است فوراً لغزیده زمین میخورد از دره قراچمن بانظرف وضع صحرا برخلاف سابق شد یعنی دره و ماهورو زراعت دیم بهمان طور باست که وصف شد اما زمین قدری سنکلاخ دارد و بعضی تپهای دست رابست برزکتر و شبیه بکوه است امروز از اوج دره لرکذشتیم سه دره است که از هر یک آبی هم میآید اینجا باکاریان بیاید یک مال پرون نمیرفت شکر خدا را که باران نمیبارید چندین دفعه از کالسکه باسب سوار شده باز از شده سر با کالسکه نشستیم همین راه که سواره میآمدیم با عضدالملک و بعضی دیکر صحبت میکردم عضدالملک قدری عقب ماند مهدیقلیخان کفت جعفرقلیخان غلام بچه باشی اسبش از بغله لغزیده زمین خورد حرفش هنوز تمام نشده بود که کفتند عضدالملک اسبش از بغله لغزیده زمین خورد و پایش درد کرفت اما بخیر کذشت بعد رانديم قدری در راه باران کرفت وارد منزل شدیم چهار فرسنک بود دیه نکمه دشش در بغله افتاده است دیه آباد پرجمعیتی است رود خانه هم دارد دارد و چادرها توی دره و چمن و کنار رود خانه زده اند منزل با دو باران شدیدی آمد هوا بسیار سرد شد امروز از دو کاروانسرای قدیم کذشتیم که توی دره ساخته اند اول کاروانسرای دوآنکراست دیکری معروف بکیلک ربع فرسنک تنکمه داش مانده کاروانسرائیست در ۱۱۶۰ در عهد دولت شاه عباس ثانی بتوسط خواجه محمدحسین کیلانی بنا شده بالای درب کاروانسرا سنکی نصب است که چند شعر در تعریف بنای کاروانسرا و اسم بانی و آمر در اینجا محکوک و مسطور است شعر آخر که مادهٔ تاریخیست در اینجا ثبت میشود شنیدم از پی تاریخ هاتفی میکفت مکان امین نیکان بود بهشت آباد ۱۱۶۰

که امروز دیده شد از نیقراست دست راست قمش قورشاق زکلوچه داش اتان کهین نیکچه کرم خوران
دست چپ جداق قپاق قزلجه احمد آباد علی خلج امروز محمد حسن خان نوری نایب ایشیک آقاسی باشی
هم بسیش بکل فرورفته زمین خورد بقدر صد نفر امروز زمین خورده اند رشته کوه دست چپ امروز
یکفرسنگ مسافت بجاده داشت اما همه مثل تپه و دیم زار است اینطرف کوه محال عباس است اینطرف
هشترود **شنبه ۲۳** باید برویم بجای آقا چهار فرسنگ راه و در آخر چمن اوجان واقعست ملکش
مشترک است مابین ابراهیم میرزای افغان و ورثه صدیق الملک مرحوم و یه معبر یست خلاصه صبح که برخاستم
بواسطه باد و باران دیروز عصر که مواراب شده سرد کرده و دیدم چادرها همه یخ بسته بود سوار اسب شده
با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان و سایرین صحبت کنان خیلی راه رفته تا بکالسکه رسیدیم بکالسکه
نشسته راندیم راه امروز خشک و سنگلاخ است از بارید ن باران کل نشود طرفین راه باز دره و تپه
و پست و بلندیست اما دست راست زمینش پر سنگ تر و سخت است دست چپ زمینش نرم تر
و باز همه جا زراعت دیم است هرچه راه طی میشد بکوه سهند نزدیکتر میشدیم تا محاذی منزل که حاجی آقا
باشد زیاده از یکفرسنگ تا دامنه کوه مسافت نیست کوه سهند قله هایش در این فصل مثل زمستان
پوشیده از برف است سه چهار قله خیلی بلند دارد اما کلیه ارتفاعش بقدر نصف کوه البرز طهران
نمیشود طرف دست راست در بلندی نهار افتادیم با شمخان پسر کاظمخان فراشباشی مرحوم و امیر
اصلانخان فراش خلوت بحضور رسیدند بعد از نهار بکالسکه نشسته رانده تا رسیدیم بروده خانه که از
طرف دست چپ از کوههای سهند و غیره بطرف دست راست جاریست بقدر ده سنگ
آب کل آلود داشت مسافت زیادی با طی کرده بیک دره وسیعی رسیدیم که چمن بدی داشت رود
خانه باز از سمت چپ بدست راست میرفت و مسافت زیادی از راه و چمن را کل و با تلاق بدی
کرده بود از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدم دست چپ دیه بند کهل بود که بالا دست همین
چمن و اجاق ملک و بتول حکیم قبلی مرحوم و حالا مال پسرش میرزا علی اشرف لشکرنویس است از این دره
و چمن که عبور شد باول جلگه و چمن اوجان رسیدیم طرف دست راست از دور کوههای بلند برف دار

خوبی بنظر رسید گفتند کوه کلبر و مشکبر است که آنطرفش قراجه داغ و اینطرف محال خانرود است و بدبستان است از اینجا الی دامنه آن کوهها و دره فرسنگ میشد بسیار خوش منظر و با جلوه جلگه و کوهها و بیلاقاتی بود از همین دره بسراب وارد میل هم اهاست که آمد و شد میشود خلاصه همه جا رانده تا رسیدیم بمحاجی آقا که منزلست رودخانه هم اینجا از چپ براست میآید اما بالی قریه کهنا تپه که محل تولد است سرا آمده بودند مخصوصاً ایستاده خیلی مهربانی و التفات تا بنها کردم این قریه از محال دهخوارقان و در دامنه کوه سهند واقعست وارد منزل شدیم عصری طبقات علمای تبریز که تا اینجا باستقبال آمده بودند بتوسط ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان بحضور رسیدند اسامی ایشان از این قرار است

دسته اول دسته اول حاجی میرزا جواد آقا مجتهد حاجی میرزا سمعیل آقا حاجی میرزا موسی حاجی میرزا عبدالرحیم امام جمعه حاجی میرزا صادق میرزا یوسف دهخوارقانی آخوند ملا یحیی میرزا مهدی قاضی میرزا احمد پسر حاجی میرزا جواد آقا مجتهد میرزا ابوالقاسم دا، د مجتهد میرزا یوسف جانشاهی میرزا حسین زنجانی میرزا ابوالحسن

دسته دوم دسته دوم پسر مرحوم میرزا هاشم حاجی میرزا جعفر حاجی میرزا شفیع آقا حجة الاسلام حاجی میرزا حسین قاضی میرزا رفیع نظام العلما حاجی ملا علی حاجی میرزا تقی برادر حجة الاسلام میرزا موسی صدر پسر حاجی میرزا شفیع آقا حاجی میرزا محمد علی ملا باشی میرزا محمد رضا نواده میرزا یوسف حاجی میرزا ابراهیم برادر حاجی میرزا حسن میرزا محمد علی پسر قاضی میرزا اسمعیل ولد ایضاً ملا محمد جوان میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام

دسته سیم دسته سیم میرزا محمود شیخ الاسلام حاجی میرزا یوسف آقا حاجی میرزا محمد علی قراجه داغی میرزا غفار صدر العلما میرزا محمد حسن میرزا عطاء الله شیخ الاسلام میرزا محمد رضا میرزا ابوالحسن برادر مرحوم مشیر الدوله میرزا علی اکبر برادر ایضاً میرزا محمد نقی صدر دیوانخانه میرزا یوسف نقیب الاشراف پسران شیخ الاسلام دو نفر میرزا حسن میرزا لطفعلی قاضی مراغه آقا میر حمید شیخ الاسلام میرزا قادر قاضی ساوج بلاغ دهائی که امروز از طرفین راه دیده شد از اینقرار است دست راست توسکان ملکی و متولی آقا محمد حسن تاجر خوئی قراآونا ملکی و متولی حاجی میرزا جواد مجتهد چرزه خوئی ملکی و متولی میرزا مهدی قاضی پسر میرزا هاشم مرحوم دزه چی ملکی و متولی اولاد مرحوم حاجی میرزا صادقخان منشی بچه آباد از موقوفات خلیر تپه سرخه ملکی میرزا عبدالرحیم

برادر ملک الکتاب دست چپ فراچای شیروانه آقاجان قرابابا بند کنل موسی قیه رودخانه حاجی آقا
پل سه چشمه بسیار معتبری از قدیم دارد اما حالا مجرای آب از زیر پل نیست رودخانه از یکدست پل میگذرد
شنیده بودیم پل انطرف آب اما ندیده بودیم امروز دیدیم **یکشنبه ۲۴** انشاء الله تعالی
باید رفت به باسمج صبح سوار شده باولیعهد وسپهسالار اعظم قدری صحبت کنان رفته تا رسیدیم بکالسکه سوار
شده راندیم قدری یکه راه طی شد رودخانه که از سمت سهند میآید ملاحظه شد اینجا هم یک پل سه چشمه از قدیم
روی رودخانه ساخته اند رودخانه آب جزئی داشت وباز در اینجا هم پل انطرف آب مانده بود مثل
پل رودخانه حاجی آقا خلاصه کوههای طرفین راه زیاده از یک میدان ودو میدان فاصله بجاده مانده
مرتفع هم نیستند همه دره وتپه وماهور است رنگ کوههای دست راست خیلی مختلف است زرد
قرمز سبز وآبی بنفش ورنگاری وسیاه هر قطعه یکرنگی است اما تپهای دست چپ همه سفید بدرنگ وبدون
اختلاف است کوه سهند درطرف دست چپ از پشت تپهای سفید بفاصله یکفرسنگ ونیم پیداست
سه قله برآمده دارد بشکل سه پایه که پوشیده از برف وقله وسط قدری بزرگتر از دوتای دیگر است
مابین قله آخر ووسط یک برآمدگی بشکل محروطی دارد که سر آن خیلی باریک است مثل نوک نیزه وپوشیده از
برف است بطوریکه لکه سیاهی در آن دیده نمیشود در این دره که میرویم ملک ودیه وزمین کرکان است که مال
حاجی آقای مشیر دست حضور است خود دیه پشت تپه وماهورهای دست چپ است دیده نمیشود زراعت
اینجاها اکثر آبی ودیم بسیار کمست بجهة اینکه زمین اینجاها اغلب سفلاخ وسخت است ودیم خوب عمل نمیاید
قدری رانده بکطرف جاده در صحرائی بنهار افتادیم بعد از نهار سوار شده بمنفرسنگی که راندیم دریاچه موسوم
بقوری گل که در جلگه واقع است بنظر آمد اطرافش اکوههااحاطه کرده اند دور دریاچه چمن است اما با اینکه
زمین چمن تر است ورطوبت زیاد دارد اسب میان آن فرو نمیرود ومحل خطر نیست قدری بوی طوبت
وعفونت چمن بمشام میرسید طرف دست چپ راه ودریاچه در دامنه تپه که درحقیقت مزرعه نه
معروف به شبلی است دیهی است موسوم بیوسف آباد قریب بسی چهل خانه است آب دریاچه
خیلی است که تخمینا بقدر نیمساعت مسافت دور دریاچه میشود آبش مواج بود اما خوراکی وخوش طعم

نیست عمقش هم زیاده از ده پانزده ذرع تقریبا نباید باشد وضعا طولانیست و باعرض وطول دریاچه
تا موج دماوند تخمینا مقابل است سه چهار نوع مرغابی از بزرگ و کوچک روی آب دیده شد و از
هر نوعی زیاد داشت سوار اسب شده قدری دور دریاچه گردش کردیم چند تیر گلوله بمرغابیهای
روی دریاچه انداخته شد دوباره بگالسکه نشسته راندیم آخر چمن این جلگه و دریاچه اول کدوک
و کردنه معروف بشبلی است اینطرف کردنه را بگالسکه رفته آنطرف که سراشیب بود باز سوار اسب
شدیم در انتهای کردنه که بهمواری میرسید رودخانه بسیار کوچک گل آلودی از چپ براست میآید
پل سه چشمه از قدیم بر روی آن ساخته اند از پل عبور شد قدری که پائین تر آمدیم کاروانسرای سرپوشیده
که از عهد شاه عباس جنت مکان ساخته اند دیده شد از انجا باز بگالسکه نشسته راندیم از این طرف
کدوک شبلی وضع وهیئت زمین و کوهها تغییر کرد رشته کوه دست راست بجاده نزدیک تر و
رنگ آنها مختلف تر بود و کوههای دست چپ یک میدانی که راه طی شد از جاده خیلی دور افتاده
وبصورت دره و ماهورهای کوچک بنظر میآمدند و همه جا بهمین وضع ممتد است تا منتهی بدامنه سهند
میشود سلسله کوه سهند از اینجا بطور دیگر پیداست که کشیده شده است از ما بین جنوب و مغرب بسمت
شمال مشرق و این کوه وضع وهیئت غریبی دارد که در هیچیک از سلسله کوههای بزرگ دیده نشده
و آن این است که مشتمل است بر قلههای متعدد که میتوان گفت البته هزاران قله دارد که جمیعا بشکل محروطی
و قندی و پوشیده از برف است خلاصه قدریکه راندیم دست چپ دیه سعدآباد بنظر آمد اطراف این
دیه جلگه و تماما چمن است رودخانه از میان چمن میگذرد و بسمت دست راست رفته داخل دره های
کوه میشود چون عبور این رودخانه از چمن و مرغزار و در زمستان و سایر ایام همیشه گل و باتلاق است و به
مترددین صعب و سخت میگذشت حاجی شیخ تاجر قزوینی که مقیم تبریز است پلی بر روی این باتلاق
ساخته است بسیار خوب و معتبر و طولانیست که اضافا کمال تعریف و تمجید را دارد خود حاجی شیخ هم
در ابتدای این پل بحضور رسید و کمال تحسین و التفات بنسبت باو که باهتمام در ساختن این پل کرده بود
شد از چیزهای عجیبی که امروز دیده شد این بود که در سر همین پل حاجی یوسفخان سرتیپ فوج خاصه محمدشاه

مرحوم باستقبال آمده بود با کمال بنیه و قوت و صحت مزاج و حال انکه نود سال از عمرش میرود و هرگز چنین چیزی تصور نمیشد که او باین قوه و بنیه باشد خلاصه راندیم بعد از طی مسافتی در دست راست دیهی دیده شد معروف به قزلجه میدان و کاروانسرائی هم در سر راه ساخته اند که ملاحظه شد این دیه و کاروانسرا مال حاجی میرزا جواد آقای مجتهد است از انجا گذشته راندیم تا بقریه ماهیج رسیدیم دیه معتبریست باغات خوب دکاکین معتدده قهوه خانه و کاروانسرا و جمعیت زیاد دارد نزدیک منزل یک رودخانه آب صافی از دست چپ بطرف دست راست جاری بود یک پل سه چشمه هم از قدیم بر روی آن بسته اند ما این پل از کالسکه پائین آمده سوار اسب شده دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم راه امروزش فرسنگ بود **روز دوشنبه ۲۵** بایدوار و تبریز بشویم صبح برخاسته سوار کالسکه شده راندیم هوا صاف و آفتاب بود دیه کندرود طرف دست راست در دامنه کوه نزدیک ماهیج است بعد از ان دیه نعمت آباد و پس از ان دیه باریج است که وصل باغ میشه میشود در حقیقت اول شهر تبریز از باریج است جمعیت و ازدحام غریبی از مستقبلین بود جمیع طبقات از نوکر و اهل نظام و شاه زادگان و اهل قلم و کسبه و تجار و سادات و طلاب و متفرقه پیرون آمده و در معابر ایستاده بودند الی خلعت پوشان که در دست راست توی دره واقع است در کالسکه نشسته بودم راه کالسکه امروز پست و بلند و پر گرد و خاک بود یکدفعه خلعت پوشان پیدا شد حائیست وسیع سبزه و چمن و اشجار زیاد دارد عمارت کوچکی کلاه فرنگی وضع ساخته اند دورش آبست یعنی حوضی دور عمارت ساخته اند که آب رودخانه در آن جاریست آب کل اگر بود و پل چوبی بر روی آن بسته بودند علیخان نایب الوزاره و میرزا یوسفخان مستشار و میو کریل قونسول روس و بهجت افندی قونسول عثمانی و میو آبد قونسول انگلیس و میو امرا قونسول فرانسه و سایر مامورین خارجه انجا ایستاده بودند قدری صحبت شد گفتم بعد از نهار بیایند رفتم مرتبه بالا نهار صرف کرده بعد باطاق پائین آمده قونسلها حضور آمدند صحبت شد پس از ان سوار اسب شده راندیم باد شدیدی بنا کرد بوزیدن کرد و خاک غریبی برخاست دوباره بکالسکه نشسته قدری که راندیم به تیپ دستجات سوار که طرفین راه صف کشیده بودند رسیدیم سواره نکری جمعی قادر آقا سواره چاردولی جمعی نوروزخان

سواره قراپاپاق جمعی پاشاخان و سایر خیلی بودند از سواره گذشته با فواج رسیدیم شش هفت فوج بودند
فوج افشار اقبال الدوله فوج امیری فوج شقاقی فوج تخت قاپو و سایر از شدت باد کرد نمیشد سر بازه
وغیره گاه گرد تار رسیدیم باول خیابانی وخیابان اقدر مردوزن بود که حساب نداشت تقریبا دو ساعت
هزار نفر جمعیت بود هر پشت بام و بالاخانه را به بیست تومان وسی تومان اجاره کرده بودند برای
نشستن و تماشا از پیش و پس هم از دحام عرضی از نوکر و صاحب منصبان بود طرفین راه هم پشت بر پشت
از رعیت و کسبه مسلمان و ارمنی وغیره ایستاده و کلیه مردم بسیار مسرور بودند شهر تبریز بالنسبه بوزده
سال قبل از این که دیده بودم خیلی آباد تر شده تجار و کسبه معتبر متمول با کمنت وارد و همه صاحب خانهای
بسیار عالی و باغات خوب بازار با همه طاق آجری شده از بر حمت کمال رونق را دارد شهر هم خیلی وسیع
و بزرگ است دور شهر باید تقریبا دوازده فرسنگ باشد خلاصه همه جا آمده تا رسیدیم بباغ شمال
که از بناهای دولتی است حقیقه ولیعهد هم بسیار خوب باغ را نگاهداشته است باصفا و پاکیزه سبز
وخرم یعنی حالا اول شکوفه است باغی است بسیار بزرگ از بناهای نایب السلطنه مرحوم است لیکن حالا
بهتر از آنوقت نگاهداشته اند بخصوص باغ دیگریست مشهور بباغ باد امستان که وصل باغ شمال و
یک سردر و عمارت فاصله مابین دو باغست که آن عمارت را هم نایب السلطنه مرحوم بنا کرده است
ولیعهد هم یک کلاه فرنگی و دیوانخانه طولانی وحوض مستطیلی با کیدست اندرونی در جنب آن دیوانخانه
بنا کرده بسیار خوب و از روی سلیقه ساخته شده است مرتبه تحتانی کلاه فرنگی حوضخانه ایست از
سنگ مرمر و سه مرتبه دیگر هم فوق آنست وضع کلاه فرنگی کوشکی است مثل کلاه درویشان و بطرز
عمارات چین نباشده است در مرتبه اعلای عمارت کل شهر تبریز و عمارات مردم و باغات و صحرا
و کوهستان پیداست خیلی خوب جاییست اطراف این کلاه فرنگی هم باغست خلاصه سلام منعقد بود
نشستیم قدری با صاحبدیوان حرف زدیم چون کرد و خاک زیاد اذیت کرده بود رفتم و برخاستم
حسنعلی میرزا پسر ولیعهد را دیدم الی حال ندیده بودم باید چهار سال داشته باشد شب باران زیادی باریده
سه شنبه ۲ ج باز باران زیادی آمد و ابر بود بعد از نهار فخری بیک ایلچی کبیر عثمانی را که از

راه حلب و دیاربکر و وان آمده و سه روز قبل از ورود ما وارد تبریز شده بحضور آورند محمد حسنخان نوری نایب ایشیک آقاسی باشی علی الرسم عرض کرد خوب تقریر کرد نامه در دست بهجت افندی قونسول عثمانی که در تبریز است بود قدری با ایلچی کبیر صحبت شد فخری بیک مرد بسیار معقول میانه سن ریش کم سیاه مایل بزردی دارد بعد او رفت صاحبمنصبان پیاده و توپخانه و سواره را که حاضر تبریز بودند ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان بحضور آورده معرفی کردند و از حضور گذشتند عصری سوار شده الی قلعه باغ میشه رفتیم چند دقیقه بالای قلعه نشسته قدری بباغ و عمارات انجا و خانه حاجی کلانتر دوربین انداخته تماشا کردم بهمان وضع و حالتی است که سی سال پیش ازاین دیده بودم هیچ تفاوت و تغییری نکرده است در مراجعت بگالسکه نشسته از راه خیابان که دیروز آمده بودیم رانده غروب وارد منزل شدیم شب را باز باران شدید میبارید و رعد و برق بود **چهارشنبه ۲** از دیشب و امروز الی غروب لاینقطع باران شدید میبارید قدری مایه کسالت شد سپهسالار اعظم میسو کریل قونسول روس را بحضور آورد قدری صحبت شد پنجشنبه بیست و ششم صبح میسو طولوزون حکیم باشی حضور حکیم زوریش نمساوی را که متوقف تبریز و طبیب و معالج قونسولها و مامورین خارجه است بحضور آورد بسیار حکیم حاذق مجرب خوبیست امروز باید بجهة صرف نهار بعمارت ولیعهد که در شمال است برویم هوا صاف و آفتاب اما سرد بود سپهسالار اعظم و سایرین هم ملتزم بودند رفتیم بدیوانخانه ولیعهد که تازه صاحبدیوان ساخته و بسیار خوب عمارتیست از ابنیه دیوانخانه قدیم نایب السلطنه مغفور نشستیم شاگردان مدرسه جدید البنای تبریز را که سپرده بمیرزا عباس خان پسر مرحوم حاجی میرزا جبار است سان دیدیم طولی کشید الحق شاگردان این مدرسه در این مدت قلیل خوب تحصیل و ترقی کرده بودند بعد از سان آنها نهار صرف شد پس از ان بعمارت و باغ اندرونی ولیعهد رفته قدری گردش و تماشا کرده آمدیم بیرون در تالار نشستیم تجار و کدخدایان شهر و علمای مراغه و خوی و ارومی و سایر بحضور آمده رفتند بعد رفتیم بزد یک عمارتیکه سربازخانه قدیم بود صاحبدیوان جبا خانه تازه ساخته است اطراف حجرات و تمام حجرات را اصناف قابل از برفیل نشسته اند بسیار وسیع و بزرگ و خوشوضع و دایر است الحق جای

بامعنی فایده بنا کرده بعد سوار شده رفتیم بمنزل حاجی میرزا جواد آقا مجتهد و از انجا بخانه سایر علما رفته و با دیدنموده مراجعت کردیم مهمانخانه خوبی هم صاحبدیوان توی بازار بجهة غربا و عابرین بنا کرده هست که هرکس وارد شود محل راحت و جای پاکیزه و خوراک خوب موجود خواهد بود و همه بازار بازار اطاق اجری زده و تازه کرده است سقف چوبی دیگر بسیار کم دیده میشود خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد

جمعه ۲۹ باید رفت بصوفیان صبح قبل از برخواستن من هوا ابر بوده و نم نم باران میآمده است اما بعد کم کم ایستاده و تا وقت سوار شدن هوا باز شد از درباغ بالا که بصحرا میرفت سوار شدیم و بعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان و صاحب منصبان و ملتزمین همه حاضر بودند بواسطه کثرت واز دحام شهر از راه شهر به پل آجی رفتیم خودمان تفرج کنان از راه صحرا و خارج راننده تیپ و سوار و غیره را گفتیم از راه معمول رفته آنطرف پل آجی منتظر باشند درین راه مذکور شد که از بارانهای متوالی سیلاب زور آورده پل میانج را آب برده است ساری اصلان و صاحبدیوان را خواسته بشهر فرستادیم که بتوسط تلگراف با میانج گفتگو و استخبار کرده قرار عبور ساری اصلان و همراهان او را که مراجعت بطهران میکنند بدهند قدریکه رفتیم چون سربالا بود بلدی جلو انداخته از راههای سخت صعب عبور کردیم املاک و مزارعی که از آنها عبور شد اوّل ملک شنبه قاران بعد قزاملک بعد حکم آباد که زراعت و سبزی کاری بسیار خوبی در انجاها میکنند بعد دیه لکه زیر که خالصه و از املاک مرحوم حاجی میرزا آقاسی و الحال دست ولیعهد است بعد از انجا به پل آجی رسیدیم کثرت و ازدحام زیادی در طرفین پل بود در و دخانه آجی مثل دریا میرفت آبش بقدر دجله بود اما کل آلود و متعفن پل طولانی دارد آنطرف پل رفته بکالسکه نشستیم قونسول انگلیس آمده بود قدری با او صحبت شد جمعیت و سوار ده آذربایجانی طرفین راه صف کشیده خلاصه رسیدیم هوا ابر بود و گاهی باران میزد زمین کل و باتلاق بود قدریکه رفتیم دست راست توی صحرا و مزارع دیه اتوار که خود دیه دست چپ بود بنهارافتادیم باران شدیدی بارید و ایستاد نهار خورده بکالسکه نشسته راه افتادیم اطراف راه همه زراعت و زمین جاده هم گل بدی بود بصعوبت عبور میشد قدریکه رانده برود خانه کوچکی رسیدیم که از راست بچپ میآمد رود آجی هم از راست بچپ میرفت

تا بدریای اروی میرزید قدری دیگر هم که راه طی شد رود خانه بزرگ کل الوی بنظر رسید یعنی تا اینجا طرف دست راست نزدیک بجاده همه جا ماهور بود اینجا ماهور تمام و دهنه دره پیدا شد که انتهای دره تپه و پشت تپه کوههای بزرگ برفی پیدا بود این آب از اینجا میاید پل دو چشمه خرابی داشت معروف به شیخ کرپی یعنی پل شکسته ازین رود خانه که گذشتیم کوه بزرگی در دست راست بمسافت دو میدان از جاده واقعست معروف بکوه مرو برف ندارد سنگی و خاکی است اما سبزه دارد دو میتوان با اسب بالای آن رفت بسیار شبیه است بکوه لواسان که گاه میکنند بجاده مازندران و کوک داغ جاجرود یک مزرعه و باغی دست راست دامنه این کوه اول دیده شد پشت آن دیه معروف به امستی است که پیدا بود قدری دیگر که راندیم دیهٔ بزرگی بنظر رسید معروف بخواجه مرجان که وقف حضرت امام رضاعه است زمین و صحرای امروز کل خودروی زیاد دارد با نواع اقسام و الوان مختلف اما اغلب طرفین راه زراعتست در انتهای این کوه دیه صوفیان واقعست که آنهم وقف است دیه بسیار بزرگ پر باغ پر جمعیت آبادیست یک مقبره هم که گنبد کاشی دارد نزدیک دیه دست راست در دامنه تپه واقع است گویا وجه تسمیه این دیه بصوفیان اینست که دو نفر اهل الله اینجا مدفونند کوه مرو شکار هم دارد چوانکی از اهل صوفیان یک میش زده بود دست چپ راه امروز همه جلگه بود بدره فرسنگ مسافت میرسد بکوههای سیاه سنگی که کویا کوههای دره خوارقان و دور دریای شاهیست کوه میشو هم که کوه عظیمی است و برف زیاد دارد پیش رو بود قریه صوفیان نزدیک باین کوه است در دامنه این کوه دهات معتبر پر باغ پر جمعیت آباد زیاد است از دور دیده شد اسامی آنها ازین قرار است دیه سفید کمر از دهات میرزا تقی خان مرحوم است دیگر مشهد احمد از ورثه علیمردان خان دیه دیگر سر کنده و یزه ایضاً از ورثه علیمردانخان دیه دیگر علی اکبر دیه دیگر کندر امشب هلال جمادی الاولی را رؤیت کردم

روز شنبه غرهٔ جمادی الاولی باید برندبرویم صبح برخاسته سوار شدیم اینطرف صوفیان رود خانه جاری بود آب چندانی نداشت اما کل الو بود ازان گذشته از آنطرف دیه رود خانه بزرگ دیگری ملاحظه شد که از رو برو یعنی از طرف مغرب میاید آب زیاد کل الوی داشت اما شعبه

شعبه بود از اینجا بعد اطراف معبر کوه و پته است و وسط بر ضع دره وسیعی میشود حاصل خیز حاصلها همه سبز بود آب قنات اینجا باکم است امروز یکی دو رشته قنات دیدم خلاصه با ولیعهد و سپهسالار اعظم و دیگران صحبت کنان بهمین قسم غالب راه راسوار اسب بودیم و مکرر از این رودخانه که ذکر شد عبور کردیم بعد از طی یکی دو فرسنگ دست چپ دره وسیع دیگری پیدا شد که از اینجا دامنهای کوه میشو بوضع دورنمای بسیار خوب و منظر خیلی قشنگ پیدا بود که سزاوار بود که نقاش دورنمای اینجا را پرده بردارد اینجا راه دو شعبه شد راه دست چپ که دره بود راه کالسکه و عراده است اما بمرند دور تر است و راه دست راست که خط تلگراف هم از اینجاست نزدیکتر است ولی کالسکه نمیرود ما از راه تلگراف که نزدیکتر بود رفتیم سپهسالار اعظم و سوارها و دیگران از راه کالسکه رفتند ولیعهد و عضدالملک و امین السلطان و پیشخدمتها در رکاب آمدند باز قدری که راه طی شد دره دیده شد که آب کمی داشت ولی سوای رودخانه اول بود آخر منتهی و متصل بآن میشد طرفین راه کوههای رنگارنگ مهیب پست و بلند و محل زراعت و حاصل است کویا دیم هم بود اصل زمین جاده هم با تلاق و گل است اسب فرو میرفت بزحمت میرفتیم راه زیادی را نده زیر دست و پیشورده که خالصه و متعلق بولیعهد است بهار افتاد یم دست راست بمسافت کمی کوههای سخت سنگلاخ غریب بسیار مهیبی داشت اما چندان مرتفع نبود بعد سوار شده همین طور راه دره را کرفته رفتیم تا سر کردنه از اینطرف چندان بلند نبود در پیش هم خوب بود براحت رفتیم اما از آنطرف که وارد جلکه مرند میشود خیلی سراشیب است و جلکه پست افتاده و همین واسطه هوای جلکه مرند چندان سرد نیست و معتدل است و در تابستان هم کرم میشود خلاصه بالای کردنه که رفتیم چشم اندازی داشت که هیچ جا را در عالم بآنطور ندیده بودم از پشت سر شهر و جلکه تبریز و بالاتر از آن تا چشم کار میکرد پیدا بود و از جلو جلکه مرند که ایضاً فاعجب جلکه ایست و قصبه مرند و دهات و قراء و مزارع و باغات زیادی که در جلکه است و کوهستانات اطراف جلکه مرند و از پشت آن کوهها از طرف مغرب سر کوه آقری داغ پیدا بود آقری داغ کوه بسیار مرتفع عظیمی است پر برف که لکه سیاهی از آن پیدا نبود از کوه دماوند قطره و درش بیشتر است اما سر این کوه مثل دماوند

محروطی تیز نیست پهن است یک ثلث انکوه از پشت کوهها بود و طرف دست راست که سمت پیدا
شمال باشد کوههای پر برف قراچه داغ که کوه جلگه و سلطان سنجر وغیره است پیدا بود سمت دست چپ
هم که جانب جنوب باشد رشته کوه مشو تماما مرتفع است که آبهای اینطرفش بدبات و جلگه مرند میاید
دریاهای عمیق قلههای مرتفع و برف زیاد دارد طرف ما بین جنوب و مغرب هم کوههای بزرگ برف
دار زیاد از دور نمایان بود خلاصه چنین چشم اندازی کمتر دیده بلکه هیچ ندیده بودم پیاده شده همه
جا دوربین انداخته تماشا کردم از حسن اتفاق هوا هم صاف بود بعد سوار شده از کردنه سرازیر شدیم
سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم یعنی از قوی قصبه مرند گذشته آنطرف آبادی در صحرا
چادر زده بودند قصبهٔ مرند باید دو هزار خانه داشته باشد بسیار قصبه پاکیزه با صفائیست
باغات و آب زیاد حمام کاروانسرا همه چیز دارد مقبره امام زاده هم در قصبه دیده شد در عبور از قصبه از
درخانه نعمت الله بیک سرهنگ مرندی گذشتیم خودش هم بحضور رسید اینجا با اهل نظام از توپچی
و سرباز خیلی است **یکشنبه دویم** باید برویم به کلین قیا چهار فرسنگ راه است قدری سوار
اسب شده بعد کالسکه نشستیم و لیعهد سپهسالار اعظم صاحبدیوان و سایرین در رکاب بودند
راندیم رو بما بین شمال و مغرب قدری که رفتیم حضرتقلیخان آیرملو با پسرها و کسانش حسینخان حیدرانلو
که در راه اچق چالدران خوی می نشیند در سر راه آمده بودند بحضور رسیدند کرد حیدرانلو خیلی با اکراد
سابق جیلاغ و کردستان سنندج اختلاف دارند در وضع و لباس و اسلحه خوب سواری هستند امروز
تمام راه و صحرا حاصل است و کلهای زرد و سفید در دامنه کوهها و صحرا زیاد دارد دست راست
در دامنه کوهی گل زرد زیادی داشت خیلی با صفا بود آنجا بنهارا فتادیم سوارهای حیدرانلو پای
پته است بازی کردند طپانچه انداختند هوا امروز گرم بود حاجی عیسی خان قفقازی که حالا بواسطه پیری
از خدمت معاف و در مرند متوطن است بحضور رسید صحبت شد ریش سفیدی دارد بعد از نهار
سوار شده راندیم دست چپ جلگه مرند بمسافت زیادی کم کم تنگ و کوچک شده و رشته
کوه منو هم پست و کوتاه میگردد و با کوههای رو برو نزدیک شده وسط و مابین دو رشته دهنه

و دروازه مانندی مینماید که راه از مرند بخوی و سلماس از انجاست خلاصه از رود خانه گذشتیم که از راست بچپ جاری و آبش کل آلود بود اسمش نیل بین است هرچه رود خانه دیده شد بواسطه باران بهار کل آلود بود این رود خانه برود ارس منتهی و متصل میشود از این رود خانه بانظرف کم کم جلگه مرند تنگ شده تا میرسد بدیه چرچر که سر راه و دست چپ جاده است رود خانه هم از نزدیک این قریه از راست بچپ میآید گفتند رود مهرزنداست و تا بستان خشک میشود دو فرسخ چرچر تا آن طرف راه پست و بلند و کوههای طرفین راه و تپها نزدیک بجاده است تا از یک کرونه کوچکی بالا میرود آنطرف کرونه وضع و هیئت و طبیعت صحرا او تپها تغییر و اختلاف کلی بهم میرساند اما باز همه جا راه پست و بلند و صحرا همه سبزه و کل است بعد کم کم میرسد بصحرا و جلگه وسیع دست راست از دور کوه برفی بزرگی پیداست مشهور بکوه قره چی کوه بسیار سخت بزرگ پر برفیست سه قله دارد پشت آن محال دیزمار قراچه داغ است و دست چپ باز بفاصله کمی تپه است منزل در انتهای جلگه بود دست راست نزدیک منزل دهی است موسوم باریان ولی دهات و آبادی و قرار زیاد است نمیتوان اسامی همه را نوشت و ذکر کرد و لزومی هم ندارد یکقوچ کوچک در کوه یاچی شکار کرده بودند معلومست اینجا ها شکار دارد **دوشنبه ۳** باید برویم کنار رود ارس صبح زود که برخاستم هوا ابر شد باران شدیدی بنا کرد ببارید زمین سراپرده ها و محل اردو خیلی گل شد بگالسکه نشسته راه افتادیم هوا از همه تیره و تاریک بود اطرافش هیچ دیده نمیشد چنانکه این دیه کلین قیاهم از شدت مه و ابر و باران درست معلوم نشده چه وضع جائیست اما جلگه وسیع حاصل خیزی دارد بواسطه باران از جاده نمیشد خارج شد همه جا کشت و زرع و کل بود دهات اطراف بعضی دون بعضی پیدا بود اما از شدت مه جز سواد دیه چیزی دیده نمیشد بقدر یکفرسنگ که راه طی شد از باین مغرب و شمال بدهنه دره نزدیک رسیدیم از کرونه کوچکی بالا رفته سرازیر شدیم سراین کرونه سرحد مابین مرند و کرکر است رود خانه کل آلودی که بقدر چهار سنگ آب داشت از دره میگذشت این رود خانه هم همه جا مستقیماً برود ارس میرود طرفین راه کوههای بلند سخت سنگی مهیب است اما بسیار سبز و پر کل و با صفا

طرفین راه آسیاب زیادی گرگریها ساخته اند یکفرسنگی که راه طی شد بدهنه تنگی رسیدیم دو برج از قدیم طرفین این دهنه ساخته اند قلیخان پسر جیمخان سرتیپ فوج دوم جلو آمده بود بحضور رسید بعد از این برجها کوههای طرفین کم کم کوچک میشود قدری که رفتیم دست راست توی کلزار یکه کل زرد زیادی داشت بنهار افتادیم جلگه گرگرود و ارس و آنطرف ارس همه پیدا بود بعد سوار شده قدری که رفتیم بکالسکه نشسته راندیم تا بانتهای دره رسیدیم دره تمام و جلگه گرگر بسیار خوب و با صفا و پر حاصل است و با تپه خیلی معتبر و از جمله دست راست دیهی دیده شد در دامنه کوه معروف بعلمدار گفتند چهارصد خانوار ارمنی و همچنین دهات معتبر پر جمعیت و آبادی زیاد در دشت فرسنگ طول محال گرگر است دست چپ منتهی بخاک ارس بارمرند میشود دست راست بمحال دیزمار قراچه داغ اتصال مییابد خلاصه از انجا گذشته رسیدیم بقریه شجاع که سر راه است نزدیک دیه شجاع کوه عرضی است بشکل مخروطی مشابه کوه دماوند بسیار قشنگ و خوشوضع و سبز و خرم اما از ارتفاع زیادی ندارد اگر از سطح زمین تا سر قله یکهزار ذرع باشد در حقیقت بچه دماوند است و معروف باوچ داغ یعنی سه کوه که اولش همین است که در محاذی شجاع است و یکفرسنگ که مستقیما بطرف دست راست میرود باز کوهی دیگر میرسد که آنهم مخروطی شکل اما از ارتفاعش خیلی کمتر از این است بعد از آن باز بقدر یکفرسنگ بخط مستقیم رفته کوهی مخروطی دیگر میرسد که از این کوه مخروطی اولی شجاع خیلی بلندتر و عظیمتر است خلاصه سه ساعت بغروب مانده وارد دو شدیم اردو یکفرسنگ پائین تر از شجاع هزار قدم بکنار ارس مانده زده اند چون سواحل این طرف ارس همه محل زراعت است لهذا اردو دور از رود خانه زده شده است هوا متصل ابر و نم باران بود تا یکساعت از شب رفته که قطع شد این طرف ارس تلگرافخانه و تذکره خانه و چاپارخانه دارد و آنطرف که بناهای روس است با دوربین دیده شد بعضی ابنیه عالیه ساخته اند که معروفست این محل معبر جلفا هنوز پرنس شچیکوف که از طرف دولت روس مهماندار ماست وارد نشده است عصر با دوربین نگاه کرده دیدم یکفوج سوار نظام با موزیکان وارد جلفا شد ندانم مرور کرد در جلگه کلین قیا تیمور پاشاخان ماکوئی با اعیان و سواره ماکوئی و سواره اکراد جلالی و غیره که از ماکو آمده بودند بحضور رسیدند جمعیت زیادی بودند

روز سه شنبه ۴ امرور انشاء الله تعالی از رود ارس گذشته بمملکت قفقاز و خاک روسیه میرویم
دیشب الی صبح باران آمد هنوز پرنس مچیکوف بواسطه ناخوشی مزاج و هم ناتمامی یک پلی که در عرض راه
بجهة عبور کالسکه میسازند نیامده است امروز بواسطه تکراف بعضی فرمایشات و مخابرات باطهران
شد سایر اشخاصی هم که از ملتزمین و همراهان برکشتی بطهران بودند تماما از اینجا مرخص شده رفتند کوه
بزرگ برفی در طرف شمال خاک قفقاز به پیدا بود گفتند کوه اردوباد است خلاصه تا قدریکه از
روز برآمد هوا ابر بود و باز میبارید بعد آفتاب شد پرنس مچیکوف هم همین امروز بخلفار سید این السلطنه
و میوکریل بقایق نشسته بجهت آنطرف آب رفتند و باز آمدند سرکرده و سواره اکراد و ماکوئیها را
سپهسالار اعظم بحضور آورد و چون امروز باید از آب رس گذشته آنطرف برویم سپهسالار اعظم رفت امتعه
از کشتیها و عبور از آب کرده جبرپاور رفت و باز آمده و اطمینان داد که عبور ممکن و بی خطر است سوار شده
شدیم از چادر تالب رود خانه و میدان اسب اما راه بسیار گل و بلاق بود سواره و غلامهای کرد
ماکوئی دو طرف صف کشیده بودند کنار رود رسیده از اسب پیاده شده بقایق نشستیم و لیعهد
و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان و عضدالملک و امیر السلطان و میوکریل و بیشخدمتها و سایرین هم همه بقایق
آمدند قایقچیها کمال مهارت را دارند خیلی راه قایق ما را اول با طناب بزور تمام برخلاف جریان آب
کشیدند سر بالا تا نزدیک درخت بیدی انجا تنابها را جمع کرده توی قایق گذاشتند و قایق را باکرده
آب بنا کرد قایق را بسرعت بردن و قایق چپها بجلدی پارو میزدند تا رسید بقطعه خشکی که جزیره مانند
در وسط رود خانه است و آبرا دو قسمت کرده اما آب آنطرف یعنی طرف قفقاز به تندتر و زیادتر
از این طرف است از این جزیره الی ده بیست قدم تخته بندی کرده و مجرکذاشته و آخر آزاد و قایق
بهم جفت و متصل کرده رویش را تخته بسته اند و با طناب بسیار کلفت محکمی این قایقها را مهار کرده
با نطرف آب بسته اند که وقتی با آن قایقها رسیدیم با آن چرخ و اسبابیکه آنطرف آب دارند
و مثل اسباب جر ثقیل است طناب را کشیده قایق را با نطرف آب رساندند والحمد لله تعالی
بسلامت گذشتیم ایروان قایقها و جسر متعلق برحیم خان سرتیپ کرکری است پرنس مچیکوف با صاحب منصب

یادی لب رودخانه ایستاده بودند جلبی صحبت شد از جلو فوج سواره در اکون که متعلق بنواب ولیعهد دولت
روس است که شصت جلبی از انها ایستاده بودند تفنگهایشان همه سوزنیست که در کارخانهای خود روسیه
ساخته اند هم مشق پیاده میکنند هم سواره موزیکان هم داشتند سواره قدری مشق کرد جلبی خوب و با قاعده
و پسر ژنرال میلوتین وزیر جنگ دولت روس هم که اجوادان خاصه امپراطور است آمده است حاکم
یروان که اسمش رسلان اولف و تمام موی سر و ریش و سبیلش سفید است صاحبمنصب کل قشون بمعیت
یروان اسمش پرنس آمیلاخوارف و مرد بسیار قوی هیکلی است او سواره را مشق میداد این صاحبمنصب
و این سواره همه در جنگهای عثمانی در سمت ارزنة الروم بوده اند اغلب سربازهایشان سنت ژرژ
داشتند بیکاروف دیده شد از پنجسال قبل تا بحال صورتاً هیچ تفاوتی نکرده است بعد آمدیم توی اطاق
جای خوبی بود ولیعهد و صاحبدیوان مرخص شدند بعد هوا قدری منقلب شده بازسا کت شد
دو دفعه دیگر هم قایق از رودخانه عبور و مرور کرده بعضی از بارهای لازمه را با نظرف آورد ناصر الملک
و صنیع الدوله و خان محقق و حکیم الممالک و غلامحسین خان و فرج خان یکدفعه توی قایق روی بارها نشستند
که بیایند چون هوا تاریک شده بود و خطر داشت رفتند پیرون و ما هم تلگراف کردیم که دیگر شب
کسی نیاید بمانند صبح بیایند حکیم طولوزان شب آمد و خود را رسانید و سایرین ماندند روز دیگر صبح
بابارها آمدند و الحمدلله همه بسلامت رسیدند شب را از طرف دولت روس تشبازی مفصلی
کردند جلبی تماشا داشت اسبهای سواره نظام از صدای تشبازی تماماً فرار کرده بعد زحمت همه را
گرفته بودند **چهارشنبه ۵** باید رفت بنجوان پنجفر سنگ راه است صبح نهار را در منزل
خورده بعد حرکت کردیم چند نفری از سادات و علمای اردوباد آمده بودند بحضور رسیدند قدری
صحبت شد بعد بکالسکه نشستیم آقا محمد علی آبدارباشی پشت کالسکه و یکنفر از قزاقهای مخصوص امپراطور
هم که برای فراولی ما فرستاده بود جلو کالسکه نشسته با یکنفر کالسکه چی راندیم سایرین هم در کالسکه
های متعدد نشسته از عقب سر آمدند تمام این صحراها کل زرد و سفید و لاله روئیده است طرفین جاده
الی دوسه فرسنگ همه کوه است اما کوهها بر خلاف صحراها همه سخت و سنگلاخ و بی سبزه و علف

GON
پیاده
TINE

وخالی از کل و گیاه است زمین هم پست و بلندی زیاد دارد و کوهها تا یکفرسنگ بلکه متجاوز خیلی بجاده
نزدیک است بقدر یکفرسنگ که رفتیم طرف دست چپ دره دهنه دره بزرگی دیهی دیده شد که اسمش
جلفاست و این معبر جلفای ارس هم که از آن گذشتیم باسم این دیه معروف است بعد از این دیه الی
جلگه نخجوان دیگر دیه و آبادی ندیدیم خلاصه بسرعت رانده سه فرسنگی که راه طی شد بکنار رود خانه آلنجه
چای رسیدیم لب رود خانه چادر زده بودند پیاده شده قدری نشستیم اسبهای کالسکه را عوض
کردند رود خانه از طرف دست راست از دره میآید و بارس میریزد آب زیاد کل آلودی داشت
بنا رکی برای عبور ما نصف رود خانه را جسری از تخته بسته بودند قدری از آبرا با کالسکه رفته بعد از
جسر گذشتیم قدری دیگر رانده رسیدیم باول جلگه نخجوان کوههای طرفین راه خیلی دور افتاده دست
راست از پشت کوههای کوچک سنگی کوه بزرگ برفی هم پیدا بود و یک قله کوهی در این طرف دست
راست بود از یک پارچه سنگ خیلی بزرگ و بلند و سخت که مشهور است بایلان داغی کوه چنلی غرچی است
هیچ جا چنین کوهی ندیده بودم سواره قزاق و سوارهای طایفه کنکرلو که جمعیت زیادی بودند و همه لباسهای سفید و یال پوشهای اسب قرمز داشتند همه جا حاضر بودند جلگه نخجوان بسیار با صفا و سبز و خرم
و پر کل و گیاه و پر حاصل است دهات زیاد هم در اطراف جلگه از دور پیدا بود بعضی قطعات از زمین
بقدر نیم فرسنگ طول و عرض یکسره لاله زار بود که از حرارت آن چشم خیره میشد اما صحرا و جاده چنان کلی
بود که بوصف نمیآید اسبهای کالسکه همه قوی کل مانند بزور میرفتیم در جاده مازانوی اسب بکل می نشست
تا رسیدیم نزدیکی شهر جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی برسم استقبال بیرون آمده بودند خوانین
نخجوان و سوارها و صاحب منصبان روس پشت سر کالسکه اسب میتاختند نیم فرسنگ بشهر مانده رود
خانه در دست چپ دیدم که آب کل آلود زیادی داشت و گمان نمیکردم که باید باین آب زد بدیم
کالسکه ایستاد سپهسالار اعظم و پرنس میچکوف و عضد الملکت آمده گفتند که باین رود خانه باید رد عبور
کردم که هیچ مسبوق بسابق نبود آب زیاد تند کثیف بدی داشت معروفست برود خانه نخجوان خلاصه
پرنس گفت کالسکه که نشسته اید سنگین است و آب قوی آن میبرد باید کالسکه سر بار سبک نشست

پیاده شده رفتیم کالسکه دیگر که حاضر کرده بودند در شکه کوچک خوبی بود سه اسب هم با وبسته بودند سوار
های کنکر لو اول آب زدند آب تا کفل و ران اسبها را گرفت صف کشیده جلو آب را گرفتند پیادهای تخجوانی
هم طرفین درشکه را گرفته جمعیت غریبی کرده بودند سپهسالار اعظم هم توی کالسکه جلو من ایستاده است
صاحب منصبان روس هم با سواره قزاق و سایرین توی آب از پشت سر و پیش روی کالسکه میرانند
باین تفصیل آب زده و الحمدلله بسلامت گذشتیم و با همان درشکه و بهمانطور که سپهسالار اعظم ایراد داده بود
بسرعت رو بشهر راندیم دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد تخجوان شدیم شهر کوچکی است یکهزار و پانصد
خانوار دارد نصف مسلمان و نصف ارمنی هستند دو بنای کهنه خراب از آثار قدیمه متصل شهر دیدم
گفتند مسجد بوده است گویا در ابتدای اسلام اعراب بنا کرده باشند یک کلیسای خیلی عالی خوبی
CLUB با یک کلوب یعنی مهمانخانه مانند جائی تازه روسها بنا کرده اند چند بنای دولتی دیگر هم از ادارات حکومتی
وغیره دیده شد اما عمارت حالیه حاکم که در آخر شهر و منزل ما بود غیر از اینها و بسیار جای خوبیست بطرز
فرنگستان بنا کرده اند باغ خوبی در جلو دارد جمعیت این شهر قریب چهار هزار نفر میشود حاکم شهر با فوج
ساخلو اینجا و صاحب منصبان صف کشیده دم عمارت ایستاده بودند کسانیکه در این سفر فرنگستان ملتزم
و همراه هستند اسامی آنها از این قرار است سپهسالار اعظم عضدالملک ناصرالملک امین السلطان
حکیم طولوزان مهدیقلیخان جعفرقلیخان غلام بچه باشی حکیم الممالک اجودان مخصوص صنیع الدوله امین
السلطنه امیرزاده سلطان حسین میرزا غلامحسین خان زین دار باشی خان محقق فرخ خان ناظم خلوت
آقا محمدعلی ایدار باشی آقا میرزا محمد حاجی حسن ایدار حاجی حیدر **پنجشنبه** ۶ باید برویم باش
نوراشین که یکی از دهات محال شرور ایروان است پنجاه و پنج ورس روسی راه راست هر هفت ورس
یکفرسنگ که کلیه هشت فرسنگ چیزی کم راه است نهار را در تخجوان خورده سوار شده راندیم هوا
خوب بود تیمور پاشا خان از خلفا با اینجا آمده است که تا ایروان آمده از اینجا بما کور دو و همه جا
الی منزل این هشت فرسنگ راه همراه کالسکه چاپاری خود و پسرش اسب عوض کردند و بعضی اطلاعات
جغرافیائی از کوه و صحرا و غیره مسکونه که برای روزنامه ما خیلی مفید بود خلاصه قدری که راندیم رودخانه ارس

بدست چپ نزدیک شد یعنی همه جا کمتر از یکفرسنگ بجاده مسافت داشت آنطرف ارس از محال قره
قوینلوی خالصهٔ خوی و خاک و املاک ماکو هست صحرای مرور چندان کل و سبزه ندارد و دست راست
همه جا کوه است یعنی جلو کوههای خشک پست و پشت آن کوههای بزرگ بلند برخدار پیدا بود که معروف
بکوه قپان است انطرفش خاک نخجوان و آنطرف خاک قراباغ است سیجده ورس که متجاوز از دو فرسنگ
و نیم است هیچ آبادی دیگر در طرفین راه دیده نشد راه کالسکه گاهی کل بود گاهی خشک تا رسیدیم
به بوک دوزکه چاپارخانه دارد ایستادیم اسبها را عوض کردند رانده همفرسنگی که رفتیم بدیهی رسیدیم موسوم
به خرج که ملک اولاد احسان خان است که اسمعیل خان و کلبعلیخان باشند دیه کوچکی بود بعد ازان در دامنه
کوه دست راست هم دو دیه دیده شد تا رسیدیم بچاپارخانه قوراق که دیه بزرگی است اینجا پیاده
شده رفتیم باطاق ابسها را عوض کردند نماز کردم کوه آقری این جا از طرف دست چپ پیداست اگر
چه در اینوقت ابر داشت و خوب پیدا نبود اما قدری از دامنه اش که از زیر ابر مرئی بود معلوم
میشد که کوه بسیار عظیمی است دامنه جلی و وسیعی دارد دور دامنه و قطر کوه آقری دو متقابل دامنه
این کوه دو قله مخروطی دارد متصل بهم و نزدیک بطرف خاک ایران که آقری کوچک میگویند و از
پای دامنه الی قله آقری کوچک اغلب مراتع ایلات ماکوست قله آقری بزرگ و طرف شمال و
مغرب آن خاک روس است و طرف جنوبش خاک بایزید عثمانیست از اینجا تا معبر شاه تختی
که عبور و مرور نخوی میشود همفرسنگ راه است شاه تختی دیهی است انطرف ارس که خاک ماکو و
خوی است صحرایش آنقدر گلهای مختلف و رنگارنگ از لاله قرمز و گل سعید و سایر الوان داشت
که چشم خیره میشد یعنی که بقدر پنجفرسنگ مسافت تماما لاله قرمز و پنجفرسنگ مثلا گل سعید مثل اینکه
فقره بفقره و در هر قطعه کاشته باشند خیلی تماشا داشت و ما به حیرت بودیم ماکو و قلعه ماکو هم توی دره
بود تیمور پاشاخان جاوسکنش را نشان داد اما پیدا نبود از اینجا بها کوهفت فرسنگ راه است
خلاصه سوار شده تندرانیدیم دو فرسنگی که راه طی شد بطوریکه محال شد رسیدیم که حالا حکومت علیحده
قرار داده اند و حاکمی مخصوص دارد بسیار جای آبادی است قراوه و دهات متعدد اشجار و باغات

نهاد



زیاد مزارع حاصل خیز پیوسته بهم چنانکه در یک صحرا محوطه قریب شصت پارچه دیه و قریه دار دسکنه دبات جمیعاً مسلمان وارمنی هستند اما مسلمان بیشتر است آبادی دست چپ همه جا تا کنار رود ارس اتصال و آب این محال تماماً از رود خانه آریه چائیست که رود خانه عظیمی است و همه آبش صرف زراعت میشود منبع و سرچشمهٔ این رود خانه از محال دره و کوه الاگوز است خلاصه از قوی دیه و باغات و زراعات عبور نموده سواد باش نوراشین که منزل است پیدا شد در دست چپ راه واقع تا رود خانه فاصله بود و لابد باید یکفرسنگ بالاتر رفته از پل عبور نموده دوباره برگردیم راندیم بطرف پل اینطرف پل دیه دیزه و مسلمان نشین است پل بسیار خوب طولانی از چوب و آهن ساخته اند اطراف پل دیه نوره آشتی است که ارمنی می نشیند نزدیک[۲] وارد منزل شدیم خانه اسمعیل بیک که در همین دیه ساخته غروب[۲] و حاکم نشین است منزل ما بود بسیار خانه خوب و بطرز عمارات فرنگستان است فوج سالطو ایروان سواره قراق و مسلمان سرکردگان و صاحب منصبان از هر قسم و هر طایفه در راه[۳] منزل حاضر و ایستاده و پنجه راه[۳] و دسته دسته صف بسته بودند کمال خدمت گذاری را بجای آوردند از جلو فوج که میگذشتیم سلام نظامی داده موزیک زدند **جمعه هفتم** باید رفت بایروان هشتاد و هفت ورس راه است چون راه دور بود زود تر برای حرکت برخاسته حاضر شدیم کالسکه ها را هم حاضر کردند سوار شده راندیم تا مسافت زیادی از راه شیبه بدره یعنی جلگه شنک و کوهها نزدیک بجاده بود دست چپ بازدهات زیاد دیده شد اقری واغ هم از دست چپ پیدا بود اما ابر و مه زیادی داشت و مانع از تماشا بود و برود ارس امروز خیلی نزدیک شدیم اما چون در کودی بود آب رود خانه پیدا نبود تا رسیدیم بصدرک ما اینجا بیست و دو ورس راه بود دیه بزرگیست از آب رود خانه که از کوه دست راست جاری است مشروب میشود اینجا اسبها را عوض کردند از صدرک که میگذرد جلگه کم کم وسیع میشود و کوههای طرف دست راست دور میافتد یعنی کوههای دست راست بقدر یک دو فرسنگ دور میشود و از پشت آن کوههای برفی پیداست و دست چپ یکسر جلگه هموار یست تا منتهی بکوه اقری و کوههای سرحدات روس و عثمانی که آنطرف کوه خاک قارص و بایزید بوده و حالا

روسهاکه اینجا بارا گرفته سرحد را پیش برده اند تا آنطرف کوه خلاصه از جاده الی دامنه کوه آقری قریب ده فرسنگ مسافتست همه جا رانده تا رسیدیم بدولوکه هیجده ورس راه بود دیه معتبریست طایفه قاجار قدیم دولو اینجا باما نشستند پیاده شده از پله زیادی بالا رفته داخل بالاخانه شدیم نهار حاضر کرده بودند صرف شد آب این دیه هم از رودخانه ایست که از کوه دست راست میآید دبات ایجدو باغات و اشجار زیاد دارد بعد از نهار سوار شده راندیم هوا ابر شد باران زیادی هم بارید اما تا ورود بایروان هوا باز و آفتاب شد از دولو بقمرلو رفتیم هیجده ورس بود از قمرلو بآق حمزه لو که پانزده ورس است و از اینجا بشهر ایروان که سیزده ورس مسافتست آبادی و مزارع و دبات و باغات و اشجار زیاد از دولو با اینطرف امروز دیده شد اغلب دبات را ارمنی می نشینند این محال محال ییلاقی باسمار و کرلی باسمار و زنگی باسمار و غیره بود کشت و زرع زیاد کرده بودند دو ساعت و نیم بغروب مانده شهر ایروان پیدا شد مستقبلین از صاحب منصب و سرکرده سواره و پیاده قزاق و غیر قزاق از هر جور و هر طبقه و سکنه شهر از مسلمان و ارمنی و کوچک و بزرگ زیاده از حد بودند شهر ایروان در میان دره و تپه واقعست باغات و اشجار زیاد دارد محله مسلمین که از قدیم بوده در روی تپه و در سمت طرف جنوبی شهر را روسها و ارامنه تازه عمارت و خانه ساخته اند که در حقیقت محله روسها و ارامنه سوا شده است و در اینجا حاکم ایروان عمارت خوبی ساخته است بطرز فرنگی جلو عمارت کوچه طولانی عریضی دارد آنطرف کوچه باغ عامه هم احداث کرده اشجار زیاد دارد اما کوچک است یک همانخانه هم آنطرف باغ است که اغلب پیشخدمتها و سایرین در اینجا منزل کرده اند خلاصه وارد کوچه جلو عمارت حاکم شدیم یکفوج سرباز با صاحب منصبان چنانکه پیش اشاره شد کنار کوچه صف بسته ایستاده بودند از کالسکه پیرون آمده جلو فوج راه رفتیم جنرال کاماروف که سرکرده قشون سابق ایروان است صاحب منصبان را معرفی کرد بعد رفتیم باطاق تالار سلام حاکم در بالای تالار پرده بزرگی از صورت اعلیحضرت امپراطور گذاشته بودند اعیان و اشراف وجوه و معارف شهر در تالار ایستاده بودند حاکم ایروان یکیک را معرفی کرد کشیشان اوچ کلیسا که از جانب خلیفه آمده بالای ایستاده بودند

KAMAROFF

بودند نگیفر کشیش اصفهانی نطق کشیش بزرگ را که از جانب خلیفه آمده بود بفارسی ترجمه کرد خیلی مفصل بعد کلانتر شهر هم که مرد قصیر القامه ایست با ریش سیاه توپی و عینک آبی نطق مفصلی مبنی بر تهنیت ورود ما ادا کرد بعد باطاق دیگر رفته استراحت کردیم شب باغ عامه و جاهای دیگر را چراغان بسیار مفصل خوبی کرده بودند **شنبه ۸** در ایروان توقف شد نهار را در منزل صرف کرده بعد از نهار بکالسکه نشسته رفتیم تماشا و دیدن اوج کلیسا پهسالار اعظم در کالسکه پیش ما نشسته بودند .

قدری که کالسکه رفت توی شهر دم بازاری ایستاد پیاده شده اول رفتیم بمسجد جامع ایروان بقدر یکصد قدم راه مسافت بود که از توی بازار پیاده عبور کرده از بازار داخل محوطه شدیم که اشجار نارون کهن و بعضی درختهای دیگر داشت دورش حجرات بود حیاط را فرش کرده بودند همه جا سالدات قراول ایستاده بود و علمای ایروان که اسامی بعضی ازین قرار است دو صفه ایستاده بودند ملا خلیل قاضی و صدر مجلس شرعیانه ملا عباسقلی ملا محمد باقر حاجی ملا احمد و اعظ حاجی شیخ رضای واعظ آخوند ملا مهدی ملا صادق ملا حسین بهمه التفات زیاد شد رفتیم توی مسجد این مسجد را حسینقلیخان حاکم ایروان پدر محمدخان بنا کرده است خطیب رفت بالای منبر خطبه خواند جمعیت زیادی از مرد و زن ایروانی مسلمان از هر صنف و طبقه بالای بامها بودند برگشته همانطور از همان بازار پیاده آمده بکالسکه نشسته راندیم عقب سر ما هم پیشخدمتها و سایرین میآمدند از دم قلعه حسینخان سردار که دست چپ واقعست گذشتیم قلعه قدیم ایروان همین جاست دیوارهای عریض ضخیم مرتفع بسیار مستحکم با بروج معتبر دارد اما حالا کهنه و خرابست عمارت حسینخان از اندرونی و بیرونی و مسجد و حمام و جای نوکر و ساخلو وغیره همه در این قلعه بوده که حالا یکسر منهدم شده است سوای تالار سلام حسینخان که از دولت تعمیر و مرمت نموده نگاهداری کرده و سرای دار که داشته اند که در آن تالار صورت خاقان مغفور فتحعلیشاه و خود حسینخان و بعضی صور دیگر مصورست و این قلعه و عمارت از دو طرف که طرف مغرب و جنوب باشد بر دو خانه زنگی منظر دارد که خیلی سخت است این قلعه را در حقیقه روی تپه و کوهی از سنگ بنا کرده اند یعنی طرف

رود خانه بنایش از سنگ است که دیوار از روی سنگ گذاشته اند یک پل دو چشمه بسیار معتبر خوبی هم از قدیم بر روی رود زنگی بنا کرده اند که تمامش از سنگ است گفتند در عهد قدیم زمانیکه ایروان در تصرف دولت عثمانی بود دختری این پل را ساخته است آب رود خانه گل آلود سیاه رنگ از تره دره جهی میگذشت و تخمیناً سی سنگ بلکه متجاوز آب داشت خلاصه از انجا گذشتیم همه جا سواره قزاق ایستاده بودند راه را قدری شوسه کرده اند اما ناتمام است از ایروان الی اوچ کلیسا دو فرسنگ و نیم راه است قدری که از پل دور شدیم بکوچه باغ افتاده بعد بصحرا رسیدیم صحرای وسیع مسطح پر گرد و خاکست اول دیه کوی کنبد که در طرف دست چپ راه و دیهی پر سبزه و اشجار است رسیدیم بعد از مسافتی از دیه شیرآباد گذشتیم دیهی بسیار معتبر و پر اشجار و آبهنی نشین است دست چپ باز دیه چوبان کره و خاتون ارخی بود تا رسیدیم بآبادی اوچ کلیسا که دیه معتبریست غیر از اوچ کلیسا دو کلیسای دیگر هم دارد بسیار کهنه و قدیم جمعیت زیادی از ارمنی و غیره هم بود تا بدر اوچ کلیسا رسیده پیاده شدیم جمعیتی از کشیشان ایستاده بودند یکی بیان بزرگ مرتفعی که چهار پایه داشت و دست چهار کشیش بود بالای سر ما گرفته و در جلو هم پنجاه نفر بچه ارمنی تهنیت موزونیکه تازه برای آمدن ما ساخته بودند بصوت و آواز خوش میخواندند و میرقصیدند همراهان و ملتزمین هم از ایرانی و روسی پیاده از عقب میآمدند مردم هم از بالا و پائین تماشا میکردند یکفوج سالدات هم با سواره قزاق زیادی ایستاده بودند خلاصه وارد حیاط جنب کلیسا شدیم همه جا روی زمین را فرش انداخته و گل چیده بودند گل یاس شیروانی تازه باز شده بود خیلی آورده توی راهروها چیده بودند خلیفه اعظم اوچ کلیسا آمد در حیاط ایستاد نطقی کرد و همان کشیش اصفهانی سابق الذکر ترجمه کرد خلیفه خیلی بانیه است و ریش سفیدی دارد دست ما را گرفته از پلهها بالا برده رفتیم در اطاق خوبی نشستیم اسم خلیفه گاورک است از اسلامبول با نجا آمده و رئیس تمام ارامنه است ترکی اسلامبولی بسیار خوب حرف میزد سپهسالار اعظم او را در اسلامبول دیده و میشناخت خلاصه قدری استراحت کرده بعد خلیفه آمد رفتیم پائین کلیسا در وسط حیاط واقع

و دور حیاط حجرات نشیمن و منزل کشیشان و راهبان است کنسه کلیسا جلی بزرگ و مرتفع و تماشا
از سنگ بنا شده است بنای کلیسا بسیار قدیم است یکهزار و چهار صد سال قبل از این بنا شده میگویند
از بناهای جرجیس نبی است توی کلیسا چند پرده اشکال کار قدیم از اشکال حضرت عیسی و حواریون
دیده شد بعضی جاهای توی کنسه هم سفید کاریست محراب نماز و عبادت گاه متعدد دارد
همه با پرده و پوششهای نقره دوزی و غیره جائی دیگر بود پشت همین کنسه و متصل بآن از دری داخل
آنجا شدیم خلیفه میگفت اینجا بار امن تازه ساخته ام دو کنسه بود توی آنرا از گچ سفید کرده و
بعضی اسبابهای کلیسا را اینجا پشت شیشه ها گذاشته بودند از قبیل عصاهای خلفای سابق که هر خلیفه
یک عصای خلافت باید داشته باشد و بعد از مردن او کاه میدارند عصای زیادی با انواع
و الوان مختلف بود قریب یکصد قبضه عصا بنظر آمد و همچنین تاجهای خلفا که در اعیاد و روزهای
رسمی سر میگذارند که از پارچه مفتولی و کلدوزی و طرح غریبی است بعضی سکه های سلاطین قدیم را هم
جمع کرده زیر آینه گذاشته اند از اینجا برگشته رفتیم بمدرسه که خلفا برای تحصیل اطفال ارامنه ساخته اند
راه دور بود با کالسکه رفتیم مدرسه بسیار خوب معتبر مستحکمی بطرز مدارس فرنگیان ساخته است از
پله های دو طرفی بلند بالا رفته وارد بالاکنسه مانند جائی بود صندلی بزرگی برای ما گذاشته بودند
رفتم نشستم خلیفه هم روی صندلی نشست یکنفر ارمنی بچه اصفهانی رعیت ایران با دو نفر ارمنی
تبریزی در مقابل ایستاده اصفهانی کاغذی در دست داشت خطبه برای ورود ما بزبان فارسی
مسلسل و خوب خواندند پهلوی ارشمعظم و صاحب منصبان روس و سایرین هم همه ایستاده بودند بعد
برخاسته جای خواب و غذای شاگردان را دیدم اما شاگردان حاضر نبودند حالا چند ماه علی الرسم
ایام تعطیل است و شاگردان مرخص هستند شصت نفر شاگرد در اینجا تحصیل میکنند انه هر قسم علوم
و فنون و از غیر ارمنی و خارج مذهب هم احدی را بشاگردی قبول نمیکنند بعد سوار شده از همان
راهی که آمده بودیم مراجعت بایروان منزل کردیم وقت رفتن باوج کلیسا کوه قاری یارق
دست راست از دور پیدا بود برف نداشت اما در رشته کوههای برفی بود که محال آبادان

درحوالی انکوه است کوه اقری داغ امروز مه چندانی نداشت خوب پیدا بود آقری بزرگ خیلی بلند وقطور است از دماوند بنظر من قطور تر وخیلی بزرگتر آمد یکشنبه ۹ باید از ایروان برویم آبیجان صد ورس راه وقریب پانزده فرسنگ است بجمیع صاحب منصبان نظامی وغیره وحاکم ایروان نشان برحسب شان ورتبه هریک دادیم باجنرال کاماروف قدری صحبت شد پیش رحمی درجنگ زیوین از عثمانی برداشته است خلاصه سوار شده راندیم بازمثل روز ورود جمعیت زیاد بود کوچهای ایروان همه پست وبلند است بعضی کوچها تازه روسها میخواهند صاف ومسطح کنند محله مسلمانها سواست یعنی یکدو محله خالص ومخصوص مسلمین است ومابقی مخلوط است جمعیت ایروان بهمه جهة ازمسلمان وارمنی وروسی ازدوازده هزار نفر متجاوز نیست این راهی که ازتوی شهر سربالا میرفتیم آخرش باغات روی تپه وکوه منتهی ومتصل میشد شکوفه به وسیب حالا دریخا دیده شد اگرچه هوای ایروان گرم است اما از طهران باید سردتر باشد ملاقاتیکه من درچهل ودوسال قبل ازین با امپراطور نیکلای مرحوم درایروان کرده بودم جویا شدم معلوم شد که منزل ما آنوقت در همین جائی که حالا جلوخانه حاکم باغ ساخته اند وآنوقت میدانگاهی بوده درچاردیواره است وامپراطور درتوی قلعه درخانهای حسین خان سردار منزل داشته ومن انجا امپراطور را دیدن کرده ام خلاصه راندیم راه خیلی سربالا بود راه کالسکه را ازایروان بانظرف دولت بامخارج گزاف شوسه کرده وساخته است راه پرپیچ وخمی راکالسکه بسهولت وراحت بالا رفت خیلی خوب ساخته اند ازان بالا منظر خوبی بشهر ایروان واطراف دارد که تمام شهر درزیر پا افتاده است وکوههای اقری وسرحدات عثمانی وغیره درجلو عجب عالمی داشت امانه برای مسافرچاپاری بلکه برای کسیکه مجبور بحرکت نباشد وآن بالا نشسته بادوربین اطراف را تماشا کند وغنیمت بشمارد خلاصه راندیم رو بشمال همه جاراه سربالا بود دوکم کم هوا سرد وبیلاق میشد وکوههای طرفین راه وتپه ها خیلی سبز وخرم بود انواع گلها داشت بعد ازانکه مسافت زیادی سربالا رفته قدری سرازیر شدیم تا بچاپارخانه ایلار رسیدیم راه شوسه اینجاها کمی خراب شده است

خیلی کل بود مال زحمت میرفت دهاتی که از ایروان تا ایلار دیده شد از نیقرار است اول کنه گیرست
دیه ارمنی و روس نشین است اینجا در حقیقت اردوی نظامی روسها بود از سرباز و مریض و عراده
و سرباز هائیکه در جنگ عثمانی زخمی و مجروح شده بودند همه را اینجا آورده چادر در صحرا زده معالجه
میکردند از اینجا رانده تا رسیدیم بچاپارخانه فونستانقا اسب عوض کردند هوا بسیار سرد شد
از چاپارخانه ایلار قدری که آمدیم طرف دست راست دهی بود اسمش کوک چسه و دهات دیگرهم
از دور در دامنه کوههای برفی ییلاقی نمایان بود تا رسیدیم بدیهی که اهل اینجا همه روسی و طایفه
مالاکان هستند از شهر ایروان تا اینجا همه جا سربالا میآمدیم از اینجا هم بقدر یکفرسنگی سربالا رفته
بعد تا چاپارخانه فونستانقا سرازیر شده از اینجا هم بقدر یکفرسنگ و نیمی بازکمی سربالا رفته بعد
سرازیر شد و در کوههای طرف دست چپ جنگل مانند درخت داشت از فونستانقا که گذشتیم در
طرف دست چپ بدیهی رسیدیم که کاکسی نام داشت و در دره واقع بود و رودخانه زنگی که
بایروان میرود از میان این دیه گذشته در زیر دست دیه بدره کوه عمیقی میریزد که هیچ آب رودخانه
پیدا نیست و از کاکسی که میگذرد قدری درختهای جنگلی بیشتر میشود خلاصه رانده تا باخچی رسیدیم
اینجا نهار خورده بعد سوار شده تا بیلی نوفیستقا یا رسیدیم اینجا اول دریاچه کوچک ییلاق است اسب
عوض کردند سکنه این دیهات همه روسی هستند بواسطه رطوبت هوا و باران زمینها بسیار گل و
لوی ده خیلی کثیف بود از اینجا که اول دریاچه کوچک ییلاق است و راه طرف دست چپ دریاچه
افتاده همه جا از لب دریاچه میرفتیم راه شوسه است و بغل دریاچه را خیلی خوب ساخته اند
کالسکه براحت میرفت دریاچه بسیار باصفا و آب آن کبود رنگ و شیرین بود موج کمی هم داشت
وضعاً کم عرض و خیلی طولانی است ماهی قزل آلای خیلی بزرگ دارد اطرافش کوه است بعضی
برف دارد و بعضی بی برف ولی دور و کنارش باز بقدری مسطح و وسیع است که چادر و اردو میتوان
زد یعنی طرف راه وسیع است و ما یراطرافش بعضی جاها وسعت و سطحی دارد و بعضی جاها دماغه
و بدنه کوهها داخل دریاچه و متصل باب شده و از همه طرف از دامنه کوهها چشمه های زیاد بدریاچه

جاریست یکدو رودخانه هم دیده شد که داخل دریاچه میشد یک کوه کوچک با سبزه مثل کوه و دشت
تپه جزیره مانند در وسط دریاچه بود و کلیسائی در انجا بنا کرده اند چند خانواری هم سکنه دارد بقدر
هزار ذرع از ساحل دور است اما حیف که کشتی و قایق در این دریاچه نیست که شخص بتواند روی
آب سیر و تفرج کند دو سه ناو بسیار کوچک در کنار دیده شد قدری که رفتیم هوا ابر شد و مه از
روی دریاچه و کوههای طرف مقابل برخاست هم مهیب بود و هم بسیار با صفا باران هم بارید
کوه و صحرا اطراف مخصوص یافت تمام دشت و کوه سبزه و گل بود اما هنوز سرمای زمستان باقی و غالب
جاها برف بود و این اماکن از ییلاقات بسیار سرد و در وسط تابستان هوایش خیلی خوش و منیش
مرتع و چراگاه حیوانات است دامنه کوهها نرم و بیشک و محل زراعت دیم است تا عصر تنگ
کنار دریاچه میراندیم هوا از مه تیره و تاریک و تا منزل هم خیلی راه بود کالسکه های ملتزمین و همراهان هم
خیلی عقب مانده بود که هیچ پیدا نبود ند تا رسیدیم بدیه چوپوق لوکه در انتهای این دریاچه در دامنه
کوهی واقع است سکنه اش همه ارمنی هستند از چوپوقلوکمی راه سربالا شد تا رسیدیم بچاپارخانه ودیه
سیمنوفسقا یا پیاده شده رفتیم توی اطاق سپسالار اعظم و پرنس میخیکوف هم عقب سر ما بودند و
رسیدند جنرالی با کلاه خود و لباس تمام رسمی دم کالسکه آمده بزبان روسی عبارتی گفت هیچ نفهمیدم
و را پورتی داد بعد معلوم شد (چاف چاوایر) که اصلش کرجی است حاکم ایالت الی زابت
پل است یعنی کنجه و قراباغ و شکی و شماخی و غیره و خودش در کنجه می نشیند اینجا خاک ایروان تمام اول
خاک حکومت اوست بعد از انکه حاکم را پرنس میخیکوف معرفی کرد و شناخت ختم کمال التفات و احوال
پرسی از او شد خلاصه سوار شده راندیم از اینجا راه سرازیر شد هوا مه غلیظی داشت جائی دیده نمیشد
مگر طرفین راه الی ده قدم و همین قدر معلوم شد که اول جنگل است و جسته جسته درخت دیده میشد
این راه خالی از غرابت و تماشا نبود اما حیف که هوا را مه داشت و آفتاب هم غروب کرده خیلی
تاریک شده بود و چشم جائی را نمیدید کالسکه از دامنه کوه بسیار مرتفعی سرازیر شده روبپائین
میرفت اما از بس راه را خوب و هیچ پیچ و با قاعده ساخته اند هیچ زحمت سرازیری معلوم نبود و

وکالسکه باکمال سرعت وراحت وبدون خطر میرفت اما تمام زمین وکوه جنگل وخاکش هم نرم بود خلاصه
شب تاریک شد مهتاب کم رنگی از زیر ابر تابید وختها نا امید یدم شکوفه زیادی از سیب ویه
وامرود وآلوبالو بدرختهای کنار رودخانه بود وبپای دره که رسیدیم رودخانه از وسط دره جاری
بود که بقدر بیست سنگ آب داشت همه جاراه از کنار رودخانه بود تا رسیدیم بدیه کلاونو که
ارمنی نشین است نیم فرسنگی که ازاین دیه گذشته رسیدیم بمنزل که دلیجان است عمارت ییلاقی جنرال
کافتارا تزکه در اینجا ساخته است منزل ما بود بسیار عمارت خوبیست کله مرا لی راهم باشاخ بسیار بزرگ
که قلابهای غریبی داشت بدیوار اطاق نصب کرده بودند گفتند این جنگلها مرال دارد وهمین
جا زده اند چون بسیار خسته بودم زود خوابیدم **دوشنبه** ۱۱ باید بمنزل آلکت برویم
یکصد وپنج ورس راه است صبح زود برخواستم حاکم ایروان از اینجا مرخص شده رفت سوار
شده راندیم همه جا سرپائین واز دره میرفتیم رودخانه دلیجان دست چپ ودره بود عریض
طرفین دره کوههای بلند پرجنگل زمینها همه سبزه وگل وپر حاصل کوههای دست راست مرتفع
تر وجنگلش انبوه تر بود این کوه وجنگلها شبیه بکوههاودره باوجنگلهای مازندرانست اما عرض
جنگل کمست تا سرکوههای جنبین درخت دارد ودیگر پشت کوهها جنگل نیست از هرقسم اشجار
جنگلی دارد بخصوص سرو وکاج کوهی که آخر جنگل زیاد است اما طول جنگل که الی آخر این دره باشد
پنج شش فرسنگ میشود شکوفه زیادی هم بود یعنی کنار رودخانه وراه تکتک درختهای بارور داشت
تا رسیدیم بپرس چای اسب عوض کرده باز راندیم اینجا رودخانه دیگر هم داخل رود دلیجان شده آبش
خیلی زیاد میشود از اینجا قدری گذشته از پلی عبور کردیم ورودخانه بدست راست افتاد همه جا همین
طور آب وسبزه وشکوفه وجنگل بود تا رسیدیم بکاروانسرا که دهی بود وهیچ کاروانسرائی نداشت و
اسم بی مسمی بود آنجا هم اسب عوض کرده راندیم تا اورزون تالابار اسب عوض کرده رفتیم بنوواقشلاغا
اینجا پیاده شدیم جمعیت زیادی از بزرگان روس ومسلمان وارمنی وغیره بودند نهار هم اینجا حاضر
کرده بودند صرف کردیم همین چاپارخانه ایست که پنجسال قبل در معاودت از سفر اول فرنگستان

PRINCE. CAGARINE.

یکشب در اینجا خوابیده بطرف کنجه رفتیم پرنس قاجار حاکم قلی شهر تفلیس از تفلیس تا اینجا باستقبال آمده بود بحضور رسید بعد از نهار سوار شده رانده تا رسیدیم بچاپارخانه زور آخ اسب عوض کرده رفتیم بچاپارخانه صلاح اوغلی اینجا جمعیت زیادی بود از پل رود خانه خرام که آب زیادی داشت گذشته وارد صلاح اوغلی شده اما از کالسکه پیاده نشدیم اسبها را عوض کردند جمعی از بزرگان طایفه قراق پای کالسکه ایستاده بودند قدری با آنها صحبت شد این قراقها در کنار همین رود خانه خانه و دهات و مزارع زیاد دارند بقدر دوازده هزار خانوار میشوند یک قدشان از طرف کنجه یعنی سمت پایین رود خانه بطایفه شمس الدین لو میرسد و از طرف بالا که سمت تفلیس باشد به شمخ کرپی و طایفه بزچلو منتهی میشود طایفه بزچلو جمعیت زیادی هستند از خوانین آنها هم حاضر بودند مذهب این طوایف قراق هم شیعه است هم سنی هم ارمنی و این قراقها دخل بقراقهای اصلی روس ندارند در هیئت و سبک تفاوت کلی با آنها دارند خلاصه رانده تا رسیدیم بآل گت که منزل بود هوای اینجا باخیلی سرد و رطوبی است

سه شنبه ۱۱ باید تفلیس برویم چهل و چهار ورس راه است صبح برخاسته سوار شده راندیم تا دو فرسنگ از راه تمام صحرا و جلگه و زمین پر از گل و سبزه بود بعد طرفین راه دره و ماهور بای خاکی شد طرف چپ لاله زیاد هم روئیده بود و تا مسافت زیادی بهمین وضع و هیئات است یعنی وسط راه دره مانند و طرفین تپه و ماهور و پست و بلند است بعد چند پیچ خورده سرازیر میشود و جلگه تفلیس و رود خانه کر نمودار میگردد در چاپارخانه باغلوجه اسب عوض شد از انجا رانده تا رسیدیم سوقالیق امین الملک که چند ماه قبل از ما مامور و روانه فرنگستان شده بود اینجا با قونسول ایران مقیم تفلیس و میرزا محمد علی کاشی که در قفقازیه رئیس یعنی صاحب اسب و کاری و کالسکه چاپاری است توی صحرا در کنار راه پیاده ایستاده بودند بحضور رسید امین الملک لباس تمام رسمی پوشیده و نشان زیاد زده بود کالسکه ایستاد قدری صحبت شد بعد راندیم در سوقالیق اسب عوض شد از اینجا قدری که راندیم شهر تفلیس که در میان کوه و دره و تپه واقع است پیدا شد همه جا آمده تا رسیدیم بکنار شهر در سر راه فرش انداخته دور دروازه نصرت زده و تشریفات زیاد

بجا آورده بودند در آنجا پیاده شده راه افتادیم سپهسالار اعظم و سایرین هم از عقب میآمدند جنرال استارد سنلسکی که پنجسال قبل حاکم باد کوبه بود و حالا رئیس کل دفتر خانه قفقاز و آدم بسیار خوبی است با جناب منصبان و کلانتر و اعیان و نجبا و اهالی شهر تفلیس و نجبای گرجی وغیره ایستاده بودند سایرین را معرفی میکرد پرنس مچیکوف عقب بود رسید سوار در شکه سربازی شده راندیم تا از کوچها و معابر شهر گذشتیم زن و مرد زیادی در دوم باهها و منظرها و پنجره ها و کنار معابر بودند رسیدیم بمجلو خان عمارت جانشین همان عمارتیست که سفر اول هم در مراجعت از فرنگستان منزل کرده بودیم فوجی از سالدات توی مجلو خان صف کشیده و پرنس میرسکی که نایب جانشین و مردیست بسیار قابل و پولتیک دان و زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند با جمیع صاحب منصبان قفقازیه از نظامی و ملکی وغیره ایستاده بودند کثرت غربی بود پرنس میرسکی همه را یکان یکان معرفی کرد دو پسر کراندوک میشل جانشین قفقاز برادر امپراطور با کلیه های نظامی خودشان وغیره ایستاده بودند با آنها دست دادم هر دو بسیار بسیار جوان های مؤدب تربیت شده آراسته هستند سنشان چهارده پانزده سال است یکی که بزرگتر است میخائیل میخائیل اوویچ و دیگری کورکی میخائیل اوویچ بعد رفتیم توی اطاق نشیمن شاه زادگان هم آمده نشستند خیلی صحبت شد خود جانشین اینجا نیستند باز وجه خود اطرف پطرزفته اند در تالار هم باز جمعیت زیادی از معارف و اعیان ایستاده بودند که پرنس میرسکی آنها را معرفی کرد بعد رفتیم سر نهار بعد از صرف نهار قدری در باغچه جلو عمارت گردش کرده با امین الملک صحبت داشتیم کلهای بسیار خوب با انواع و الوان مختلف در باغچه بود شب هم رفتیم باطاق دیگر که منظر بکوچه و صحرا داشت پنجره را باز کرده قدری تماشای کوچه و چراغان و آتشبازی و جمعیت مردم را کردیم چراغان و آتشبازی بسیار مفصل خوبی کردند الحق مردم از ورود ما قلبا شاد و خرم و خوشوقت بودند و کارگذاران روس در خدمات بهیچوجه فروگذار نمیکنند از بس بابت کمال تعریف و توصیف را دارد **چهارشنبه** دوازدهم در تفلیس توقف شد امروز باز پرنس میرسکی صاحب منصبان و معارف و وجوه را در تالار بحضور آورده معرفی نمود بعد رفتیم بباغ دیدشاه زادگان یعنی پسرهای جانشین از همین اطاق با اطاق و منزل

تالار

آنهارا بود قدری آنجا نشسته صحبت کردیم اطاقشان چشم انداز خوبی بکوچه وصحرا داشت پرده‌ای
دورنما واشکال مختلفه متعلق قفقاز وبعضی اسلحه وزین وبراق اسب از بالای حیوق وبخارا بدر ودیوار
واطراف اطاق آویخته بودند بعد برخاسته پائین آمده در باغ بزرگ داخل عمارت گردش کردیم شاه
زاده‌ها را هم تنبیه‌ها بیشان بجهة گردش بباغ آوردند شاه زادگان کل میچیدند ودست مامیدادند بعد
مارا بهمانی بگرمخانه کرده رفتیم انجا واز انجا در آمده بموزه تفلیس که یک کوچه فاصله باین باغ دارد
رفتیم ویرک تو یعنی نیس موزه که فرانسه راخوب حرف میزد همه جا بانشان مامیداد شاه زادگان
هم همه جا با ما بودند وهمه را بزبان فرانسه صحبت میکردیم بعضی حیوانات وطیور زنده از قبیل قرقاول
ودراج وسیره وغیره در انجا دیده شد طیور زنده کمتر بود اما در داخل موزه اسباب ونمونه‌ها وآلات و
اشیاء نفیسه وغریبه از قدیم وجدید واز طوایف وملل مختلفه وانواع جانورها واقسام طیور وحیوانات
مرده ومصنوعی که از تصرف هوا وتلاشی وفنا حفظ ونگاهداری کرده ومثل زنده بپا داشته بودند خیلی بود
وکمال غرابت وتازگی را داشت مثلا انواع پروانها واقسام جانورهای بزرگ وکوچک وپلنگ
وببر وخوک وبزرون که گاومیش وحشی است وماهی یوس بزرگ بحر سیاه که جانور غریبی است بود
یک شتر مصنوعی مرده افتاده ولاش خور وکلاغ وروباه وشغال زیادی هم روی لاشه‌ان نشسته
گوشت آنرا میخوردند که الحق هیچ باشتر مرده ووحوش وطیور زنده فرق وامتیاز نداشتند نهایت صنعت
بود دیگر انواع نمونهای معادن ونباتات وجوبهای جنگلی که اغلب این نمونها از قفقاز است همه را
بازتیب ونظم چیده بودند بعد آمدیم بیرون باران میآمد رفتیم تا آخر باغ بحمام بسیار خوبی که از جاهای
حمامیست بطرز فرنگی کوچک وکرم وخوب از حمام بیرون آمده مراجعت بمنزل کردیم شب را بعد از
شام بکالسکه نشسته رفتیم بباغ تماشا خانه باران شدیدی از عصر شروع بباریدن کرده که قدری
مخل امر چراغانی وتماشا خانه واجتماع مردم شده بود پیاده شده رفتیم بالا در لژ کوچکی نشستیم سپهسالار
اعظم وپرنس میرسکی وابیلیانی که از شاه زادگان گرجستان است وسابقا در فرح آباد مازندران بحضور
رسیده بود در لژ ما نشستند این شاه زاده بنهاد وبچنان هردار وبازخیلی بابنیه وباد ماغ ومزنده است

خلاصه

خلاصه تماشاخانه کوچکی است زنهای صاحب منصبان روس و دختران آنها و بعضی از زنهای کرجی در بر بالای تماشاخانه نشسته بودند یکساعت و نیم بازی درآوردند بسیار خوب بازی کردند صاحب منصبان هم در مرتبه پائین نشسته بودند پرده که پائین افتاد قدری برخواسته دوباره آمدیم و نشستیم پرنس میرسکی خانمها را معرفی کرد بعد از اتمام بازی رفتیم باغ تماشاخانه اسباب چراغان بسیار خوبی چیده بودند از انجا مراجعت کرده آمدیم بچادریکه بالای باغ زده بودند استراحت کردیم

پنجشنبه ۱۳ باید برویم بمنزل طیبت که یک صد و هشت ورس راه و نزدیک دامنه کوه قفقاز است ابوالقاسم خان نوه ناصرالملک را باز اینجا دیدم دیروز وارد تفلیس شده است خلاصه بشاه زادگان پسرهای جانشین نشان و حمایل ایران داده بودیم اول که بتالار آمدیم آنها را پذیرفته دست داده و اظهار تشکر کردند بعد در اطاق دیگر که پرنس میرسکی و همه صاحب منصبان روسیه جمع بودند رفته و در خور هر یک اظهار التفات کرده آمدیم پائین بکالسکه نشسته راندیم تا از شهر تفلیس خارج شدیم از تفلیس بی چاپارخانه اول که میخت نام دارد بیست ورس راه بود و این راه بواسطه باران زیاد کل زیادی داشت در چاپارخانه میخت اسب کالسکه را عوض کرده راندیم تا رسیدیم بچاپارخانه تزلقان انجا پیاده شده رفتیم باطاق عمارت خوبی بود نهار صرف نموده بعد سوار شده راندیم برای چاپارخانه قصبه دوشیت این قصبه در دامنه کوه با صفائی افتاده اما چاپارخانه دور از دیه یعنی رودخانه مابین چاپارخانه و دیه فاصله است از انجا بچاپارخانه تانا اورد و از انجا بطیبت که منزلست رفتیم امروز از تفلیس که دور افتادیم همه صحرا با سبزه خرم و پر گل و سبزه و دهات کرجی نشین آباد معتبر طرفین راه و رودخانه کر بود و کوههای بزرگ و کوچک و جنگل و شکوفه و حاصل دیمی و آبی و انواع گلها و لاله همه جای راه پیوسته بهم بود الحق بسیار با روح و صفا و با تماشا بود هوا هم متصل ابر و مه و ترشح باران میشد از چاپارخانه میخت که حرکت کردیم ابتدای راه همه جا رودخانه کر دست راست و راه آهن هم که به بندر پوتی میرود دست راست دیده شد مقارن غروب مایک ترن بخار هم راه افتاده بسرعت رفت بطرف پوتی قدریکه رفتیم یعنی

MIRCKY.

دو فرسنگی از تفلیس بانظرف راه آهن افتاد بدست چپ و رفت رو بطرف مغرب تا از نظر محو و ناپدید شد و ما از پلی گذشته رو بشمال راندیم از بس وضع زمین و هیئت ارضی قدم بقدم تغییر و تفاوت میکرد یک لحظه نمیشد چشم از تماشا پوشید تا رسیدیم بچاپارخانه انانور از اینجا الی منزل راه بدرّه تنگی افتاد که زیاده از نیم صد قدم عرض نداشت و رود عظیمی مستی باراق و از ته درّه جاری بود که از کوههای قفقاز میآید و در آخر منتهی و متصل برود کر میشود و دیگر صفای این درّه از تعریف و توصیف خارج است طرفین راه کوههای بلند پر جنگل اتا اشجار جنگلی همه کوتاه و سبز و خرم و زمین یکسر سبزه و گل درختهای بارآور جنگلی و غیره تازه شکوفه باز کرده و سفیدی شکوفه در میان سبزه صفا و عالم عجیبی داشت از هر درّه و کوهی از چپ و راست یک نهر آب صاف سرد خوشگوار بسیاری برود خانه جاری بود دهات و مساکن و عمارات متعدده از کرجیها در قلتها و بغلها و درّه کوهها بعضی متصل بعضی منفصل از هم بوضعهای بسیار خوب همه جا نمایان بود و گله گوسفند که اغلب سفید هستند و گله گاو و گاومیشها و خوکهای خانگی و مادیان همه جا در این سبزها و مراتع بچرا مشغول بودند و گاه گاه کوههای برف دار عظیم و مهیب قفقاز که معروف بکوه قاف است از میان درّه ها و شکاف کوهها پیدا بود حقیقة شخص از غرابت و بدایع خلقت خداوندی واله و متحیر میماند خلاصه وقت غروب وارد ولیت شدیم یکفوج سرباز روس که در همین جا ساکن و ساخلو است جلو عمارت صف کشیده بودند سرکرده آنها اسمش بطرو فسکی الکساندرایوانوویچ است اینجا جنگل کوهها تمام شد و چون جلگی سر بالا آمده بودیم بواسطه ارتفاع زمین هوا بقدری سرد بود که هر قدر هم درخت دیده میشد هنوز برگ نکرده بود عمارت اینجا منزل دولتی و بسیار عمارت خوبیست که بامر دولت بنا شده است از پله زیادی بالا رفته وارد عمارت و اطاقها شدیم چشم انداز خوبی برود خانه و درّه و کوه دارد و هوایش بسیار سرد است **جمعه چهاردهم** امروز باید برویم بوالاد قفقاز و سر راه آهن صبح که برخواستم هوا سرد و ابر بود بگانسکه اسبی همه روزه نشسته راندیم راهی بود از دامنه کوه بسیار مرتفعی بالا میرفت مثل راه کوه البرز طهران که بشهرستانک

PETROFCKI

میرود اما قدری بزرگتر و مهیب‌تر و مرتفع‌تر و پر برف‌تر ولی راه پراپیچ و خمی خوب ساخته اند که کالسکه
براحت میرفت همه جا دره های سبز خرم با صفا از هر طرف چشمها و ابشار های خوب جاری بود الحق
جای ییلاق ازین بهتر نمیشود اما از سردی هوا در اینجا ها جنگل و علف کمست بلکه هیچ نیست مگر در بستان
که علفش بلند میشود همه جا رانده تا بچاپارخانه وآبادی غوداور رسیدیم اینجا اول برف بود از
اینجا هم الی یکفرسنگ سربالا رفتیم تمام کوه و دره با پوشیده از برف وطرفین جاده مثل دیوار های
بلند و هرقدر تصور شود عرض و قطور برف بود و خیلی هم خطرو جای احتیاط بود که دیواره برف
بروی جاده و سر کالسکه ها خراب شود یا راه از طرف پر کاه خراب کرد و یا دیوار ها و سنگ
چینهای بلند کنار راه که اغلب ترک خورده بود بریزد از هر طرف بهمن برف مثل کوه توی دره
ها ریخته بود یک جائی را از سنگ بنائی کرده بودند مثل دالان و کوچه سر پوشیده که هرچه بهمن برف
بیاید و بریزد روی آن بریزد و راه را سد نکند گویا از اول بهمن برف انبار ا پر کرده بوده
بعد زیرش را خالی نموده و همانطور بنائی کرده و سقف زده اند که کالسکه از میانش میکذرد و روی
بام آن کوه کوه برف ریخته بود و آب از سقف میچکید خلاصه یکفرسنگی که از غوداور سربالا رفتیم
بعد کم کم راه سرازیر شد تا رسیدیم بچاپارخانه وآبادی قوبلی که زیر دست این کوه در دامنه
افتاده است منبع و سرچشمه رود خانه ترک از این کوهها و دره هاست که کم کم زیاد شده تا میرود
از میان شهر ولادقفقاز میگذرد اما تا شهر آبش زیاده از ثلث رود کر نیست این طرف کوه زمینها
همه سنگلاخ و اطراف همه کوههای سخت بلند مهیب است و بات کوچک و آبادیهای مختصر
جسته جسته در دامنه ها و دره های کوه دیده میشد خانهارا از سنگ ساخته اند همه جا از دره ها و دامنه
کوهها چشمهای خوب آبشار شده بطرف رود ترک جاری بود تا رسیدیم بچاپارخانه وآبادی
قاضی بیک پیاده شده رفتیم باطاق حاکم ترک چای حاضر بود راپورت داد و زبان فرانسه
حرف میزد اما تا این چاپارخانه خاک تفلیس بود نهار را صرف کرده سوار شده راندیم تا رسیدیم
بابازی و چاپارخانه لارس سبب عوض کرده راه افتادیم از اینجا بآبادی و چاپارخانه بالت

رسیده و از بالت بشهر ولادقفقاز رفتیم امروز بین راه از چندین پل که روی همین رود خانه بسا خته بودند عبور شد که رود خانه گاهی بطرف راست گاهی بدست چپ میافتاد تا از آخر پلی که گذشتیم دیگر همه جا الی شهر طرف راست بود از بالت بپائین کم کم کوهها عقب مانده زمین وسیع و مسطح و جلگه شد و کوهها اینجا بنظر میآمد جنگل داشت و زمین و صحرا سراسر سبزه و چمن و گل بود اما از دره که آمدیم هیچ جنگل نداشت تمامش سنگ سخت و اطرافش قلههای بلند بود خلاصه وارد شهر شدیم از وسط شهر با کالسکه گذشته دم گار یعنی سر راه آهن پیاده شدیم فوجی با موزیکان صف کشیده حاکم و صاحب منصبان با جمعیت زیادی از زن و مرد فرنگی و ارمنی وغیره ایستاده بودند پیاده از جلو فوج و صاحب منصبان و سایرین عبور کردیم همگی معرفی شدند از رعیت و تجار ایران هم در این شهر زیاد هستند و همه حاضر بودند نظر آقا و زیر مختار ایران مقیم پاریس هم از پاریس آمده چند روز است اینجا حاضر شده بود بحضور رسید خلاصه آهسته آهسته از میان جمعیت آمده داخل کالسکه نجار شدیم ترن بسیار خوبیست قرار شده است همین جا بمانیم تا شش ساعت از شب رفته حرکت کند این شهر از شهرهای جدید البناست یعنی بسیت و پنجسال است که وضعیت شهری بهم رسانده کوچهای راست وسیع مدرسه نظامی معتبر بعضی عمارات عالی و بناهای خوب دیگر دارد که بعضی دولتی و بعضی دیگر از بزرگان و معارفست باقی خانهای رعیتی همه کپریست مثل خانها و عمارات رعیتی ما زندران اینطرف کوه قفقاز در کنار دره ها و دامنه با قلاع کوچک محکم و بعضی بروج معتبر ساخته اند که حالا هم ساخلو دارد بنای این قلعه جات و گذاشتن ساخلو بجهة این بوده که سابق برین چراکسه و لزگیها گاهی از کوه گذشته شهر ولادقفقاز را میچاپیده و اسیر میبرده اند اما حالا امنیت است و دفع شر انها شده حاکم این شهر تا چاپارخانه آخری باستقبال آمده بود و باز پیش از ما بشهر آمده اینجا حاضر بود فرانسه حرف میزند در کرجستان هم چون تمدنیا همیشه از طرف ایران وغیره در عهد امیر تیمور و اعراب محل تاخت و تاز بوده در همه کلیساها معابد را قلعه محکم کشیده و برج ساخته اند شام را توی واگون یعنی کالسکه نجار صرف کرده بعد خواستم بخوابم از بس از دحام مردوزن

دور

دور واکون بود نشد لهذا لابد نشسته تا وقتی ترن راه افتاد خوابیدم صبح زود برخاسته بتماشا نشستم تمام صحرا سبز و خرم بود صفای عجیبی داشت تا رسیدم باستاسیون میزال* نیاگوری که دست چپ توی صحرا واقع بود کوههای اینجا آب کرم معدنی دارد کل و چمن و سبزه و صفای صحرای اینجا بوصف نمیآید خلاصه سه شبانه روز متوالی از کالسکه بیرون نیامدیم متصل در حرکت و شام و نهار و خواب و بیداری و نشست و برخاست همه در ترن بخار بود استاسیونهای بسیار خوب در عرض راه دیده شد به هر استاسیون که میرسیدیم و کالسکه میایستاد جمعیت عجیبی از زن و مرد میشد و همه صدا بهورا بلند میکردند فوج و قورخانه و آذوقه و اسباب و ما یحتاج قشون متصل در راه و همه راه بود که بقفقازیه وغیره میرفت و در استاسیونها کیسه های آرد و آذوقه و اسباب حمل و نقل زیاده از حد دیده شد صحراهای روسیه همه جا سبزه و چمن است و انواع گلهای خوب دارد و در حول و حوش هر شهر و دیه و قریه و آبادی هم زراعت دیم است و کنار رودخانه ها و دامنه کوهها اغلب جنگل و اکثر اشجار جنگلی توسکا و سرو و کاج است درخت بید هم خیلی دیده شد توی جنگلها بلبل زیاد بود و چنان میخواندند که صدایشان را توی واکون می شنیدم نزدیکی مسکو برف زیاد هنوز در زمین بود هر جا رودخانه و آبی دیده میشد شهر یا قصبه و یا دیه و آبادی هم لابد با آن بود و شهرهای معتبر و قصبات و دهات بزرگ و کوچک زیاد در راه دیده شد آسیای اینصفحات همه بادی است و خیلی هم دارند از دور پرهای چرخ آسیا بهارا که باد حرکت میداد کردش میکرد خیلی تماشا داشت هر شهر از شهرهای روس چند کلیسای خوب معتبر و چند آسیای بادی دارد خانهای خوب تکتک توی چمنها دیده شد که روی آنها را از چوب و نی پوشیده و دور خانه را آنچه سفید کرده اند تا آنها بناهای رعیتی است خانهای بزرگان و ابنیه دولتی را رویش را از آهن پوشیده بعضی را سرخ رنگ و بعضی را سبز رنگ می کنند شهرهای روسیه از دور بسیار قشنگ است آنچه از ابنیه بنظر میآید سفید و سرخ و سبز و بعضی از گنبدهای کلیساهای شهرهای معتبر مطلاست خیلی دورنمای خوبی دارد و درختها را همه شبه کرده اند گله گله خوک و گوسفند و بره و گاو و گوساله دسته دسته اردک و بچه اردک غاز و بچه غاز

MINRALNIA. CORI.

دیگر کله مادیان واسب ایلخی وصحرائی که درچمنها میچرند وسایر دواب ووحوش وطیور که بچرا و پرواز مشغول هستند ووضع وحالت کله بانها وشبانها که بعضی بچه وبعضی بزرگ وپیر هستند دیگر اطفال خوک چران وقازچران واطفالیکه کنار رودخانه بالخت شده بازی میکنند وزن ومردیکه درکالسکه بانشسته توی راه شپشه کروش میکنند وحالت سبزه وچمنها ورودخانه وآبها بسیار عالم خوب وخوشی دارد رودخانه های عظیم مثل رود دون ورود تولا وغیره عبور شد پلهای آهنی خوب برروی رودخانها ساخته اند ازچندین شهر عظیم گذشتیم اما ازبعضی شب عبور شد که ندیدم مثل شهر تغان روق وروستو شهر خرکوف را روز عبور کرده دیدیم بسیار شهر آباد بزرگست ازهرقسم ابنیه وآبادی ومدارس دولتی وعمارات معتبر دارد وهمچنین شهر بل گرود که سرراه بود بسیار خوب شهریست رودخانه آب وچمن سبز خیلی باصفای خوبی دارد وهمچنین شهر کورسک که میگفتند خیلی شهر معتبر خوبیست اما ندیدیم تا بمملکت کوبان که بعد از استاورپول است وارد شدیم پای تخت کوبان کاترین اودار است این مملکت هم جزو حکومت قفقاز وسپرده بکراندوک میشل برادر اعلیحضرت امپراطور است تمام اینجا باقزاق می نشینند حاکم اینجا جنرال کاریالن است فرانسه خوب میداند سی وشش فوج قزاق ابوالجمع اوست جمیع قزاقیکه درقفقازیه دیده شد ازاینجا مامور شده اند خلاصه **روز دوشنبه** هفدهم جمادی الاولی دوساعت و نیم بغروب مانده وارد مسکو شدیم چهار فرسنگ بمسکو مانده درستاسیون آخری که کالسکها ایستاد هوا ابری تیره شد وشروع ببارید ن شدیدی کرد قامازوف مترجم خاص اعلیحضرت امپراطور که ازپطرسبورغ مامور شده بود اینجا بحضور آمد میرزا ملکم خان ناظم الملک ایلچی مقیم لندن هم اینجا بحضور رسید ودرورود بکارپرس دال قونسل حاکم مسکو که درسفر سابق هم حاکم مسکو بود واورا همین جا دیده بودم باهمه صاحب منصبان جزالها باستقبال آمده وحاضر بودند پائین آمده باهمه تعارف کردیم ازجلو یک دسته سرباز عبور شد زن ومرد زیاده ازحدی باوجود باران آمده اجتماع کرده بودند اما لدی الورود بکارو سوار کالسکه ایستی شدن فوراً باران بالبره ایستاد رانندیم برای

DON. TAGANROG. BELGAROD.

عمارت کرملین انقدر کثرت مردوزن در سرراهها و معابر بود و بطوری هورا میکشیدند و فریاد میزدند که بوصف نمیآید و الحق همه از روی محبت شادی میکردند و بی اختیار بودند کم مانده بود زیر عرا دست و پای اسب بروند همکامه بود و حاکم و سپهسالار اعظم توی کالسکه پیش من نشسته بودند تا بدر عمارت رسیده پیاده شدیم حاکم نظامی هم با سایر اجزاء حکومتی و سرایدار باشی کرملین پیشخدمتها و خدمه و غیره همان اشخاص پنجسال قبل و عمارت بهمان وضع سفر سابق است هیچ تغییری نکرده و چون تفصیل اینجارا از اشخاص و ابنیه مبسوطاً در روزنامه سفر سابق نوشته ام دیگر اینجا حاجت باعاده ذکر تفصیل نیست وارد همان اطاق و جایگاه شدیم شب را بعد از شام خواستیم برویم و کاکین را تماشا کنیم سوار کالسکه شده قدری راه رفتیم و کاکین بسته بود و هوا هم بسیار سرد بود برگشته رفتیم خوابیدیم امروز در عرض راه توی صحرا و بغل تپها معادن کج زیاد دیده شد که همان کچرا برمیدارند و بدون پختن بدیوارهای خانهای شهر و سایر جاها میمالند امروز از شهر طولا هم گذشتیم اینجا کارخانه تفنگ سازی دارند سه شنبه ۳ شعبه هیجدهم در مسکو توقف شد بعد از نهار رفتیم موزه پائین عمارت سپهسالار اعظم و ناصر الملک و امین السلطان و ناظم الملک و صاحب منصبان روس از پرنس منچکوف و سایرین همه بودند گردش کردیم تاجها و سایر اشیاء همه دیده شد تفصیل این موزه هم در روزنامه سابق نوشته شده است اغلب تالارهای معروف و بزرگ و خوب کرملین را امپراطور بنکلای مرحوم بنا کرده است دور کرملین قلعه و توی قلعه باغ عامه دار و بنای این قلعه خیلی قدیم است شب را بتماشاخانه رفتیم بالله داد ندیعنی مجلس رقص و تقلید بدون حرف زدن یکنفر زن که رقاص بسیار خوبیست و در روزنامه سابق هم وصف او شده و پنجسال قبل از این هم همین جا میرقصید باز شب بود و رقص میکرد بعد از تماشاخانه بخانه حاکم رفتیم مجلس بال بود زن و مرد زیادی از معارف شهر و صاحب منصبان جمع بودند یکیک را حاکم با یک زنی که نتش منصوروف نام که دختر عموم حاکم و شوهرش در پطرخود او صاحب خانه بود معرفی میکردند بعد از نیمساعتی مراجعت بمنزل شد چهارشنبه نوزدهم راهم تا غروب در مسکو توقف کرده بعد از صرف شام رفتیم براه آهن و بسمت

TOULA. سه شنبه
KREMLIN. چهارشنبه

PRINCE. DOLGOROUKY.

بطرحرکت کردیم وقت رفتن بکار پرنس دالقورکی وعردار کل قشون مسکو وسایر جنرالها ومعارف وصاحب منصبان همه بمشایعت حاضر شده بودند جمعیت مردم بهمانطور بود وصدای هورا بآسمان میرفت بکالسکه نجار که نشستیم بعد از لحه راه افتادوترین همان است که بودشب معلوم میشد که از رودخانهای بزرگ وپلهای معتبر میگذشتیم روز دیگر بخیاعت بغروب مانده بایدوارد پطرزغ شویم صبح که برخواسته دیدم که طرفین راه همه جا جنگل سرو وکاج وغیره است این اشجار جنگلی را تماماً دستی میکارند وبزرگ که شد بریده بمصرف میرسانند یعنی که این اراضی همه جنگل طبیعی بوده بعد بمرور دهور اشجار کهن جنگل را بریده ومیبرند وبجای آنها درخت تازه غرس میکنند و چون اینجا همه لجن وباتلاق ورطوبیت وباران هم متصل میبارد درخت زود رشد میکند وخوب عمل میآید خلاصه تمام راه جنگل بود اما آبادی وعمارت زیاد دیده نشد هوا ابر ولبسیار سرد بود نزدیک پطرزغ لباس رسمی پوشیده نشان دولت روس رازدیم باز هم چند ساعتی راه طی شد وهمانطور لاینقطع جنگل بود بعضی آبادیها هم دیده شد در استاسیون آخری که آبادی لومان بود کالسکه ایستاده مامورین اداره شرقیه وزارت خارجه که اسامیشان از این قرار است بحضور آمدند ملینکوف لودکودسکی حاکم قلمی پطربازی لوسکی بکّر کخانوفسکی وارلاموف میلووید زیمرمان اسکرپابین لرخه حاکم نیژنی نوفرود یعنی مکاریه که بامامورین شهر انجا نان ونمک آورده بودند بعد از ملاقات آنها واظهار التفات نسبت بهریک بازرانده تا درساعت معین وارد کار پطرشدیم اعلیحضرت امپراطور بالباس رسمی ونشان ایران وهمه شاه زادگان خانواده سلطنت از بزرگ وکوچک وجمیع صاحب منصبان با نشانهای ایران تا کارگه توقفگاه کالسکه نجار باستقبال آمده ایستاده بودند فوراً پائین آمدم با امپراطور دست داده رسم تعارفات بجای آورده صحبت داشتیم اعلیحضرت امپراطور اولاً تماماً شاه زاده گان خانواده خودشان را ازاین قرار معرفی کردند نواب ولیعهد پسر دیگرشان کراندوک الکسی پسر دیگرشان کراندوک ولادیمیر پسر دیگر کراندوک سرژ پسر دیگر کراندوک پول بعد نوه بایشان را بعد کراندوک نیکلا برادرشان را که درجنگ عثمانی

CRAND—DUC. CONSTANTIN

سردار بودند کراندوک میشل برادر دیگرشان که جانشین قفقاز هستند کراندوک قسطنطین برادر دیگرشان
که امیرالبحر است بعد جزایلها و صاحب منصبان و سایرین که از حد بیرون بودند معرفی شدند بعد از آن
اعلیحضرت امپراطور و مادر یک درشکه سربازی نشسته و درشکه را تندرانندازکوچه نونسکی که خیلی
طولانی و مستقیم است عبور کرده رسیدیم بعمارت زمستانی ارمی تاج که منزل ماست در همان اطاقها
و تالارهائیکه پنجسال قبل هم منزل کرده بودیم جمعیت زیادی همه جا در طرفین راه ایستاده بودرا
میکشیدند تا دم عمارت صدا قطع نشد امپراطور و من با مردم تعارف کرده جواب سلام میدادیم
تا پای عمارت رسیده پیاده شدیم پیشخدمتها و نایب ایشیک آقاییها وغیره هم همه با لباسهای
رسمی خوب کلابتون دوزدر جلو ما میرفتند شاهزادگان از عقب و صاحب منصبان از عقب
شاهزادگان و من و اعلیحضرت امپراطور پهلوی هم صحبت کنان میرفتیم همین طور از تالار باکذشتیم
که باز در هریک جمعیت زیادی از صاحب منصبان نظامی و ملکی وغیره ایستاده بودند و امپراطور و من
با هریک تعارف میکردیم از اطاقها و تالارهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق امپراطریس دم در
غلام بچه های بسیار مزین خوش لباس آراسته ایستاده بودند چند غلام بچه سیاه خوشکل هم با لباس مصری
بودند داخل اطاق که شدیم اعلیحضرت امپراطور بجهة احترام امپراطریس عقب مانده امپراطریس آمدند
جلو با ایشان دست داده تعارفات کردیم جمیع شاهزاده خانمها و آم دنوز ها یعنی مصاحبین
و سایرنسوان را امپراطریس معرفی مثل زوجه نواب ولیعهد و زوجه کراندوک میشل جانشین قفقاز و زوجه
کراندوک الکسی و دیگران بعد نشستیم اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و سایرین هم نشستند صحبت شد
امپراطریس زن بسیار خوش صحبت باوقار متشخصه هستند بعد از پنج شش دقیقه برخاسته باز بهمان ترتیب
با امپراطور و شاهزادگان و صاحب منصبان رفتیم باطاقهائیکه منزل ما بود اعلیحضرت امپراطور همه
جا ما را الی منزل مخصوص همراهی کرده داخل اطاق نمودند باز قدری ایستاده کمال مهربانی و دوستی
بجای آمد پس از ان وداع کرده ایشان رفتند مخفی نماند که اطاق و محل نشیمن اعلیحضرت امپراطور و
امپراطریس و بعضی دیگر از خانواده سلطنت همه در همین یک عمارت است اما وسعت عمارت و تعدد

اطاقها و تالار ها بقدریست که مثلا هروقت کسی بخواهد باطاق امپراطور یا دیگری برود باید مسافت خیلی طولانی طی کرده واز اطاقها و دالانهای بسیار مزین عالی بگذرد و تا بانجا برسد سپهسالار اعظم و سایر نزدیکان رکاب ما هم در مراتب تحتانی و فوقانی همین بدن عمارت منزل دارند خلاصه بعد از لحظه سوار کالسکه شده با سپهسالار اعظم و پرنس مچیکوف رفتیم بمنزل نواب ولیعهد و زوجه مراجعت بعمارت کردیم دیگر انچه مافوق آن بتصور نیاید اعلیحضرت امپراطور اسباب احترام و تشریفات و پذیرائی بعمل آورده بودند که خیلی اسباب امتنان باشد بعد از شام کراندوک الکسی پسر دوم اعلیحضرت امپراطور آمدند باتفاق رفتیم تماشاخانه در حجره پائین پهلوی سن نشستیم زوجه کراندوک الکسی هم انجا نشسته بود مجلس رقص و بالبو دا مارقاصهای خیلی خوش لباس و خوشگل بودند و بسیار خوب میرقصیدند و درین ضمن پرده های خوب نشان میدادند و در هر پرده ساز و رقص را تغییر میدادند قدر یکه گذشت ولیعهد و کراندوک و لادیمیروزوجه ولیعهد هم با کراندوک قسطنطین همین حجره آمدند بعد اعلیحضرت امپراطور هم آمدند همه نشسته بعد از افتادن پرده برخاسته رفتیم باطاق دیگر قدری نشسته صحبت زیادی داشتیم سپهسالار اعظم و قامارزوف و کراف اورلوف هم که محرم و وزیر دربار امپراطور است بودند بعد باز به محل تماشا آمده نشستیم دوباره رقص شد و مدتی طول کشید پنج دقیقه بعد از اتمام اعلیحضرت امپراطور برخاسته رفتند ما هم بعد از اتمام برخاسته باز با کراندوک الکسی پسر امپراطور در یک کالسکه نشسته رفتیم منزل امروز پرنس باریاتینسکی که مرد بست در خدمت اعلیحضرت امپراطور بسیار مقرب و محترم بحضور آمد سفر سابق که به پطربورغ آمدیم این شخص ناخوشی نقرس داشت و مدتی بستری بود و ما هم نوقت او را عیادت کردیم حالا صحت یافته و بنیه اش خیلی قوی شده است از صحت او خیلی خوشحال شدم پرنس کرچکوف وزیر اعظم مدتیست ناخوش و در خانه خوابیده است امروز هم هیچ دیده نشد روزیکه از مسکو حرکت میکردیم میو هینبه دندان ساز مخصوص را دیدم که از راه گیلان آمده بود و با ابوالقاسمخان نوه ناصرالملک که از طرف قفقاز میآمد همدیگر را در راه ملاقات کرده هر دو یکدفعه وارد مسکو شده بودند از انجا هم به دو در راه آهن با ما آمده و وارد

پطرشد ندو ندان سازموقتاً مرخصی گرفته به سود وطن خود رفت که باز مراجعت کند جمعه ۲۱ ربیع
پطر توقف شد امروز میخواستند عرض لشکر بدهند مانع از باران شد حاجی محسن خان معین الملک وزیر
مختار که از اسلامبول بپطربورغ آمده بود بحضور رسید میرزا مالکم خان ناظم الملک برحسب مأموریتی
که داشت از مسکو به برلن رفت آبادیها و قراء و شهرهائیکه از مسکو الی پطر در عرض راه دیدیم از این
قرار است کلین توره اسپیره دو بولوکویه اوکولودکا مالایادیشرا لوبان خلاصه امروز باز دید
اعلیحضرت امپراطور رفتم از عمارات و اطاقهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق کابینه یعنی دفتر
خانه مخصوص امپراطور نشستیم سپهسالار اعظم و قامارزوف هم حضور داشتند دو غلام سیاه خوش سیما
بالباس مصری غلیان نی پیچ آوردند یکی را باعلیحضرت امپراطور دیگری را بمن دادند کشیدیم بعد از
قدری صحبت برخاسته مراجعت کردم پس از ان سوار کالسکه شده بعقصد باز دید برادرهای امپراطور
رفتم شام را مخصوصاً امشب در منزل اعلیحضرت امپراطور موعود بودیم نزدیک وقت شام از منزل
خودمان رفتیم اول باطاق امپراطریس ماری الکسندرا با ایشان باز و داده قدری راه رفته
کاهی ایستاده کاهی نشستیم صحبت زیاد شد اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و سایر پسرها
و عروسها و چند زن دیگر از شاهزاده خانمها وغیره و پرنس باریاتینسکی و پرنس آدلزبرغ و جمعی دیگر
از خانواده سلطنت هم حضور داشتند رفتیم سرمیز نشستیم اعلیحضرت امپراطور دست چپ ما و امپرا
طریس دست راست و سایرین هم هریک بجای خود نشستند پسهسالار اعظم هم سرشام بود شام
بسیار مفصل خوبی صرف شد در سرشام موزیک هم میزدند بعد از شام برخاسته باز باطاق امپرا
طریس رفتیم پس از چند دقیقه صحبت وداع کرده باز از تالار با و اطاقهای موصوفه گذشته بمنزل آمدم
نیمساعتی که گذشت کراندوک الکسی پسر امپراطور آمدند باتفاق رفتیم تماشاخانه اوپرای روس باز
در حجره پائین نزدیک من نشستیم این تماشاخانه بسیار خوب تماشاخانه ایست پنجره طبقه عالی وسیع
امشب ساز و آواز و رقص بود بسیار خوب خواندند و خوب رقصیدند از افسانه و داستان
جادوگر بازی درآوردند که پسر پادشاهی در صحرا میرفت بمحل جادوگر میرسید روی تخت

زن جادوئی نشسته دیوانه شد بعد خوابید پس ازان دخترهای جادو و پری آمده برای شاه زاده غلیان و افتابه لکن وغیره آوردند و زنهای خوشگل زیاد با لباسهای خوب دور شاه را گرفته رقصیدند زدند و خواندند با شاه زاده عشق بازی کردند باز مفقود شدند خلاصه بهمین طور تا آخر مجلس بازیهای خوب نمودند رقصهای خوب کردند آوازهای خوش خواندند خیلی طول کشید در وسط تماشا حاج اعلیحضرت امپراطور آمدند با سایر پسرها و عروسها و خانواده سلطنت و همه در همان حجره ما نشستند بعد از اتمام اعلیحضرت امپراطور رفتند و بعد ما برخاسته بمنزل آمدیم با اینکه نصف شب بود هوا از روشنی حالت بین الطلوعین داشت و شهر و کوچها بقدری روشن بود که هیچ احتیاج بچراغ نبود و از روشنائی هوا کاغذ میشد خواند

شنبه ۲۲ امروز صبح میو گرس معاون الوزارة خارجه بحضور آمد قدری صحبت شد بعد مصمم رفتن میدان مشق شدیم که پاراد میکوند کالسکه حاضر شد سوار شدیم سپهسالار اعظم هم پیش ما نشست از کوچها و معابر عبور شد همه جا جمعیت زیادی ایستاده بود تا رسیدیم بمیدان شان دومارس یعنی میدان مریخ چون مریخ رب النوع جنگ میدانند باین جهة میدان مشق را میدان مریخ مینامند خلاصه در محلی چادر زده بودند که پله میخورد بالا میرفت پیاده شده رفتیم بالا زوجه نواب ولیعهد و زنهای سایر پسرهای اعلیحضرت امپراطور و شاه زاده خانمها همه نشسته بودند امپراطریس هم آمدند صاحبمنصبان و خبرالهای زیاد پیاده ایستاده بودند ناصر الملک و حاجی محسن خان معین الملک و ساعد الملک و وزیر مختار ما که مقیم پطرست با حکیم الممالک توی چادر ایستاده بودند قامازوف مترجم هم حاضر بود خود اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد و سایر پسرها و خبرالها و غیره سواره میان قشون راه میرفتند کرانه وک قسطنطین هم توی چادر نشسته بودند اعلیحضرت امپراطور بعد از مدتی که میان قشون در حرکت بودند آمدند جلو چادر با شمشیر با امپراطریس سلام نظامی داده ایستادند هوا امروز صاف و آفتاب بود قشون مشق حرکت کرده از جلو چادر گذشتند قریب سی هزار پیاده و سواره بود اول افواج پیاده و اطفال و شاگردان مدرسه نظامی آمدند بسیار خوب و با نظام توپخانه هم ایستاده عراده توپ بود بعد سواره

آمد

شنبه ۲۲ GERS. پاراد عبارت از قشون است که در حضور سلاطین و رؤسای دول مشق میکنند


THE EMPEROR OF RUSSIA

آمد قبل از آمدن افواج سواره کرجی و داغستانی از سان گذشته توپخانه هم از عقب سوار های مزبور آمد توپ های توپخانه همه فولادی و برنجی کروپ بود سواره کوراسیه زره پوش همه با کلاه خود و چار آئینه و با قبا های ماهوت سفید و اسبهای سیاه یکرنگ و یک اندازه و خوب و ممتاز بودند خلاصه قشونی بود بسیار منظم و خوب و آراسته خیلی وقت طول کشید تا همه از سان حضور گذشتند اعلیحضرت امپراطور از اول الی آخر خودشان فرمان میدادند بعد از اتمام برخاسته سوار کالسکه شده رفتیم خانه پرنس الدنبورغ که نزدیک همین میدان یعنی متصل و مشرف بمیدانست نهار را در انجا باید صرف کرد دختر های متعلمات مدرسه که تحت حمایت امپراطریس هستند همه صف کشیده ایستاده بودند جمیعا زبان فرانسه میدانستند و تربیت شده هستند شاهزاده خانمها و شاه زادگان کلا آمدند رفتیم سرمیز نهار اعلیحضرت امپراطور آمدند نهار بسیار خوب مفصلی صرف شد امپراطور در بین نهار چون کارد داشتند برخاسته رفتند ما هم بعد از نهار آمدیم منزل الچیهای مقیم پطرزبورغ را بحضور آوردند با همه احوال پرسی و ملاطفت کرده صحبت داشتیم از هر دولتی سفیر کبیر و وزیر مختار و شارژ دفر در اینجا اقامت دارد اغلب ایلچیان همان اشخاصی هستند که پنجسال قبل ازین هم در اینجا دیده بودم مثل ایلچی انگلیس و فرانسه و بعضی دیگر اسامی ایلچیان کبیر ازاین قرار است فرانسه جنرال لوفلو انگلیس لارد لوفتوس طریش بارون دولازنو که یک پا ندارد و بیست سال قبل ازین در جنگ مجارستان پایش را گلوله برده اما با پای چوبین خیلی چابک راه میرود که هیچ معلوم نیست پا ندارد دولی عصائی در دست دارد المان میسیو شونتیز ایطالیا میسیو نیگرا بعد از رفتن حضرات وقت شام رسید مشار الیه در منزل مخصوص اعلیحضرت امپراطور بشام رسمی دعوت شده ایم رسما با بخار رفتیم امپراطریس و شاه زاد با و شاه زاده خانمها و غیره جمعیت زیادی بودند از ایرانیها و دیگر نین رکاب ما سپهسالار اعظم و عضد الملک و نظر آقا و ناصر الملک بودند شام ملوکانه بسیار مفصل با عظمتی صرف شد از صاحب منصبان و جرالها هم جمعی بودند اعلیحضرت امپراطور بسلامتی ما جامی نوشیدند فورا از قلعه پطروپاولو سیک شلیک توپ کردند یعنی بواسطه تلگراف با نجا خبر دادند بعد ما هم جام شربتی بسلامتی امپراطور و امپراطریس آشامیدم خیلی خوش گذشت بعد از شام

*LOFTUS. * JENERAL-LOFLO.

آمدیم منزل بعد از چند دقیقه سوار کالسکه شده بسیرک رفتیم که مثل تماشا خانه جانیست و انواع بازیها بخصوص اسب بازی در میآورند و بتفصیل وضع آنرا در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ایم اما عجب سیرکی است امثال بنا شده است یعنی چند نفر ایطالیائی و انگلیسی و غیره کمپانی شده ساخته اند مثل سیرک پاریس است جمعیت زیادی بود در حجره من اول همین کراندوک الکسی پسر اعلیحضرت امپراطور بود بعد از چند دقیقه امپراطور هم آمدند شاهزاده خانمها و سایرین هم در حجره بزرگ دیگر بودند پشت حجره ها و تمام زمین با هم همه آمده بودند بازیهای عجیب از حرکات اسبها و بازیکرها از قبیل پشتک زدن و معلق زدن روی اسب در سرتاخت بطورهای مختلف و با کمال تردستی و سرعت و مهارت نمودند که عقل حیران میماند اسبها را طوری رام و مطیع کرده و تربیت داده اند که گویا زبان میفهمند با ندک اشاره میدوند میایستند دست بالا میکنند زانو زمین زده سلام میدهند و همگذا انواع و اقسام حرکات خلاف عادت حیوانیت میکنند دیگر آدمهای قوی بعضی بچهارطوری در روی دست و سر خودشان بازی میدادند که بتصور نمیآید مثلاً مردی میخوابید و پنج شش بچه دوازده ساله را در روی دست و پا و سر خود بازی میداد مثل اینکه چند بچه گربه با بچه گوشتک را بازی بدهد پسر با دختر خود صاحب سیرک هم با اسب بازی میکردند دخترش خیلی خوب بازی میکرد در سرتاخت اسب از حلقه ها و دایره ها میپرید و باز روی اسب میافتاد یک دختر بنکی دنیائی بسیار وجیه خوشگلی که جزو اجزاء و بازیکرهای سیرک و همش معین است روی سیم تلگراف بند بازی میکرد و راه میرفت بی مدد لنگر و اسباب دیگر که خیلی امر عجیبی بود و الحق دختر بسیار خوشگل خوش اندام همه چیز تمامی بود بعد از روی سیم پائین آمده بنای کلوله بازی گذاشت یعنی که چهار پنج کلوله بقدر نارنج در دست داشت اینها را متعاقب هم بسرعت هوا میانداخت و میگرفت و باز سته بطری شیشه هوا میانداخت و میگرفت با کمال سرعت و تردستی بعد بازیهای عجیب دیگر زیاد در آوردند تماشای کامل کرده رفتیم منزل

یکشنبه ۲۳ صبح رفتیم حمام حمام بسیار خوبی بود آبهای سرد و گرم شیرهای متعدد و سایر محسنات حمامی همه در آن جمع بود از حمام در آمده بمحض اینکه بمنزل آمدیم ابر و رعد و برق شد و باران شدیدی بارید مثل سیل بعد قطع و ساکت شد امپراطور یکزوج کلدان چینی بسیار ممتاز خوب بجهة ما هدیه فرستاده بودند دیده شد امشب در خانه نوآب

ولیعهد

ولیعهد دعوت شام رسمی است نزدیک شام رفتیم انجا عمارتی دارند بسیار خوب معروف بعمارت انچکوف باغ مخصوص خوبی دارد زوجه نواب ولیعهد و شاهزادگان خانواده سلطنت همه بودند سپهسالار اعظم و عضدالملک و ناصرالملک و حاجی محسن خان معین الملک و سایر ملتزمین هم همراه ما آمده بودند رفتیم نشستیم زوجه ولیعهد دست چپ و کونتس باید که از سنوان محترمه معروفه است دست راست ما نشستند شام صرف شد بعد از شام بمنزل آمده رفتیم تماشاخانه بالا بود شبیه مونمنکر و بارادر آورده بودند لباس آنها را پوشیده و رقص انها میکردند بسیار خوب زدند و خوب رقصیدند پرده های خوب از طلوع آفتاب و ماه نشان دادند اعلیحضرت امپراطور هم آمدند با ایشان بسن رفته کشتیم در میان سازهای تماشاخانه یک کمانچه بسیار بزرگ است یک کمانچه قدری ازان کوچکتر یک چنک که هارپ میگویند چند شیپو رمورکان یک طبل و سنج باقی همه کمانچه کوچکست اما کمانچه شبیه تتار ایران است قدری پهن تر که با تیر کمانچه کش میزنند خلاصه بعد از تماشا با کراندوک الکسی باز دریک کالسکه نشسته رفتیم منزل امشب نشان تمثال جهنم را که مکلل با الماس بود به کراندوک الکسی دادم دوشنبه ۲۴ امروز رفتیم به پطرهوف با کالسکه نجار سه ربع ساعت راه است درین راه جاهای بسیار خوب دیده میشود در کار پطرهوف پیاده شدیم جنرال و مباشرین و متصدیین پطرهوف همان اشخاصی هستند که در سفر سابق هم بودند جنرال منتی است پرنس منچیکوف و سایرین از رجال روس تماما و از ملتزمین ما هم چند نفری آمده بودند رفتیم در عمارت نهار حاضر کرده بودند صرف کردیم توی عمارت یک پرده کبلن کار استادان فرانسه نصب کرده اند صورت پطر کبیر است که در قایق شکسته نشسته و دو نفر ملاح از خوف و بیم غرق غش کرده اند اما خود پطر سکانرا گرفته و فرمان میدهد بسیار خوب پرده ایست نظیر ندارد خلاصه بعد از نهار پائین رفته قدری پیاده گشته کنار حوضها و فواره ها راه رفتیم از جمیع فوارها بهمان طور ها که در روزنامه سفر سابق وصف شد آب میجست الحق لایق ازاین بهتر نمیشود بعد بکالسکه نشسته باز مفصلا در خیابانها و لب حوضها و جدولها گردش و تماشا کردیم باز مردم تماشای ازبچه و بزرگ خیلی بودند هوای اینجا اینقدر سرد است که حالا تازه اشجار برگ میکنند اگر نقشه و بید مشک اینجا ها میبود حالا اول آن بود عصر بلنبه بکار آمده بکالسکه نجار نشسته مراجعت بمنزل کردیم شب قبل از

صرف شام بتماشا خانهٔ اوپرای روس رفتیم بعد از چند دقیقه امپراطور و شاه زادگان و سایرین هم آمدند
بازی بسیار طول کشید من چون بسرم درد میکرد و اندکی کسالت داشتم پرده آخری برخاسته با امپراطور
و داع کرده باتفاق کراندوک الکسی بمنزل آمدیم سه شنبه ۲۵ از پطرهاید بوارسا وی برویم در ساعت
ظهر باید حرکت کرد حاضر و منتظر وقت شدیم نیم ساعت قبل از وقت اعلیحضرت امپراطور با سایر شاه
زادگان و همه بسر باشان بمنزل من آمدند بسیار بمهربانی و گرمی راه افتاده از تالار بتالار گذشته
تا رسیدم باطاق مخصوص اعلیحضرت امپراطور نشیم چنلی صحبت شد بعد برخاسته با اعلیحضرت امپراطور
رفتیم باطاق امپراطریس انجا هم قدری نشسته مجلس را باکمال خوبی و گرمی طی کردیم بعد برخاسته از پله عمارت
امپراطور پائین آمدیم پالتو من حاضر بود اعلیحضرت امپراطور پالتو خودشان را بدوش من انداختند
پوشیدم و گفتم چون در بیرون وقت پالتو شما را پوشیدم اغور سفر من خیر است پس ازان با اعلیحضرت امپراطور
بدرشکه سربازی نشسته راندیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند و هورا میکشیدند از همان اول دیروز
که بکارپطرهوف رفته بودیم رفته تا نزدیک کارپطرهوف انحراف نموده بدست چپ رانده تا رسیدیم بگارد
وار سوی پیاده شدیم نواب ولیعهد و سایر شاه زاده ها و برادرهای اعلیحضرت امپراطور و جمیع سرداران و
صاحبمنصبان هم حاضر شده بودند با یکیک از شاه زادگان و خانواده سلطنت دست داده و داع
کردیم دیگر با اعلیحضرت امپراطور مکرر دست داده و داع میکردیم و باز اعاده میشد تا آخر و داعی باکمال
افسوس کرده رفتم توی واگون یعنی کالسکه تا باز اعلیحضرت امپراطور هم آمدند توی کالسکه مجدداً دست
داده اظهار کمال محبت و مهربانی نمودند و از طرفین شرایط مودت و دوستی کاملاً بعمل آمد پس پیاده شده
باز با شاه زادگان ایستادند تا کالسکه حرکت کرد چند قدمی هم با حرکت اول کالسکه مشایعت و همراهی
کردند تا حرکت کالسکه سریع شد و از نظر غایب شدند و ما راندیم این ترن بسیار ترن خوبیست کالسکه
من بسیار وسیع و پاکیزه و محل راحت است منزل ملترنیخ و همراهان هم چنلی خوبست و همه کالسکها بهم راه
دارند نهار را در حرکت ترن خوردیم نهار خانه در عقب واگون ما واقع شده بود که سپهسالار اعظم و
ناصر الملک و سایرین لابد باید بیایند از کالسکه ما گذشته بروند نظر نهار بخورند و ناچار آمدند و

رفتند

*VILNA * PSKOF.

ورفتند در استایون اول که کالسکه ایستاد و اکون سپسالار اعظم را بازکرده بردند عقب بستند این بستن و باز کردن و پس و پیش نمودن و رفتن و آمد کالسکه تماشائی داشت خلاصه اندیم همه صحرا چمن و گل است و رودخانه و جنگل جنگلی است انبوه و لی انهاد اغلب اشجار آن درخت کاج است این جنگلها را دستی تربیت میکنند برای سوخت راه آهن و تعمیر چوبهای پوسیده کهنه کالسکهای بخار که هر دو سال یکمرتبه باید عوض شود طرف عصر بشهر پسکوو رسیدیم حاکم شهر و جزالها و اعیان و اشراف و کارگذاران حکومت و سکنه و رعیت از زن و مرد و نیم فوج سرباز و شاگردان مدرسه نظامی این شهر که قریب سیصد نفر میشدند همه در استایون ایستاده بودند کالسکه ایستاد پائین آمده از جلو صف سرباز و صف شاگردان مدرسه گذشته با حاکم قلمی و نظامی اظهار التفات کردیم برگشته بکالسکه نشستیم و حرکت کرد شب را در راه آهن خوابیدیم از شهر ولینا که از شهرهای نظامی و شهری معتبر است و قشون و مدارس و ابنیه دولتی و غیره زیاد در اینجاهست در شب وقتیکه خواب بوده ام عبور شده بود حاکم شهر و مستقبلین و صاحب منصبان باز همان شبانه دم استایون برای احترام ویدن ما حاضر بوده اند افسوس خوردم چرا شب از این شهر عبور شد که جائی و کسی را ندیدم خلاصه صبح که از خواب برخاسته دیدم عجب صحرای باصفای خوبیست همان وضعی بود که ذکر کردیم قدری بهتر ولی هرچه بخاک نزدیک میشدیم هوا گرم تر میشد یعنی نسبت به پطرقدری گرمتر ولی باز خیلی سرد بود و یاس شیرازی در استایون پین راه دیده شد که تازه شکفته و دست آمده بود علف کندم اینجا بلند شده و خوشه بسته ولی هنوز سبز است اما در پطر علف کندم هنوز زیاده از چهار انگشت از خاک بلند نشده بود ؛ ساعات روز و شب و ارسوی همساعت با پطر تفاوت دارد یعنی همساعت زودتر طلوع و غروب میشود باز معقول شبی دارد که تاریک میشود در پطربورغ که هیچ در تابستان شب تاریک نمیشد خلاصه غله را در این جاها خیلی خوب و بادقت میکارند زمین را با کمال قشنگی کرو بندی میکنند خیلی خوب بنظر میآید دیروز وقت غروب آفتاب گرمی غریب در هوا پیدا شد خیلی تماشا داشت امروز هم طلوع آفتاب بسیار قشنگ و با تماشا بود در این صحراها که گاه گاه کمست و نزدیک بقطب شما لیست آفتاب در طلوع و غروب چشم را کمتر میزند و رنگهای غریب پیدا میکند که خیلی تماشا دارد خلاصه در استایون آخری حاکم قلمی شهر

*BARON.DE.MEDEM.

وارساوی که همشهری ما رون دُمدم و مرد خوش روی بلند قامتی است توی واگون بحضور آمد در ساعت بعد
فرنگی که یکساعت و نیم بغروب مانده وارد شهر وارسوی شدیم بین راه باران زیادی آمد اما در ورود
بشهر ایستاد نزدیک بشهر گاری که باید در انجا پیاده شویم خراب شده بود و مشغول تعمیر بودند لهذا باید
برگردیم بگاردیگر و در انجا پیاده شویم ترن را برای دیگر گردانده از زیر پلهای آهنی بسیار که برای عبور
راه آهن ساخته اند گذشته و از روی پل آهنی بسیار طولانی معبری دیگر که بر روی رودخانه ویستول
ساخته اند عبور کردیم رودخانه بسیار عریضی است و آب زیادی دارد که منتهی و منصب بدریای شمال
بالتیک میشود و این رودخانه بواسطه جنگهای قدیم که ناپلیون اول با روسها کرده و همچنین جنگهای شرل
دوازدهم پادشاه سوئد با لهستان و روس و بعضی جنگهای دیگر که بسیار معروف و مشهور و در تواریخ
اسم آن ثبت و مذکور است خلاصه از پل گذشته بگار رسیده پیاده شدیم حاکم نظامی ما صاحبمنصبان
زیاد ایستاده و فوجی از سرباز هم صف کشیده بودند حاکم نظامی شخصی است بسیار قصیر القامه و کبود چشم
ریشهای سفیدی در گونه ها دارد و چانه را میتراشد و هشتاد سال از عمر او میگذرد مرد بسیار مجرب کار آزموده
رشید است و خیلی طرف اعتماد اعلیحضرت امپراطور است میگفت در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه که پنجاه سال قبل
از این باشد برای استرداد اسرای روس با سفیری که در آن وقت مأمور ایران بود با صفهان رفته و طهران
را هم دیده ام همشهری گفت دگو برنجوحالا در حقیقت فرمانفرمای لهستان روس است خلاصه از صف سربازان
گذشته بگالسکه روباز نشسته راندیم از کوچهای متعدد و عبور شد همه جا جمعیت زیاد از زن و مرد ایستاده
بودند میکشیدند فریاد میکردند فوج هم الی نصف راه ایستاده بودند وارسوی شهر بسیار قشنگی است
کوچها همه با چراغ کار است میدانهای خوب و یک باغ عامه دارد حوض بسیار بزرگی در باغ است
فواره خیلی قشنگی از وسط آن میجهد هم باغ را از اردوان دو ساکس میگویند خلاصه عمارت و باغی که برای
منزل ما معین و حاضر کرده بودند در انتهای شهر واقع و تا انجا یکساعت راه بود و مسافت زیادی طی
کرده تا بانجا رسیدیم این عمارت اقصر لاز نشکی میگویند و از بنا های سلاطین اکوس است که تقریبا یکصد
سال قبل از این پادشاه لهستان بوده است از خیابانهای بسیار خوب پر درخت که اشجارش جنگلی و همه سبز

دوز

خرم بود و از گردش گلهای خوب پاکیزه گذشته تا رسیدیم بدر عمارت که در میان این باغ وسیع مشجر واقع است
اینجا هم جمعیت زیادی از زن مرد بود و حاکم اغلب صاحبمنصبان را معرفی کرد و بعد رفتیم بالا اگرچه این عمارت
در پیش عمارات دولتی مسکو و پطرزبورغ چیزی ندارد و اما بسیار خوشوضع و از روی سلیقه ساخته شده است و از حیث
اثاث البیت و اسباب اطاق هم از آئینه و میز و صندلی و مجسمه های مرمر نهایت امتیاز تفوق را دارد ؛
منظرش بدریاچه و باغ و خیابانهای خوب باصفاست و اصل عمارت دو مرتبه است و دوشنبه
موزیکانچی بسیار خوب آمده پای عمارت موزیکان زدند بعد از آنها یکدسته سازنده و مطرب تماشاخانه هم
که با کمانچه و موزیک و غیره ساز بسیار خوب میزدند آمدند تا مدتی همان پای عمارت زدند و خواندند
شب تمام باغ را چراغان کرده فانوسهای شیشه بالوان مختلفه بدرختها آویخته بودند توی آبها چراغ
زیاد بوضعهای مختلف بود مثل چراغان پرپها بسیار خوش آیند بود بعد از شام سوار کالسکه شده قدری
توی باغ گردش کرد و بعد رفتیم توی شهر شهر را هم چراغان کرده و همه جا پر ق ایران و روس زده بودند
تماشا و گردش کامل کرده مراجعت بمنزل نمودیم در این عمارت چون از همان عهد قدیم روی کج یک
صورتی از یکی شهرهای چین کشیده اند بهمین جهت تمام این اطاقها را اطاق چینی میگویند یک مجسمه
نیم تنه از مرمر توی اطاق است که بسیار خوب حجاری شده است صورت زن بسیار خوشگل کلاه خود بر
سر دارد و قراقوشی بالای کلاه خود است زلفها از زیر کلاه خود ریخته خلاصه حجاری باین خوبی و امتیاز
کمتر دیده بودم و این زن از معشوقهای پادشاه قدیم این مملکت یا زن او بوده است که استانیسلاس
اوکوست باشد و اسم این زن کونتس گرابوسکا است هر قدر شخص باین شکل بیشتر نگاه کند بیشتر مایل میشود و این
پادشاه چیلی معشوقه باز بوده است در این اطاقها اغلب اشکال معشوقهای خود را داده است چه حجاری
کرده چه در پرده کشیده اند اما این حجاریها نه این است که بجائی نصب و چسبیده باشد همه را علیحده
ساخته روی میز و کوشهای اطاق گذاشته اند شهر وارسوی چیلی آباد و پرجمعیت است دویست و پنجاه
هزار سکنه دارد و مذهب این مملکت آنچه عیسوی است کاتولیک است مابقی یهودی هستند نصف
این شهر تقریبا یهودیست و کلیه در مملکت لهستان روس دو کرور یهودی دارد خلاصه در عبور از راه

آهن از پطرالی مملکت پولون که لهستان باشد از این ولایات حاکم نشین و ایالات روسیه گذشتیم اول پسکود بعد دمی تشنک دیگر کوه لو پس از ان ویلنا بعد کرودنو آخر وارسوی چهارشنبه بیست و دوم وارسوی توقف شد صبح که برخاستم هوا ابر بود و باران شدیدی میبارید نهار خورده بعد از نهار پیاده قدری در باغ و خیابانها گردش کرده الی مارنجستان و باغهای نزدیک عمارت بلوودر رفتیم باغهای بسیار قشنگی بود گلهای خیلی خوب داشت این عمارت هم از بناهای قدیم پادشاهان لهستان و در حقیقه داخل همین باغست حاکم وارسوی در اینجا منزل دارد بعد سوار شده از نزدیک این عمارت گذشته راندیم برای تماشای شهر و قلعه نظامی که امپراطور نیکلا بنا کرده هست دیروز هنگام ورود وقتیکه از رودخانه گذشتیم این قلعه سمت دست راست از دور پیدا بود خلاصه راه زیادی طی کرده تا رسیدیم بقلعه مزبور تمام دیوار باره و خندق قلعه و سبزه و چمن است از رطوبت هوای این مملکت است که همه جا طبیعتاً سبز است هوای کیلان و مازندران را دارد پیاده شده همه باستحکامات و انبارها و توپهای قلعه را دیدیم گردش مفصلی کرده بعد سوار شده از راه دیگر رفتیم باغ عامه شهر که دیروز اجمالا وصف آنرا کردیم باغیست کم عرض و طولانی حوضی دارد که فواره بزرگی از وسط آن بسیار بلند میجهد درختهای بسیار قوی و سبز خیابانهای وسیع و طولانی این باغ همه چمن همه جهت باغ بسیار خوبیست زن و مرد زیاد در باغ گردش میکردند بعد از گردش معاودت بمنزل شد شب را در ساعت هشت بعد از ظهر رفتیم تماشاخانه راه دوری داشت سپهسالار اعظم و سایرین هم آمدند حاکم نظامی یعنی فرمانفرما هم انجا بود از پله رفتیم بالا در حجره نزدیک بمن نشستیم سپهسالار اعظم و حاکم هم پیش ما نشستند تماشاخانه بچه تبه و در وسعت هم متوسط است امشب باله بود بسیار خوب بازی در آوردند و رقاصهای بلندی یعنی لهستان بسیار خوشگل بودند خوب رقصیدند بعد از تمام برخاسته بمنزل آمدیم پنجشنبه ۲۳ باز در وارسوی اتراق است امروز هوا خوب بود بعد از نهار گالسکه شده قدری در باغ گردش کرده بعد رفتیم تماشای موزه شهر در این شهر موزه ایست از بناهای سلاطین قدیم لهستان که در شصت هفتاد سال قبل بنا کرده و بعد روسها بمرور تکمیل نموده اند از هر نوع حیوان نیکی دنیائی و افریقی و سایر ممالک و اقسام طیور و انواع صدفها و ماهیها و غیره در اینجا

BELVEDERE

جمع کرده اند یعنی همان حیوان مرده را مثل زنده با همان پروپوست و هیات نگاه داشته و در پشت قفسهای آئینه گذاشته اند گردش و تماشای کاملی کرده بعد سوار کالسکه شده قدری در شهر قدیم و ارسوی که داخل همین شهر است گشتیم پس ازان رفتیم بحمام حمام بسیار خوبیست البته بقدر صد یورت و فضا دارد که هر یک حمامی است بیرون آمده رخت پوشیده برخواستیم برویم صاحب این حمامها که همش موزیو فاباش است گفت عکاسخانه بالای همین حمام است بیائید عکس بیندازید رفتیم بالا لابراتوار آخوب و چشم انداز بسیار خوبی رو دخانه و پستوال و قدری از شهر داشت چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار شده آمدیم منزل الحمدلله خوش گذشت شب را به سیرک رفتیم سیرک اینجا را تماما از چوب ساخته اند از سیرک پطر قدری کوچکتر است اما جمعیت زیادی بود صاحب سیرک سالامون نامی است المانی زن بسیار خوشگلی دارد که خود زن هم با لباسهای مختلف اسب بازی میکرد میگفتند در فن سواری مهارتی کامل دارد بازیکرهای این سیرک اکلیسی هستند در معلق زدن و حرکات و بازیهای مضحک در آوردن معرکه میکردند خیلی خنده شد اسب بازیهای خوب کردند اسب را مثل آدم بلکه بهتر از آدم تربیت کرده اند دیگر سگها بازی میدادند چه قدر خوب هرچه میگفتند سگها با کمال نظم و قاعده بجا میآوردند خلاصه فرنفرما بهم بود سپهسالار اعظم و سایر لشکریین با هم آمده بودند بعد از آنکه بازیهای زیاد کردند و باتمام رسید برخاسته آمدیم منزل در جلو عمارت قوی باغ یعنی لب دریاچه مجسمه های بزرگ مرمر بسیار خوب منعقد و چیده اند قوی دریاچه جزیره کوچکی است نزدیک بکنار در اینجا تماشاخانه سربازی تابستانی کوچکی ساخته اند ستونها دارد بطرز رومن های قدیم و کنار دریاچه در مقابل تماشاخانه جائی هم برای نشستن تماشائیان ساخته اند که آنهم سربازاست صندلی زیاد در اینجا چیده اند در فصل گرما و تابستان اینجا ساز و آواز و رقص و اسباب تماشاخانه را هم مهیا میکنند جنرال بیزاک را که در سفر اول مهماندار ما بود یعنی پارپس مخیکوف همراهی میکرد روز دوم ورود بپطر در اینجا دیدم جنرال شده و در جنگهای عثمانی هم در اردو جنرال کوز کو بوده است مدتیکه در پطر بودیم باز همه روزه جزو مهماندار ما بود جمعه ۲۸ باید برویم برلن صبح زود برخاسته برای حرکت حاضر شدیم در ساعت نه از نصف شب باین طرف موافق ساعت

جمعه ۲۸

فرنگی با بهسالار اعظم بدر شکه نشسته رایدیم برای کار چون صبح بود هنوز مردم همه از خواب برنخاسته بودند و معابر و کوچها خلوت بود تا رسیدیم بکاربرلن فرمانفرما و همه صاحب منصبان و کل اشراف و اعیان شهر حاضر بودند بعد از اظهار التفات بهکی سوار و اکون شدیم چون راه آهن المانها تنگ تر از راه آهن روسها است و این ترن یکسیره باید به برلن برود و ترن را عوض کرده بودند این ترن مال اعلیحضرت امپراطور المان است خوب و اکونها دارد اما بواسطه تنگی راه آهن کالسکها کم عرض است خلاصه بعد از جابجا شدن بترنین و همراهان براه افتادیم نهار در واکون صرف شد طرفین راه همه سبز و خرم و پر کل و آبادی و پر حاصل است مملکت لهستان جنبلی آبادتر از مملکت روس است آسیای بادی در آبادیها زیاده دیده شد لقلق در صحرا بفراوان بود یکوجب زمین خالی و لم یزرع در تمام صحرا پیدا نیست یا حاصل است یا چمن زراعت و حاصل را چه قدر خوب و با سلیقه کاشته اند الی یازده و بیست فرسنگ از راه طرفین معبر جنگل و درختی نداشت مگر بمسافت زیادی از دور بنظر میرسید بعد از طی همسافت باز مثل سابق جنگل سرو و کاج وغیره انبوه و پیوسته و متصل براه شده و دیگر الی برلن تمام صحرا همین طور یا زراعت غله بود یا چمن و سبزه و کل یا جنگل در تمام خاک لهستان روس در حقیقت دیه و قریه و آبادی متصل بهم بود الحق نهایی آبادی را دارد و اغلب زراعات هم دیم است بعد از شش ساعت طی مسافت باراه آهن بسرحد پروس رسیدیم پرنس منچیکوف و ملوتین آمده مرخص شده رفتند سرحد روس و المان الکسندرانا است مهماندار پروس آمد نوی و اکون جنرال ریش سفید قوی هیکلی است همش بارون و لون میرزا ملکم خان ناظم الملک هم بحضور آمد امروز در استاسیونهای عرض راه لهستان روس که کالسکه دو سه جا ایستاد آنقدر از زن و مرد و کوچک و بزرگ کنار راه آهن از دحام و جمعیت کردند که بیم خطر و نزدیک چند بچه و دختر زیر دست و پا هلاک شوند آجر انها را دست بدست از بالای سر مردم در بردند از بس مردم همدیگر را فشار میدادند و زور میاوردند کم مانده بود همه زیر کالسکها بروند خلاصه از الکسندرانا براه افتادیم اما الکسندرانا مال دولت روس است تا رسیدیم بشهر قورن که مال پروس است و قلعه سخت معتبری دارد کوپارود خانه و گمرک هم از اینجا میگذرد و از اینجا بشهر برون برگ در برون برگ کالسکها ایستاده حاکم و جنرال شهر حضور

ALKCANDRANA

آمدند بعد رایدیم در شهر کوستر ین در اسایسون شام حاضر کرده بودند بعد از صرف شام راه افتادیم کم کم شب طالع و هوا تاریک شد باید در ساعت دوازده که نصف شبست ببرلن برسیم از سرحد روس هم با نظر طوری کالسکه را تند میراندند که ساعتی ده فرسنگ راه طی میکردو باد هم از جلو بود که دود ذغال وغیره را هرچه بود بکالسکه میریخت تا اینکه نصف شب وارد کاستهر برلن شدیم باز دران نیمه شب جمعیت از دحامی بود داد میزدند و هورا میکشیدند علی الخصوص اطفال که تا عمارت دولتی همه جا با کالسکه دویده نصف شب قوی کوچها داد میزدند وارد عمارت شدیم همان عمارت دولتی است که سفر سابق هم منزل کرده بودیم اما خیلی بنظر خوش وضع و با زینت و قشنگ آمد بسیار عمارت باشکوهی است یکشنبه سلخ جمادی الاولی صبح در عمارت برلن از خواب برخاستیم امروز از روبای عجیب و غریب دنیا محسوب میشود ساعت دوازده که ظهر باشد اعلیحضرت امپراطور کلیوم اخبار داده بودند بیایند بدیدن من حاضر و مستعد ورود ایشان شدیم اعلیحضرت امپراطور در کالسکه بسته نشسته از جلو عمارت ما گذشتند مردم ایستاده بودند همه تعظیم کرده ما هم برخاسته تا نزدیک پله عمارت جلو رفتیم امپراطور با نهایت قدرت و قوت و بشاشت از کالسکه برون آمده آمدند بالا ما بهم رسیده دست دادیم با کمال محبت و مهربانی از چند اطاق گذشته در اطاقی روی صندلی نشستیم پرنس فردریک شارل پسر الاهم که برادرزاده اعلیحضرت امپراطورست با پسر کوچک نواب ولیعهد که اسمش پرنس بازیست و در مدرسه بحریه تحصیل میکنند و پرنس ژرژ خواهرزاده اعلیحضرت امپراطور حضور داشتند اعلیحضرت امپراطور الحال هشتاد و پنجسال تمام از عمرشان میرود اما با این کبر سن حالت و قوت و بنیه قوی خوبی دارند قد و کمرشان بهیچوجه خمیده نشده و علتی بهیچوجه در مزاجشان راه نیافته بود از هر طرف صحبت شد از مجلس کنگره که چند روز دیگر در برلن برای اصلاح امور واقعه مابین دولت روس و انگلیس و عثمانی منعقد خواهد شد صحبت بمیان آمد میگفتند میخواهم بآب کرم امس بروم و برای همین کار کنگره معطل هستم خلاصه دیگر میگفتند یک کشتی خوب ما این روزها در دریای انگلیس بکشتی دیگر خورده و کشتی ما غرق شده است و این بدبختی در دریای مارمورا داده است دیگر میگفتند ولیعهد ما همه اولادش سوای این یک پسر که اینجاست

سر ساعت معین

PRINCE. GEORGES.

در انگلیس میمانند امپراطریس هم در ویزباد است پرنس بزمارک صدر اعظم هم در ییلاق خودش ناخوش است اغلب شاهزادگان و وزرا در برلن نیستند و ما در اینجا تنها هستیم بعد از صحبت های زیاد برخواستند باجمال ادب و مهربانی تا دم در مشایعت کردم صاحبمنصبان و جزالهای خودشان را معرفی کردند و با برگشتیم بعد از نیم ساعتی کالسکه حاضر شد با دو سپهسالار اعظم و جزال همانذار سوار شده رفتیم بسارسوده علیحضرت امپراطور که در عمارت علیحده پائین تر از این عمارت می نشستند از پله بالا رفتیم اعلیحضرت امپراطور تا دم پله استقبال کردند رفتیم در اطاق که پنجبال قبل هم بما نجا ملاقات اتفاق افتاده بود در روی صندلی نشستیم سوای سپهسالار اعظم کسی دیگر حضور نداشت از هر طرف خیلی صحبت شد بعد برخاسته امپراطور گفتند در ساعت پنج ملاقات دوباره در سر شام رسمی خواهد شد باجمال خوشحالی قبول دعوت کرده پائین آمدیم سوار کالسکه شده رفتیم منزل نهار آوردند صرف شد بعد از نهار کالسکه خواستیم که سوار شده قدری گردش کرده برای وقت شام مراجعت کنیم درین بین امین الملک باجمال پیشانی داخل اطاق شده گفت نشنیده اید گفتم چه شده است گفت اعلیحضرت امپراطور را با تفنگ زدند و ایشان افتادند و بدوش گرفته حمل بمنزلشان نمودند بسیار بتعجب و حیرت کرده پرسیدم چه واقع شده بتفصیل چیست گفت بعد از مراجعت شما از منزل اعلیحضرت امپراطور چون ایشان عادةً باید سوار شده پیش از شام قدری بگردند در کالسکه روباز می نشسته از همان کوچه خودشان که اسم کوچه تیلول (tilleul) باشد) توضیح اینکه تیلول درختی است مشابه بنارون ولیکن کل معطری دارد) سر پائین رو بطرف آثار میل فتح که تازه ساخته شده است میرفته اند از دم مهمانخانه که در دست راست کوچه واقع است میکنشته کلاه خود هم بر سر داشته و تنها با یکنفر پیشخدمت بوده اند که ناگاه از مرتبه سیوم مهمانخانه دری باز شده شخصی با تفنگی که با چهار پاره زیاد پر کرده بوده است سر امپراطور را قراول رفته دو تیر خالی میکند چهار پاره با سر و گردن و تن اعلیحضرت امپراطور خورده میافتند پیشخدمت پیشانرا بغل گرفته بمنزل میبرد دیگر معلومست از رو دادن اینحادثه چه حالتی برای ما دست میدهد در برلن در وقتیکه ما حضور داریم همچه قضیه بزرگی اتفاق افتد زیاده از حد بمن بد گذشت و فی الفور همهمه و هیجان غریبی در شهر برخاست تمام اهل شهر از زن و مرد و بزرگان و اعیان و اشراف

* TILLEUL

BULLETIN.

وسفرای خارجه وغیره میدویدند و بطرف عمارت اعلیحضرت امپراطور مثل مور و ملخ مردم جمع شده میماند
ومیرفتند بولتن احوال امپراطور را (یعنی ساعت بساعت تفصیل وشرح حال) فوراً جراح وحکما چاپ
کرده بمردم میدادند و مردم جوقه جوقه در کوچها میخواندند ما این آمد ورفت وهجوم مردم وقال ومقال
بدون هیچ بی نظمی واغتشاش وصدائی بود و حالت مردم ورعیت وسپاهی وشهری و بزرگ و کوچک
هیچ تفاوتی نکرده بود و بهمان حالت سابق باقی بودند مگر اینکه در کوچه عمارت امپراطور جمع میشدند ازدحام
میکردند و فی الفور جراحان واطبای خوب شهر را حاضر کرده مشغول معالجه شدند جنرال مهماندار ما ساعت
بساعت خبر میاورد و کوپاسی وچهار چهار پاره بسر و کردن و بدنشان فرو رفته است سه چهار عدد را
بیرون آورده بودند الحمد لله که کلاه خود سرشان بود والا بر بی نبود جمیع کلاهشان سوراخ شده است
از حوالی شانه و کردن جمیع لباسشان پاره و سوراخ گردیده بهیکلیس خبر درست صحیحی از اعلیحضرت امپراطور
میداد که واقعاً معلوم شود چه طور و در چه حالت هستند خلاصه مکینفرزن هم قوتی کوچه بعد از حدوث
این واقعه داد میزده است که خوب شد امپراطور را زدند مرده است یا مزده است آزن بدذات را
گرفتند و آن شخص را هم که تفنگ انداخته است خواستند بگیرند با طپانچه مکینفر پولیس را هم زده بعد
طپانچه هم بسر خودش زده است اما گفتند مزده است اسم این شخص دکتر شارل قوبلینگ واز
خاندان معروفست دو برادر او هم در قشون خدمت میکنند اما آنها از طبقه موسوم بسیالیست و دمو
کرات هستند که بر ضد قوانین وسلطنت جدید اعلیحضرت امپراطور و پرنس بیزمارک هستند چه در قانون
مذهبی چه در دولتی سه هفته پیش از این هم یکی از همین طبقه مذکوره طپانچه شش لوله با امپراطور انداخته اما
صدمه و آسیبی نرسیده بود خلاصه مهمانی و دعوت شام و تماشاخانه وغیره همه بهم خورد ما هم از
روی دلتنگی و بجهت مشغولیت قدری اطاقها و اماکن این عمارت را گردش و تماشا کردیم اطاقها
بسیار خوب با پرده های نقاشی و مبل خیلی ممتاز (که عبارت از اثاث البیت است) و اسباب منقح
دارد هر اطاقی یکرنگ پارچه با چهار چوب به دیوارها نصب کرده اند مبل هم همان رنگست:
سنگهای سماق و الوان یکپارچه بزرگ و کوچک بدیوارها و غیره خیلی نصب است بعد بمرتبه بالا رفته

ورنده

دیدم انبار پرده‌ها و صورتهای زیادی است که هر چه پرده نقاشی خوب بوده در انجا انبار کرده اند یک پرده بزرگ صورت من هم انجا بود بعد منزلهای پیچیده متهاو غیره را قدری کرده آمدیم منزل نماز کرده قرآن خواندیم یکساعت و نیم بغروب مانده کالسکه بسته حاضر کردند سوار شده رفتیم گردش تا رسیدیم بمیدانگاه و باغچها و اول پارک دور آثار فتح جدید انجا از کالسکه پیاده شدم زن و مرد و بچه زیادی دور ما را گرفتند و تماشا کرده از مرتبه اول هم بالا رفتیم این آثار را بعد از فتح فرانسه بنا کرده اند در سفر اول بجنبال قل که بانجا آمدیم این بنا تمام بود سه سال است که تمام شده خرج زیاد کرده اند همه از سنگست چه سنگی که مثل جواهر است از جنس سنگ سماق آثار نگ برنگ و پارچهای کلفت و جسیم طویل و عریض چند ستون قطور بزرگ بلند دور این بناست که همه از یک پارچه سنگ سماقست میل بالای بنا که آنهم ستون بسیار بلندیست از یک پارچه سنگ بالای آن میل یک صورت ملک بال داری از مفرغ ریخته و ساخته و نصب کرده اند که واقعاً گویا ملکی است که وصف میکنند بسیار بزرگ و مهیب است صورت جنگهای با فرانسه و نسبه و دو امارک را از برونز و مفرغ در اطراف بنا در آورده اند بسیار خوب و ممتاز و همه جا که اعلیحضرت امپراطور و پرنس نیز مارک و سردارها را کشیده اند کمال شباهت و خوبی را دارد و از ایطالیا خانم ساز آورده بالای این اشکال و هر کاه بارا از سنگ مرمر یک و خانم ساز که کرده اند آنهم اشکال جنگ و غیره است بسیار خوب ساخته اند روی هم رفته آثار و وضع بنا از این بهتر گویا در دنیا نباشد و از قوی ستون که مجوفست راه دارد بآن بالا که ملک را نصب کرده اند ناظم خلوت عرض میکرد تا بالای آن ستون رفته ام دویست و چهل پله میخورد خلاصه دوباره سوار شده در پارک و خیابانها کشته رفتیم الی شارلتان بورغ که قصبه ایست خارج از برلن و این آثار فتح و باغ پارک مابین شهر برلن و قصبه مزبوره واقعست و این قصبه عمارات قدیم پادشاهان پروس است و باغ بسیار خوبی هم در جلو عمارت دارد و از آثار فتح الی اینجا نیم ساعت راه است از رودخانه کوچکی که پل داشت گذشتیم که درحقیقت سرحد برلن و شارلتان بورغ است رانده تا بعمارت رسیدیم پیاده شده اول قوی اطاقهای تحتانی را گردش کردیم یک پیره زنی که گویا سرایدار اینجا بود آمد در ها را باز کرد

CHARLOTTEN.BOURG.

پرده‌های کهنه قدیم کوبلن فرانسه بدیوارها نصب بود (پرده کوبلن عبارت از پرده‌های بسیار ممتاز است
که باشهم بطرز بسیار خوب ونفیس میبافند که از حیثیت نقاشی عدیل ندارد وخیلی گرانبها و کم یابست چون
در کارخانه کوبلن فرانسه بافته میشود بآن اسم موسوم است) مبل و اسباب خانه از فرش و میز و صندلی
همه از همان عهد قدیم است که نگاهداری کرده اند بعد بیرون آمده پیاده در جنبا بانها و باغ که غنهای آن
معلوم نبود قدری راه رفتیم همچین وکل است خیلی پیاده راه رفته تا رسیدیم بمقبره پدر و مادر علیحضرت
امپراطور که کلیوم سوم هستند پدر امپراطور معاصر ناپلیون اول بوده است همه مقبره با ستونهای یکپارچه
از سنگ سماق است چیزیکه در این مقبره خیلی عجیب است حجاری مرمریست که روی قبر پادشاه و زوجه
اش کرده اند که روی قبر پادشاه صورت پادشاه و روی دیگر قبر صورت زوجه پادشاه است و
صورت هریک شکل مرده ایست که به پشت خوابیده و دستهایش را روی سینه گذاشته بقدری خوب
حجاری کرده اند که شخص از تماشا سیر نمیشود بخصوص شکل زوجه پادشاه که در ان اوقات بحسن و وجاهت
معروف بوده است خلاصه غروب شد آمدیم بیرون باز پیاده از جنبا بانها رفتیم تا بکالسکه رسیده
سوار شده راندیم برای منزل و درست متجاوز از یکفرسنگ راه است مرتضی قلیخان پسر مخبر الدوله که
در برلن تحصیل میکند و منزلش در همین قصبه شارلتنبورغ است امروز بحضور رسید فردا طرف باید
برویم به بادن بادن پسر نوآب و لیعهد که امروز دیده شد پرسش بازیست دوشنبه غره جمادی
الاخری صبح برخاستم امروز از احوال علیحضرت امپراطور خبر صحیحی نیست کسی نمیرود و نمیآید امپراطریس
از بادن بادن کویا رسیده است متصل شاهزادگان واقوام و وزرا و غیره از خارج و داخل میرسند خلاصه
میسو بولو وزیر امور خارجه پروس بحضور آمد مرد پیر قوی هیکل با بنیه ایست سبیل و نخ از اشیده بود قدری
صحبت شد بعد سعد الله بیک ایلچی کبیر عثمانی بحضور آمد یکسالست که مامور و مقیم برلن است و الی حال هم
هیچ بخارجه نرفته و سفارتی نکرده بوده جوانست بسیار شخص معقول بنظر آمد بعد از ان دو شاهزاده
پروس که تازه از راه رسیده بودند یکی دوک دساکس و یمار برادر امپراطریس المانیا و دیگری پرنس
بازی دلی باکه هولاند باشد بحضور آمدند پرنس بازی دلی با میخواهد دختر فردریک شارل را عروسی کند

Prince Henri

روز شنبه غره جمادی الاخری

خلاصه بعد بکالسکه نشسته رفتیم باکاریوم که سفر اول هم رفته و تعریف و تفصیلش را در روزنامه سابق نوشته‌ایم محلی است که تمام وحوش وطیور وحیوانات بری وبحری را زنده نگاه میدارند قدری گردش کرده بیرون آمده سوار کالسکه شده خواستیم باغ وحش برویم چون دور بود منصرف شده باردیگر رفتیم ببرج و منارهٔ آثار فتح پیاده شده گردش کردیم باز بالا رفته مفصلاً بالا را تماشا نمودیم چهارده ستون سنگ یکپارچه دارد بعد سوار شده رفتیم منزل بعد از یکساعت یعنی در ساعت شش بعد از ظهر که دو ساعت غروب مانده بود سوار کالسکه شده رفتیم سر راه آهن که برویم برای بادن بادن رسیدیم بگار سوار ترن یعنی کالسکه بخار شدیم این ترن تازه است و دولتی است جنرال مهماندار هم با ما ترنین و همراهان ما سوار شده همه جا بجا شدند کاستینگر خان مهندس نمساوی هم که مدت متمادی در ایران و نوکر دیوان بود و در برلن بحضور رسید در ترن است و همراه ما میآید خلاصه براه افتادیم همه جا آبادی و سبزه و چمن و کل و زراعت و باغ و جنگل بود امروز دریاچهای متعدد بسیار بامصفا دیده شد که کشتی بخار و بادی و قایق و غیره روی آنها کار میکرد و دور این دریاچها همه آبادی و جنگل و چمن است از شهرهای معظم که گذشتیم و یکی از این شهرها هم قلعه سخت و باستیانها داشت کالسکه بخار در هر یک از شهرها و استاسیونها ایستی کرده براه میافتاد و همه جا همین طور تا چشم کار میکرد سبزه و چمن و آبادی و زراعت و جنگل بود و مشغول تماشا بودیم تا شب شد شب را در واکون خوابیدیم بسیار بد گذشت و خیلی تکان میداد صبح که برخاسته نگاه کرده دیدم وضع و هیأت و حالت صحرا تغییر کرده یعنی کوه و پته های زیاد دیده میشد ولی جنگل و سبزه و آبادی و زراعت و خیابانهای راست و کلهای رنگارنگ باز همه جا بجا بسیار بود علف چمنا تا شکم اسب میرسید و زمین خشک و سنگ و لی کیاه نیکو

Heidelber

در هیچ جا دیده نمیشد تا رسیدیم بشهرهای دل برگ که در دره جنگلی واقع است در اینجا قدری ایستاده

Carlsruh

بعد راه کج شد بطرف بادن بادن پس از طی چند فرسنگی بشهر کارلسروه رسیدیم که پای تخت والی مملکت باداست خود والی بجبهه واقعه امپراطور به برلن رفته است کارلسروه شهر بزرگ آبادخوبیست از اینجا بقصبه اوس واز اینجا بشهر بادن بادن رسیده در ساعت ۹ بعد از نصف شب که سه ساعت بظهر مانده



THE EMPEROR OF GERMANY

بود و وارد کار شدیم حکیم الممالک که پریشب پیش آمده بود برای آماده کردن منزل و کالسکه وغیره به حضور رسید همه چیز را خوب و بقاعده حاضر کرده بود در کار ایلچی روس و حاکم شهر و زن پرنس منچیکوف و جمعی دیگر حاضر بودند رفتیم در هوتل یعنی مهمانخانه موسوم بانگلیس منزل کردیم و همه ملتزمین در همین هوتل جای گرفتند پرنس منچیکوف دیروز وارد برلن شده است که به بادن بادن بیاید امروز از برلن اول شهر پسندام دیده شد بعد بشهر ماگدبورگ رسیدیم که قلعه معتبر و کارخانجات زیاد دارد قبل از ماگدبورغ به ماندن بورغ رسیدیم بعد ماگدبورغ بعد کوتن کن بعد از رودخانه وزر گذشتیم بعد فرانکفورت سورمن بعد وارمستاد بعد دیدل برگ بعد کارلسر و بعد بادن سه شنبه دوم جمادی الثانی بود که وارد بادن بادن شدیم نهار در مهمانخانه صرف کرده بعد رفتیم حمام همان حمامی بود که پنجسال قبل ازین هم در سفر اول دیده شده بود از حمام بمنزل آمده بعد از میناعتی سوار کالسکه شده رفتیم بگشت و تفرج امروز در جنگلها درخت اقاقیای سفید که پر گل زیاد دیده شد اینجا هم حالا اول گل زرد و گل محل و اقاقیاست در باغچها گلهای بسیار خوب بدیع عمل آورده اند که کمتر دیده شده بود از کالسکه بیرون آمده قدری پیاده در ویلاها که عمارت ییلاقی مردمان با سلیقه متمول است گردش کردیم عمارت بسیار خوبی ملاحظه شد که مسکن ییلاقی یکی از تجار روسیه بود که صاحب خانه خودش در پطرآما از اقوام و بستگان و اولاد و اطفالش بعضی در خانه بودند قدری درین عمارت گردش کردیم بسیار از روی سلیقه و خوش وضع بنا شده باغچهای بسیار خوب داشت صاحب خانه همش هوتلیر است دختر صاحبخانه که همش اوتیل بود قدری پیانو زد چون بسیار جوان بود از خجالت سرخ میشد از انجا بیرون آمده بکالسکه نشسته در عمارت دیگری پیاده شده گردش کردیم بسیار باصفا بود صاحب انجا نه کارو نام یهودی بود بعد باز بکالسکه نشسته رانده در ییلاق یک شخص صراف معتبری که خودش در پاریس بود پیاده شدیم اسم صراف هوف مورزت است : عمارت باصفائی دارد پس از گردش سوار شده آمدیم منزل شب را بعد از شام رفتیم در وکاکینی که اسباب و امتعه نفیسه خوب دارند قدری خرید کردیم بعد رفتیم بتالاری بسیار عالی که اطاقهای متعدد دارد و در حقیقه یکدست عمارت بسیار بزرگ عالی معتبر محسوب میشود که سابقا قمارخانه بوده و در فصل تابستان

از همه فرنگستان در اینجا جمع شده قمار و برد و باختهای زیاده از حد میشده است چون مصدر انواع بی نظمیها و شامل از اعمای کلی بوده دولت المان منع کرده است که دیگر قمار نشود حالا این تالار و عمارت کلوبست یعنی شهر مردم جمع شده از هر قسم روزنامجات آنجا میخوانند و هر قسم صحبت دولتی وغیره وولتی میکنند نزدیک این تالار جائی در بیرون ساخته اند از چوب بسیار قشنگ اغلب اوقات شبها ساز و کمانچه و موزیک در اینجا میزنند و هفته یکشب هم در این تالار وسیع و عمارت مجلس بالست کل نجبا و اعیان و خانمها و مردم محترم جمع شده ساز میزنند و میرقصند یعنی ساز را موزیکا پنجیان و اهل موسیقی رده خانمها و اعیان و محترمین رقص میکنند و بال میدهند چهارشنبه سوم نهار را در منزل صرف کرده بعد از نهار سوار کالسکه شده از کنار رود خانه که از بالا دست آمده از پای منزل ما میگذرد و بخوبی بادن بادر فتیم این رود خانه همه جا مستقیما جاریست و پلهای متعدد خوش وضع باریک بجهة عبور و مرور فاصله بفاصله بر روی رود خانه ساخته اند و کنار رود خانه از دو طرف عمارات ییلاقی تکتک زیاد است همه بسیار با صفا و پر گل و سبزه که هر یک بواسطه یک سدی و حایلی بسیار قشنگ از دیگری سوا است و هر صاحبخانه با زن و اطفال و اهل البیت و نوکر و اسب و کالسکه و طویله و کرمخانه و همه اسباب و اوضاع زندگی و عیش و استراحت مخصوص و ممتاز است در باغچها انواع گلهای خوب عمل آورده اند و در کرمخانه اقسام میوه جات و فواکه ممتاز ترتیب میکنند عصر با اطفال بسیار قشنگ خوش روی خوش قوی کالسکه های دستی کوچک نشانده دایها در حیاط با بها و همپها بگردش میبرند زنها و دخترها و خانمها و مردها پیاده و سوار کالسکه صبح و عصر در گردش هستند درختهای سرو و کاج جنگلی و سایر اشجار بسیار بلند و قوی سایه انداخته است کوهها جنگل هوا همیشه طوبی اغلب اوقات باران و تگرگ میبارد در عد و برق میشود و قوس وقزح نمودار میگردد اینجا گلستان و درخت و باغچه و باغ را بهیچوجه آب نمیدهند و آبیاری نمیکنند از اتصال باران و رطوبت هوا همیشه تر است آنانه این است که باران متصل ببارد مثلا در مدت بیست و چهار ساعت ممکن نیست که دو ساعت نبارد و هوا بعد بارشده آفتاب میشود اما حتما هر روز باران و شب شبنم را دارد و جمعیت این شهر در اوقات تابستان که مردم خارج و متفرقه هم جنبی باستحمام آب گرم

چهارشنبه

معدنی و ییلاق می آیند به پانزده الی بیست و سه هزار نفر میرسد لیکن جمعیت اصلی این شهر با قراء و دهات نزدیک و حوالی شهر نباید زیاده از ده هزار نفر باشد آب رود خانه این شهر چون از جمعها خارج میشود و میگذرد و بسیار بد است رنگ آب بایل سبز خی و تیره کیست اما بعضی چشمها دارد که آبش گوارا است خلاصه از کنار رود خانه رفته بعد از رود خانه گذشتیم در حقیقت آنطرف رود خانه انتهای شهر است و خانها کم کم بوضع خانهای عتیق و دهقانی میشود بعد قدری فاصله و مسافت پیدا کرده بدیه لیش تانتال میرسد اینجا معبدیست که دختر های پارک دنیا در اینجا انزوا و سکنی اختیار کرده اند بعد از این دیه مکانیست در طرف دست راست عمارت بسیار خوبی دارد و رود خانه کوچکی از اینجا میگذرد و در این پنج باران شدیدی ما را گرفته از کالسکه پیاده شده باین مکان پناه بردیم این مکان برای عمل آوردن ماهیست هر قسم تخم ماهی در شیشها کرده و حوضها ساخته و آبها آورده و تعبیه ها کرده که تخم ماهی را کم کم ماهی نموده و پس از انکه نوی این عمارت و حوضهای کوچک قدری تربیت شده و جثه هم رسانند میبرند بحوضهای بزرگ خارج که در صحرا ساخته اند میریزند تا بزرگ شده آنوقت بمردم میفروشند و صرف میکنند و این ماهیها نوعا از قبیل غزل آلای و غیره است متصدی و مباشر امر این ماهیخانه یکنفر جوان انگلیسی است عمارت اینجا بسیار عالی و قشنگ است و محلی هم دارد که قهوه خانه است که مردم در اینجا صرف چای و قهوه و غیره مینمایند الحال هم باز بنا در اینجا مشغول ساختن حوضهای دیگر بود خلاصه مکانا خیلی جای با صفائیست بعد سوار کالسکه شده باز رو ببالا راندیم تمام راه همه جا مثل بهشت جنگل سایه کل همین سبزه و اینقدر پاکیزه است که در این ییلاقها یک پرکاه نریخته بود همه جا مثل کف دست پاک و با صفاست و اطراف راه تا چشم کار میکرد تماما درختهای کاج و سایر اشجار جنگلی با کمال خضارت و سبزی سر بآسمان کشیده هوا از طراوت مثل هوای بهشت خلاصه تفرج کنان میرفتیم خلوت هم بود احدی آمد و شد نمیکرد تا رسیدیم بیک چشمه بسیار خوب با صفائی که اینجا حوضچه کوچکی از سنگ ساخته اند آب سرد صاف باریکی از لوله که در ان بالا منصب است توی حوضچه میریزد اینجا پیاده شدیم این صدای آب نازک و گلهای رنگارنگ اطراف و زمین چمن و جنگل و آواز مرغهای خوش الحان یک عالم* غریبی داشت قدری نشسته و دست و رو شسته دوباره سوار

شده باز سربالا راندیم یعنی راه پیچ وخم بسیار کمی داشت که کالسکه بکمال سهولت وراحت میگذشت وعرض راه همه جا چهار ذرع است وشوسهٔ سنگی ساخته اند اما روی راه خاک سرخ چسبنده مثل ریخته وکوبیده اند که ابداً در باران گل نمیشود وسهلست اثر عرادهٔ کالسکه بزمین مرکوز نمیشود ومطلقاً ردّ آن معلوم نیست مثل این است که کالسکه روی فرش حرکت بکند خلاصه قدری یکه از چشمه دور شدیم دست راست راه نزدیک کالسکه توی چمن شوکائی دیده شد چون ما را دید فرار کرد تفنگی هم بود که صید شود از اینجا قدری دیگر رانده تا رسیدیم بقصر کهنهٔ کراندوک باد که نایب السلطنهٔ این مملکت است وحالا تمش را در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ایم این قصر منزل شکارگاه دوک است که در فصل شکار باینجا آمده منزل کرده شکار میکنند درین جنگلها شکار مرال و خرگوش وشوکا وزیاد است مرغی است بزرگ جثه که کوک دبر و پر میگویند و درحقیقه کبک دری جنگلی است از این مرغ هم دیده میشود اسم این قصر ابرشتن است دیوارهای سنگی بلند کهنه دارد رفتم بالای قصر چشم انداز بسیار خوبیست طرف مابین جنوب ومشرق شهر کروس باخ که شهر بسیار قشنگی است افتاده ورودخانه مورگ از وسط شهر میگذرد آب زیادی دارد اما مثل رودخانه بادن باد آبش زرد رنگ وبدست این رودخانه هم در صحرا مخلوط وضمیمه رودخانه بادن باد شده برودخانه رن داخل میشود طرف مغرب که سمت بادن باد است دیه ابرشترت پیداست که همین رودخانه مورگ از میان این دیه هم میگذرد واما درحقیقت نه این دیه است نه ان شهر مرد وقصبه بسیار بزرگست وجمعیت زیاد وعمارات عالی دارد واین مکان بسیار بسیار باصفا ونیش تماشا چمن وگل واطرافش جنگل کاج ودرختهای سیب وگردو وغیره است تمام ما یحتاج زندگی از اسباب خانه وآشپزخانه وغیره در این قصر برای دوک حاضر وموجود است یکنفر مرد بازنش سرایدار اینجا بود ند خلاصه باران که ایستاد وهوا باز شد آمدیم پائین بکالسکه نشسته از راه قصبهٔ ابرشتروت مراجعت بادن باد کردیم یکساعت راه بود باز از همان محلی که ماهی تربیت میکنند گذشته از همان راه آمده رفتیم بمنزل شب را بتماشاخانه رفتیم تماشاخانه کوچک پنجره ندارد است باچراغ کاز روشن میشود جمعیت زیادی از زن ومرد بود در یک لژ مخصوص تنها نشستیم مرد وزن خوشگلی آواز خوانده یک حکایتی را

بقیه

بازی و شبیه در آوردند بدبخود سته اگت یعنی سته پرده نشستیم بعد برخاسته آمدیم منزل و راین هوتل که ما منزل داریم پرنس ترو بکای روس هم چندیست باشوهرش و دو دختر بزرگ و یک پسر کوچک در اینجا منزل دارند ترو بکای از بچگی روس است اما دو چشمش چندیست معیوب شده او را ندیدم شوهر این خانم است و خود خانم میانه سن است پرنس مخچکوف دو روزست با اینجا آمده است در اینجا خانه و عمارت ییلاقی و زن و زندگی خوب دارد پنجشنبه ۴ قبل از نهار رفتیم بحمام فردریک که همین والی بادن باداست و مدت زمانی است بخرج خود و ملت این حمام را بنا کرده اند ولی تنها باسم والی معروفست ازین هوتل بحمام دویست قدم است این حمام از همان سنجبارات کرم معدنی که از زیر کوه در میآید کرم میشود دیگر آتش و حمامی لازم ندارد آب بسیار کرم معدنی از محلی بلند در آمده بحوض جاری میشود که آن حوض منبع جمیع حمامها و خزانه باست و حمامها را مرتبه بمرتبه ساخته اند که آب از حمام بالا دست بحمامهای زیر دست و راه آبها و خزانهای نشیند و جاری میشود و این آبها بالولها وغیره تمام حمامها تقسیم کرده اند البته پانصد حمام است اما همه در یک عمارت و یک بنا یکطرف زنانه است یکطرف مردانه و هر دو طرف بیک طرح و وضع و هر یک با تالار متعدد برای هوا خوردن و رخت کنهای خوب وغیره در حمام مردانه یک حالچوض مدور بزرگ آب سرد یعنی نیم کرم دارد بسیار بزرگ با سقف بلند عالی مدور و نزدیک باین حالچوض حوض کوچکی است که آب معدنی از آن میجوشد و ریک در آن ریخته اند که مردم برای معالجه با بسنجار رفته ریک بتن میمالند و زمین همه اینجا با از حوض وغیره مرمراست اما بسیار صاف و لغزنده از مداد پاک کن مثل شبکه چیزی ساخته روی مرمر با انداخته اند که پای آدم نلغزد کرم خانه در جنب این حالچوض است بسیار خوش و عالی و تمامًا از مرمر سقف مدور بلند زنگین حوض مستطیل بزرگ بسیار عمیق که تمام حوض از دیواره و کف وغیره مرمراست آب کرم معدنی بسیار صاف کرابدًا بوی آب معدن نمیدهد قدری لب شور است مجرائیست مشرف باین حوض که اتصال بخزانه آب کرم و دهن آن شیری دارد آب بسیار کرم دائمی از آن جاریست اما آب حوض ملایم است و پائین آن شیر در بدنهٔ همان دیوار سوراخ وسیعی است

پنجشنبه ۴

پیچ و بستی از خارج دارد که بر کاه آن پیچ را حرکت بدهند آب گرم جوش از انشوراخ زیر خزانه داخل حوض میشود در آنی حوض را خالی کرده باز پر میکنند گرمخانهای متعدد دیگر در جنب این حمام است که در همه با ینجا آب میشود آنهارا بعدی از بخار آب گرم گرم کرده اند که نمیتوان با پر نهاد کذاست اما فرنگیان بجهة معالجه باین گرمخانها رفته نیم کهنها و صندلیها در آنجا چیده اند روی آنها میخوابند تا عرق زیاد کرده قریب بهلاکت میرسند بعد باین حوضهای نیم گرم و سرد آمده خود را میشویند ولی امروز فرق بود احدی نبود دیگر بعضی اسباب و آلات تعبیه کرده اند که بمحض حرکت پیچ دادن آب از بالا بپائین میریزد مثل انیکه از غربالی بریزد آدم زیرش میایستد بسیار بالذت خلاصه از حمام بیرون آمده رفتیم منزل نهار خورده سوار کالسکه شده عزیمت همان چشمه را نمودیم که روز شکار دیده بودیم شکارچیهای اینجا را هم خبر کرده بودند یعنی اشخاصیکه متحفظ جنگلهای دوک و شکارگاهها هستند و خودشان هم بلد راه شده همراه بودند از چشمه با نظرف قدری پیاده بالای جنگل رفته چیزی ندیده مراجعت کردیم راههای پیاده رو خوب همه جا توی جنگل و کوه ساخته اند از اینجا سوار کالسکه شده مسافت زیادی پیش رفته بجنگلی رسیدیم شکارچیها گفتند اینجا شکار دارد باید پیاده شد پیاده شده باز راه زیادی پیاده در جنگل که درختهای کاج بسیار و سایر اشجار خیلی بلند در هم داشت رفته محلی را نشان دادند ایستادیم چهار نفر شکارچی با دو سگ جنگل را بهم زدند هیاهو انداختند شکاری از جائی بیرون نیامد بعد مراجعت کرده راه زیادی پیاده رو بپائین آمده بجاده رسیدیم و از طرف دیگر جنگل کوهی را گرفته بالا رفتیم باز جایئر شکارچی نشان داد ایستادیم و آنها با سگها جنگل را بهم زدن و شکار در کردن من قدری ایستاده و اطراف را نگاه میکردم که یکدفعه دیدم صدای سگ بلند شد و یک شو کا مثل برق از بالا گذشت من بسرعت رو بالا رفتم شوکای دیگر آمد بسیار تند میدوید و ساقه درختهای کاج هم مانع از دویدن بود تفنگی انداختم نخورد بعد باز سگها از جنگل پائین جاده صدایشان بلند شد رفتیم پائین مهد تقلیخان و فرنگی شکارچی و بعضی دیگر از پیشخدمتها و بپائین دویده مهد تقلیخان و فرنگی تفنگ انداختند زده بودند پس از ان رفتیم همان عمارت ماهی خانه شکارچیها گفتند بالای دره های این عمارت شکار دارد

آن دسته شکارچیها که از کروس باج آمده بودند با سکها رفتند ما هم با رئیس جنگلهای باون باد که همش لوئی وجوان نجیب خوبیست و اطلاع از شکار دارد و سه نفر دیگر از عقب رفتیم حالا بغروب هم چیزی نمانده است در های بسیار با صفای خلوت کل و چمن آب و جنگل مثل بهشت بعد از طی مسافتی از پیاده های جلوه آمده گفتند شوکائی در چمن بالا میچرد پیاده شده رفتیم دیدیم راست است من و مهدیقلیخان پیاده از راههای بد رفتیم تو ی جنگل برای مارق تا بان محل رسیدیم چاپاره اند اختم باز چون دور بود نخورد برگشته با نکالسکه نشسته رفتیم بالاتر دوباره پیاده شده در چمن دیگر شوکائی دیدم اما وسط چمن بود بلد ها را دیده و شده بود مارق هم نداشت از دور گلوله اند اختم نخورد بسیار عرق کرده خسته سوار کالسکه شده ایم منزل شکارگاههای اینجا در این فصل تابستان و بهار قدغن و فرق است احدی تفنگ نمی اندازد تا اول پائیز که خود دوک آمده افتتاح بشکار کند اما معلوم میشود شوکاعادتش این است که صبح بسیار زود وعصر تنگ از جنگل انبوه در آمده بجاهای علف زار که وسعتی دارد بچراهی آید از این حیوان در ماز ندران چیلی است اما این عادت او را نمیدانستم امروز قبل از سواری صدر اعظم مملکت باد از جانب کراندوک مأمور شده بود که بحضور بیاید آمد و صحبت شد همش میسیو توربان است جمعه پنجم امروز بعد از صرف جمعه پنجم نهار رفتیم بدیه افرنهیم از منزل الی اینجا یکفرسنگ سنگین راه و در پائین مغرب و شمال طرف رودخانه رین واقع است رفتن باینجا بجهة کبوتر زنی بود که در فرنگستان یکنوع تیراندازی است بجهة امتحان تفنگچی و تیرانداز باسوار شده رانده تا از آبادی باون باد گذشته بصحرا و مزارع و دهات افتادیم زن و مرد زیاد در میان مزارع مشغول کشت و زرع بودند اغلب زراعتشان سیب زمینی و لوبیا و گندم و غیره است تا رسیدیم بدیه مزبور اینجا محل و میدان اسب دوانی هم ساخته اند یعنی اطاقهای چندبرای نشستن و تماشای مردم و محوطه آن برای اسب دوانی میشود اما وضع و محل کبوتر زدن این است که قدری پائین تر از اینجا یک سایبان طولانی از چوب تعبیه کرده اند در اینجا رفته نشستیم وزیر مختار دولت روس هم که در باد است اینجا بود با بعضی دیگر از اینجا مطرنج نام هم که جوان بلند بالا و از اجزای مجلس این جمع کبوتر زنهاست اینجا بود حکام باد هم بودند شروع به تیراندازی شد شخصی دو صندلی

نشسته اسبابی در جلو دارد که از زیر زمین ربط و اتصال دارد با قوطی که برای کبوتر ها ساخته اند و از هر طرف بفاصله سی قدم راه بقدر ده قوطی در روی زمین و در هر قوطی یک کبوتر زنده پر و بال دار گذاشته اند همینکه تفنگچی جلو آن مردمی ایستد و بقراول میرجلو لفظ پول میگوید فوراً آمر آن اسباب را که مثل یک دسته هاون است بزمین میزند یعنی فرو میرجود و بلا فاصله از انطرف یکی از ان قوطیها که مثل قفسی است باز شده کبوتر بهوا میپرد و تفنگچی در کمال جلدی و چابکی او را میزند اول بفرنگیها تکلیف شد هرچه انداختند نزدند و حال انکه منزل ساچمه نزدیک بود و باید با ساچمه زد بعد من چهار تیر پی در پی زدم و هیچیک خطا نشد یک تیر مهدیقلیخان و بعد یک تیر هم جعفرقلیخان غلام بچه باشی زد از فرنگیان هم بالاخره یک تیر زدند نیم ساعتی انجا توقف کرده مراجعت بمنزل کردیم قدری استراحت نموده نماز کردم بعد کالسکه حاضر شد رفتیم برای شکار شوکا از انهمان عمارت خانه گذشته رفتیم بطرف درّه های بالا که دیروز هم رفته بودیم اول در همانجای دیروزی شکار بود اما شکارچیان فرنگی نفهمیده گریزاندند بعد از انجا پیاده شده راه زیادی پیاده رفته تا بچمنی رسیدیم که همان شکار بود چیزی دیده نشد ما همانجا که جای بسیار باصفائی بود نشسته مهدیقلیخان و جعفرقلیخان باشی و سه نفر از فرنگیها رافتیم بروند بالا تر اگر شکاری دیدند خبر بدهند بعد میسیولوئی باشی جنگلها رسید او را هم گذاشتیم رفت عقب مهدیقلیخان و خودمان نشسته مشغول صحبت بودیم که یکبار عضدالملک گفت یک شوکا از جنگل آمده رفت پشت انخانه چوبی که آخر چمن و لب جنگل است (توضیح اینکه این خانها را محض زدن شکار ساخته اند خانه ایست تخته که شکارچی انجا پنهان شده هر وقت شکار عصر بجرا می آید میزنند) من هرچه دوربین انداخته دور خانه و چمن چیزی ندیدم عضدالملک گفت میروم بیرون می آورم راه زیادی هم بود تنها رفته دم خانه که رسید شوکا از پشت خانه بنج قدمی عضدالملک درآمده کرکیت افسوس خوردم که چرا من خود با عضدالملک نرفتم والا او را دیده میزدم در بین بین میسیولوئی آمده گفت شوکائی در جلو توی چمن است برخاسته راه افتاده پیاده سر بالا رفتیم بعد من و میسیولوئی و امین السلطنه و میرزا محمد رفتیم برای مارق میسیولوئی نشان داد که شوکا در بین چمن است از جنگل پائین دست رفته بچمن که رسیدیم چیزی نبود میسیولوئی دست بدست زده

سر ۷ گفت

گفت نیست من نگاه کرده دیدم یک دره مانندی در جلو هست که تمام آن از چمن گرفته است اما توی چمن معلوم بود که دره و خرشته است فهمیدم که شکارچیان آن خرشته رفته است تفنگ چهارپاره را گرفته تنها با سگ رفتم درین بین صدای صوت مهدیقلیخان از آن طرف آمد یقین کردم شکار همان جاست که میروم قدری دیگر رفته سر و گوش شوکا را توی چمن دیدم از بس علف چمن بلند بود شوکا در علف غرق شده بود تا خواستم تفنگ بیندازم فرار کرد زمینهم همه خرشت و دره بود دیگر هیچ شکار را ندیدم بهوای دست و جنبیدن علف تفنگ انداختم هیچ نفهمیدم که خورده یا نخورده باشد مهدیقلیخان از آن طرف فریاد زد که افتاد بسیار تعجب کرده پیش رفته دیدم شوکای نر شاخ دار بسیار قشنگی افتاده است کارد آورده سرش را بریدند و همه تعجب زیاد کردند خیلی عرق کرده و خسته شده بودم سوار کالسکه شده رفتیم رو بمنزل حالا وقت غروب است بقدر یک دو میدانی که راه رفتیم کالسکچی ما که جلوی نشسته بود پائین جسته گفت شکار پیدا شد نگاه کرده دیدم در چمن وسط جنگل بالا یک شوکا میچرد فوراً آمدم پائین من و مهدیقلیخان دو تائی تفنگ را گرفته از توی چمن که همه آب بود بالا رفتیم کالسکها و همراهان همه توی جاده ایستادند خیلی پیاده سربالا رفته تا رسیدیم بمبارق بسیار خسته بودم علف چمن هم زیاد بود شوکا پیدا نبود تا چشمم بآن افتاد گریخت رو بجنگل بزرگ تفنگی انداختم اما معلوم نشد خورد یا نخورد مهدیقلیخان گفت یک شوکای دیگر بالاتر است دو دیده دیدم نزدیک جنگل بالا بفاصله دویست قدم بیشتر یک شوکا ایستاده است تا خواستم بزنم گریخت لوله دیگر تفنگ را بآن انداختم جا بجا خوابید اما من ندیدم که بخورد مهدیقلیخان رفت بالا هر قدر گشت پیدا نشد آخر فریاد زد که تیر خورده توی نهر آبی افتاده است این هم بزبود سرش را بریده آورد برگشته بکالسکه نشسته آمدیم منزل جمعیت زیادی از زن و مرد فرنگی وغیره دم منزل مجتمع و منتظر بودند که ما چه می آوریم دیدند در این زمان کم دو شوکا شکار کرده آورده ایم بسیار تعجب کردند

شنبه ششم

شنبه ششم صبح قبل از نهار رفتیم بحمام فردر یک پیرون آمده رفتیم منزل نهار صرف کرده بعد پیاده تفرج کنان رفتیم بخانه پرنس منچیکوف درین روز ما مسافر غریب هم از اطراف فرنگستان خیلی باین شهر آمده اشخاص متفرقه خیلی در راه و بمنزل راه دیده میشد رسیدیم بخانه ییلاقی پرنس منچیکوف

خود پرنس اینجا بود با زوجه اش که بسیار زن زرنگ خوش زبانیست زن ایلچی روسیه هم که مقیم ایطالیاست
بی شوهرش اینجا بهوا خوری آمده و در خانه پرنس خیلی صحبت شد بعد عمارات و اطاقهای پرنس را گردش و
تماشا کردیم پرنس نیکیوف دوازده سال است زمین اینجا را خریده و بعد خودش عمارت کرده از باغچه و از
کالسکه و طویله و غیره ساخته است بسیار با صفا بود بعد باز پیاده مراجعت بمنزل نموده نماز کرده بعد سوار
کالسکه شده رفتیم بقصر کهنه که همش ویرانه تو آلت اس شلوس اولد کاستل است از کوچهای توی شهر
سربالا رفته تا از شهر گذشته افتادیم براه جنگل همه جا پیچ خورده با تانی میرسیدیم بالا و پای قصر پیاده شدیم
از منزل الی اینجا نیم ساعت بیشتر راه بود رفتیم بالا جمیع طبقات و اماکن قصر را گردش کرده طبقه آخر را
که فوق طبقات و برج باریکی بود و میانش پله تنگ چوبی داشت دیگر من نرفتم لیکن من بهمان طبقه زیر
برج که رسیدیم همه جا پیدا بود عجب چشم اندازی دارد طرف مابین مغرب و شمال و دخانه رن که مثل مار سفید
می پیچد بنظر می آید و شهر و قلعه را مشاهده کرد جزء ملک بادن باد است همه پیدا بود از طرف دیگر شهر
بادن باد و همه جنگلها و هیئت زمین و چمن نمایان بود بسیار جای با صفائیست این قصر را البته از یکهزار
سال قبل از این سلاطین فرنگستان بنا کرده اند یا امراء و بزرگان همین مملکت بادساخته اند خیلی بلند
است و از پای قصر تا بالا پله زیاد میخورد همه جا از درز سنگهای عمارت گلها و علفهای خوب در آمده است
تمام این قلعه و قصر از سنگ است بنیان عمارت خیلی محکم است و هیچ عیبی ندارد و اما ظاهر آن خراب است
و همین خرابه را بازبطور بسیار خوب و پاکیزه نگاهداشته اند که مردم بتماشا و سیاحت بیایند فرنگیان
هم از زن و مرد زیاد در اینجا جمع بودند یک سازبادی ساخته در روزنه دیواری گذاشته بودند
سیم از پی ساخته مثل سیم کمانچه سه سیم اینطرف سه سیم آنطرف کشیده بودند ساز بسیار بزرگی بود
همینکه باد میوزید صدای بسیار خوب و لحن و آهنگ بسیار خوش بلندی بگوش میرسید خیلی چیز خوبی
بود بعد پائین آمده از راهی دیگر که خیلی با صفا بود مراجعت کرده غروبی وارد منزل شدیم امشب در
تالار و عمارت کلوب که تقصیلش را سابقاً نوشتم مجلس بال و رقص است و چراغان کرده اند یکساعت
از شب رفته با کالسکه رفتیم سپهسالار اعظم هم بود داخل مجلس شدیم تالار همه روشن زن و مرد بسیاری

فنا

فرنگی وغیره همه جمع بودند بخصوص در آن تالار یکه کوچکتر بود دور تالار را صندلی گذاشته مرد و زن زیادی از پیر و جوان نشسته بودند پشت سر اینها یکدسته ساز زده بود ما هم رفتیم بالای تختی که مخصوصاً بجهة ما حاضر کرده بودند روی صندلی نشستیم اول مجلس قدری بسکوت گذشت سپهسالار اعظم گفت خانمها حالت میکشند که رقص کنند گفتیم هیچ خجالت نکشیده شروع کنند ساز زدند و از دور تالار زنها و مردها برخاسته بوضع میرقصیدند بسیار باتماشا مجلسی بود اما قدری گرم بود بعد برخاسته پیاده رفتیم منزل جمعیت زیاد و چراغان خوبی بود شام صرف کرده خوابیدیم یکشنبه هفتم باید انشاء الله تعالی برویم بپاریس در یازده فرنگی از نصف شب گذشته که یکساعت بظهر مانده بود حرکت شد رفتیم بواگون نشسته راه افتادیم چهار ساعت راه است الی سرحد فرانسه و المان یعنی سرحد تازه که در جنگ آخر مقرر شد که آن سرحد همش آوری کوراست قصبهٔ بزرگی است از انجا باز هزار قدمی هم پیش میرود که خاک پروس است انجا بیک استاسیونی میرسد که خاک فرانسه است خلاصه رانديم همه جا چمن و سبزه و کل و جنگل و رودخانه آب و بسیار باصفا بود اما جنگل سرو و کاج رفته رفته کم شده و سایر اشجار جنگلی زیادتر بود بعد از دو ساعت بکنار رودرن و شهر کهل که در سابق سرحد فرانسه و المان بوده است رسیدیم پل بسیار خوب طولانی از آهن داشت آنطرف رودخانه شهر و آبادی استراسبورغ است که شهر بسیار معظمی است و کلیسای بسیار بلند مرتفعی دارد از سر میل کلیسا الی وسط زمین از یکصد ذرع متجاوز است کلیسای کلون المان و کلیسای میلان و بروکسل را که در سفر سابق دیده بودم اگرچه بنای آنها بخصوص کلیسای میلان بزرگتر از این است اما این خیلی بلند و محفوظی است که بالای کلیسا بطور تیربالا رفته است خلاصه در گارکالسکها ایستادند اینجا سه ساعت باید بمانیم که شهر را تماشا و گردش کنیم کالسکه حاضر شد من و سپهسالار اعظم و امین الملک سوار شدیم حاکم نظامی و قلمی و رئیس احتساب شهر که از المان هستند با سایر بزرگان و جزالها همه لب کار حاضر بودند حاکم قلمی شهر اسمش جزال اسکوب حاکم نظامی اسمش جزال بوتر رئیس احتساب که فرانسه خوب حرف میزد و همه جا را او نشان میداد و معرفی میکرد اسمش بالدرم داخل شهر شدیم قلعه بسیار سختی دارد که فرانسه ساخته اند و این شهر

یکشنبه هفتم

Strasbourg

در جنگ هفت سال قبل ازین سه ماه تمام محصور قشون پروس بوده است بسرداری جنرال ویرو که بالاخره بعد از جنگهای زیاد و انداختن گلوله های خمپاره بتوی شهر تسلیم شده بودند خیلی خسارت باین شهر رسیده است کتابخانه شهر که بسیار معروف بوده است با آتش گرفته و تمام سوخته است اغلب شهر خراب و زیر و زیر شده بود که دوباره از نو ساخته اند هنوز هم جای گلوله های توپ و خمپاره بدیوارهای قلعه و کلیسا باقی بود اغلب اشکال که از سنگ تراشیده و در بالای کلیسا و دیوارهای آن نصب بوده گلوله خراب کرده و بزمین انداخته است حالا دوباره عوضش را میسازند و مجاری میکنند و بجای اول نصب مینمایند امروز هم دیدم مجاری و بنا کار میکردند خلاصه قلعه شهر دو قلعه تو در تو است و خندق هم آب دارد در هر خانه از وسط شهر میگذرد که همش پل است قدری پائین تر از شهر داخل رن میشود از دروازهای شهر بیرون رفتیم هنوز عقاب فرانسه بر سر دروازهای شهر نصب است تا رسیدیم به پارک و خیابانهای تفرج گاه شهر پارک خوبیست خیابانها درخت چنار دارد که الی حال چنار در اینجا ها ندیده بودم بعد رفتیم بجائیکه نارنجستان میکویند یعنی گرمخانه است که در زمستان درخت نارنج و بعضی اشجار گرمسیر را آنجا نگاه داری و حفظ می کنند و در تابستان بیرون آورده جلو عمارات و توی باغچهای گذارند اشجار نارنج بسیار قوی که شاخ و برگ سرش را زده کرده و موزون کرده توی چلیکهای بزرگ کاشته اند و هیچوقت در نمی آورند هم نارنج تازه داشتند هم بهار باغچهای قشنگ و گلهای خوب داشت قدری گشته بیرون آمدیم این نارنجستان و باغ را ناپلیون اول با اهل شهر استراسبورغ بخشیده است مردم شهر بسیار عکین بعهد یعنی آثار رشادت در رویشان بود قشون پروس بقدر ده هزار نفر همیشه اینجا حاضر است خیلی خوش لباس و پاکیزه بودند که در هیچ جا قشون باین جلی و تمیزی و جوانی ندیده بودم در بیرون شهر هم باز استحکامات و قلاع بسیار ندیده گشته آمدیم بکلیسای بزرگ بسیار خوب بنائیست تماماً از سنگ است و مجاری بسیار خوب کرده اشکال انسان و ملک و غیره را بسیار خوب از سنگ در آورده اند و بقدری این بنا مرتفع است که از زیر هنوز ان نگاه ببالای میل کردکلاه از سر می افتد و دویست و پنجاه پله میخورد خواستم تا بالا بروم باران مانع شد توی کلیسا را تماماً گشتیم از دحام زیادی از زن و بچه شد

توی

توی کلیسا را هم زیاده از حد خوب حجاری کرده بودند محراب بزرگ را گلوله توپ خراب کرده بود مشغول تعمیر بودند پرده جلو آن کشیده بودند که دیده نشود اما محرابهای دیگر که دیده شد بسیار باز ینت بود منبری در انجا بود بسیار قدیم و از سنگ تقریبا یکهزار سال قبل ازین ساخته اند خیلی بلند و خوب منبریست کلیسا عجیبی هم توی کلیساست که از کارهای بسیار قدیم فرنگستان است که یکهزار و پانصد سال قبل ازین گویا ساخته اند خیلی چرخ و اسباب دارد و بدیوار کلیسا نصب کرده اند یکخروس مصنوعی بزرگی دارد که وقت ظهر سر را تکان داده و پر و بالها را کشوده مثل خروس صدای بلند میخواند شخصی که تفصیل ساعت را عرض میکرد وقتیکه بیان حالت خروس رسید خودش مثل خروس خوانده و صدا کرده گفت در وقت ظهر این طور میخواند و تفاصیل دیگر دارد که در هر ساعت آدم و سوار حرکت کرده راه میرود و از اینطرف بآنطرف میگذرد یک گره بسیار بزرگی هم ساخته زیر ساعت نصب کرده بودند که نمایان بود خلاصه بعد از تماشای همه جای کلیسا برگشته سوار کالسکه شده معاودت بگار نمودیم چون یکساعت دیگر بوقت حرکت مانده بود بجهته گذراندن وقت ببالاخانه مهمانخانه نزدیک گار رفتم اطاق کوچکی بود منظری بشهر داشت نشسته تماشای عبور و مرور مردم شهر را مینمودیم باران هم می آمد تا وقت حرکت رسید پائین آمده بکالسکه بخار نشسته رانده رسیدم بشهر کوچکی موسوم به ساوِرن بعد ازان بسیار برگ که اینها جزو مملکت الزاس است که پر و سها از فرانسها گرفته اند اینقدر این راهها باصفا بود که در هیچ جا ندیده بودم رودخانهای کوچک چمنها گلها زراعت زیاد آبادی بسیار تپه های بلند با باصفا جنگلی مملو از درخت شهر ساوِرن را امتیاز این گفت که از بادن با دشنک تر است جمیع کنار رودخانها و جنگلها و حیاتها درخت اقاقیای سفید و گلهای خوب داشت حالا اوائل فصل گل اقاقیاست و چون در اینجا ها راه آهن از تپه و ماهورهای بلند میگذرد از شش تونل گذشتیم تونل اول الا پنجم بقدری طول داشت که عبور از هریک بقدر دو سه دقیقه طول کشید اما تونل آخری زیاده از همه طول داشت و خیلی مهیب و تاریک بود تقریبا چارده دقیقه طول کشید تا از ان عبور نمودیم و در همان حینی که از ان تونل آخری میگذشتیم یک کالسکه بخاری از طرف فرانسه می آمد صدای مهیبی داشت و رو بپائین

بادن باد میرفت از تونل که قدری گذشته باوری که سرحد فرانسه و پروس رسیدیم آوری که متعلق به پروس است تلگرافین و همراهان پیاده شده در استاسیون شام صرف کرده مراجعت کردند در اینجا از این ترن بترنی که از جانب فرانسه آورده بودند حمل و نقل کردیم کالسکه ما خیلی خوب و مایه راحت بود بعد از اتمام حمل و نقل براه افتادیم ازین جا بعد همه جا خاک فرانسه است باز بما مطور گل و جنگل و سبزه و زراعت و آبادی و رودخانه بود کم کم شب رسید ما هم شام خورده در روی نیمکتی خوابیدم

دوشنبه هشتم

دوشنبه هشتم باید صبح تاریک وارد پاریس میشویم یکبار دیدم کالسکه ها ایستاده پیشخدمتها کفشکن بگار پاریس رسیده ایم آمدم پائین نظر آقا و زیر مختار پاریس و زیمان خان و میرزا جواد خان سرتیپ که اسباب اکسپوزیسیون آورده است و میرزا رحیم پسر حکیم الممالک که سفر سابق با ما آمده بود و الی حال در لندن مشغول تحصیل زبان انگلیس بوده و زبان را خوب آموخته است و ده نفر صاحب منصب از جانب مارشال مکماهون که اسم یکی کولونل لاموال و دیگری لیوتنان آبی است با میوبی پرستن مترجم السنه شرقیه که بنیابت مسیو وادینگتون وزیر امور خارجه فرانسه که امروز برای مجلس کنگره به برلن رفته است آمده بودند همه در گار حاضر بودند خلاصه سوار کالسکه شده روبشهر آمدیم جمیع مردم خواب بودند هیچ صدائی نبود وارد گران هوتل یعنی مهمانخانه بزرگ شدیم که برای ما و همراهان منازل و اطاقهای بسیار خوب اجاره و معین شده است و همه پادشاهان که بپاریس میآیند در همین مهمانخانه منزل میکنند بعد از قدری استراحت امین الملک و زیمان خان و مهدیقلیخان را احضار کرده گفتم کالسکه حاضر کنند که باکسپوزیسیون برویم کالسکه چون قدری دیر حاضر شد دو ساعتی خوابیده از کسالت بیخوابی شب درآمدیم بعد برخاسته نهار خوردیم مارشال مکماهون رئیس جمهوری فرانسه بدیدن ما آمد نشسته قدری صحبت داشتیم بعد از رفتن مارشال کالسکه نشسته از در تروکادرو رفتم توی اکسپوزیسیون یعنی رودخانه سن در وسط است اینطرف همه باغ است و باغچه گلکاری و قهوه خانهای متعدد و عمارات چین و مصر و ایران و تونس و حوضها و آبشارها و فوارها و تالار بزرگ که سنگ که از زیر آن آبشار جاریست و زیر دست آبشار حوضها و فوارهاست و در جنب تالار گالری و دالان است که اشیاء کهنه

قریب

TROCADERO.

قدیمه را اینجا گذاشته اند بعد از پل رود خانه که رد میشود باز خیابان و باغچه و فواره ها و غیره است از اینجا داخل اصل اکسپوزیسیون میشود که در شان دمارس ساخته اند از در تروکادرو الی دم اکسپوزیسیون مسافت زیاد نیست بقدر از قصر قاجار تا در دروازه طهران از کثرت واز دحام مردم نمیشد راه رفت وجائی را تماشا کرد همه بنای اکسپوزیسیون از آهن و بلور است از هر ملت و دولت و مملکت متاع و آدم در اینجا هست اگر بخواهم شرح تروکادرو و اکسپوزیسیون و ابنیه و واقعه و فواره ها و آبشارها و باغچها و گلکاریها و خیابانها و چمنها و تماشاییها و صنایع عجیبه غریبه کل و نباد خرجی که در ایجاد این بناها و فراهم آوردن این اسباب شده است یا مردم متحمل شده اند و منافعی که کمپانی این بازار و صاحب این کار میبرد و اوقاتی دینار را که در اینجا بچه وضع میآیند و میروند و وضع دالانهای توی اکسپوزیسیون و جواهرات نفیسه و اشیائیکه از دو پول الی صد هزار تومان قیمت و ارزش دارد و غیره و غیره را نمینویسم و بتفصیل بدهم باید یک کتاب علیحده بقدر شاهنامه بدست گرفته تا مدتی که اکسپوزیسیون برپاست همه روزه از صبح الی صبح روز دیگر متصلا بنویسم باز عشری از اعشار و اندکی از بسیار آنرا هرگز نخواهم توانست بنویسم تا شخص چشم خود نبیند محال است بتواند با خیال و تصور هیچو وضعی را مجسم کند و متصور سازد خلاصه با کمال خستگی مراجعت کرده تا رسیدیم بدر تروکادرو و بیرون در آنهم یک حوض ساخته اند فواره افشان عجبی دارد که بارتفاع زیادی آب را افشان بالا میبرد و در اینجا هم باغچها و قهوه خانهای زیاد و ابنیه متعدده دارد سوار کالسکه شده رفتیم بمنزل ازین ببعد الی روز خروج از پاریس انشاء الله دیگر وقایع را روز بروز مفصلا نخواهم نوشت همان مطالب و بعضی فقرات لازمه را مینویسم این منزلی که ما داریم کران هوتل است بسیار عمارت بزرگ عالی است البته تقریبا دو هزار اطاق و تالار و پورت دارد و همیشه البته دو سه هزار نفر در اینجا غذا میخورند و میخوابند و با وصف این طوریست که هیچ معلوم نیست کسی دیگر هم در اینجا منزل دارد صاحب اینجا یکنفر نیست از قراریکه گفتند کمپانی اینجا را بنا کرده است چقدرها عملجات و محرر و نوکر دارد و همه اطاقها با اسباب و مبل است در باهمه یکپارچه آینه یعنی بلوری جوه است و اطاقها همه چلچراغهای بزرگ عالی دارد کران هوتل بسیار رزدیکست بکران اوپرا یعنی تماشاخانه

بزرگ که ناپلیون سیم بنا کرده و هفت هشت کرور تومان خرج آن شده و تازه سه سال است که باتمام رسیده است و هفته سه شب تماشا میدهند و ساز میزنند اما مکان و صندلیهای آن بسیار کران است و جلو این هوتل و این تماشاخانه میدانیست که از پنج طرف راه بکوچها و بولوارهای مخصوص دارد و از صبح الی هفت ساعت از شب گذشته علی الاتصال بدون دقیقه انقطاع کالسکهای مختلف از هر جور و هر قسم دائمی بوسهای بزرگ یعنی کالسکهای کرایه دو طبقه که مملو از آدم است در رفت و آمد است و صدای عراده کالسکه آنی قطع نمیشود مثل رودخانه ایست که صدای آن بگوش برسد و از این عبور و کالسکها برای رد شدن پیاده خیلی خطر دارد و پیرو زن جوانی هیجده ساله در همین کوچه زیر عراده کالسکه رفته فوراً مرده بود در کوچها بجز صدای قرقر کالسکه و عراده و صدای کالسکی که بطرز خواصی صدا میکند و بگوش صدای لفظ اوی ممتدی میرسد و صدای شرق شلاق و فحش کالسکچیها و صدای بوق امنی بوسها برای خبرداری مردم که زیر عراده نمانند دیگر هیچ صدائی در این شهر شنیده نمیشود و اقعاً محل حیرت و تعجب است که اینهمه مخلوق از هر جور از بزرگ و کوچک حتی در آخرهای شهر و کوچهای پست حتی بچهای کوچک از احدی صدای بقاعده بلند نمیشود و ابداً کسی بلند حرف نمیزند و دو بچه هرگز دست و یخه نشده نزاع نمی کنند هر کسی پی کار خود است و سر پائین انداخته راه میرود و با یکدیگر بخوبی حرف میزنند خلاصه روز دوم ورود بر سم بازدید رفتیم بعمارت الیزه که منزل مارشال ماکماهون است زوجه مارشال هم بود قدری صحبت داشته برخاسته آمدیم منزل بعد رسماً با پسیو رفتیم نظر آقا وزیر مختار و زیمان خان بود ندا از در تر و کادرو داخل شدیم اما امروز کولونل و احتشام بود مردمرا پس و پیش میکردند خیلی گشته بعمارت ایران رفتیم بسیار بسیار خوب ساخته اند عمارت مصر و تونس و چین و ژاپون نزدیک عمارت ایران است استاد حسینعلی معمار اصفهانی که سابقاً هم عمارت اکسپوزیسیون وین را ساخته بود ساخته است خودش هم حاضر بود این عمارت شبیه برج عشرت آباد است اما همان مرتبه اول یعنی نگوصخانه کاری در مرتبه تحتانی است که حوض مرمر دارد و آب از آن میجهد بعد پله خورده بالا میرود روی حوضخانه اطاق آینه کاری هفرش بسیار بسیار خوبی ساخته

پنجره باو درهاو نجاری این عمارت همه را از ایران ساخته آورده اند مردم خیلی تماشای اینجا میآیند قدری نشسته آمدیم پائین رفتیم از پل بنا کذشتیم روی این پل که وسط تروکادرو و اکسپوزیسیون است بسیار بسیار چشم انداز خوبی دارد رودخانه سن درحال صفا از زیر میکذرد کشتیهای کوچک بخار دایم در آمد شداست و از طرفین رودخانه که کوچه ایست که از زیر پل میکذرد کالسکهای اسبی دایم در تردد است در جلو از دور تپه ها و بلندیهای جنکل مؤثر پیداست که راه آهن از شهر بورسایل و از اینجا به شهر از بغل این بلندی از توی جنکل میکذرد و دود بخارش مثل یک مار سفیدی پیچیده میرود و زد یکتر باز خط راه آهن دیکریست که از اینجا هم کالسکه عبور و مرور میکنند خلاصه رفتیم تا رسیدیم بتوی دالانها و قسمت های اکسپوزیسیون که هر مملکتی محلی مخصوص و قسمتی علیحده دارد از قسمتهای انکلیس و فرانسه و ژاپون و روس و نمسه و المان و نیکی دنیا و ایطالیا و دول کوچک نیکی دنیا و غیره همه جا کذشته بقسمت ایران رسید اینجا قدری نشستیم متاعهای خوب داشت حتی آلات طرب ایرانی خاتم و غیره که از قرار یکه میکفتند یکی از آن آلات و اسباب طرب را بچهل تومان خریده بودند زربهای اصفهان پارچهای یزد و کاشان و غیره و غیره قالیها و فرشهای خوب متاع ایران خیلی در اینجا ها مرغوبست و بقیمت اعلی میخرند یک برده منفعت دارد و دولت المان اینده متاع نفرستاده است بهیچوجه مکر بعضی پرده های نقاشی دولت عثمانی هم بواسطه حوادثیکه در آن مملکت رو داده است نه متاع نه مامور فرستاده است خلاصه شرح امتعه و صنایع و اشخاص مختلفه را از زن و مرد حتی سیاههای افریق و عرب و شاماتها و سیاه های خوب نیکی دنیا از زن و مرد اهالی جزایر اوسنانی و چینی و ژاپونی و هندی و غیره و غیره را بهیچوجه نمیتوان نوشت و شرح داد بعد با کمال خنکی از در قهوه خانه دو دوال بیرون رفته باز خیلی راه پیاده رفتیم تا بکالسکه رسیده سوار شده از در انوالید و باغ انوالید و باغ وحش و حیوانات که متعلق باکسپوزیسیون است رفتیم به منزل ایلچی انکلیس لورد لیون و ایلچی روس پرنس آلکوف بحضور آمدند دوک دوست پسر پادشاه ایطالیا که سابقا پادشاه اسپانیول بود و یکسال سلطنت کرد بعد بخواسته استعفا نمود در همین هما نخانه منزل دارد و بدیدن ما آمد ❁ کروز به بوا دبولن رفتیم عصر با آنقدر کالسکه تردد

میکند که حد ندارد و نمیتوان حساب کرد که چه میآید و چه میرود کردش کاه عصرهای اهل پاریس اغلب اوقات
که هزار هیچ کردش کاههای دیگر دارند که بحساب نمیآید روز دیگر با کسپوزیسیون رفتم از در قهوه خانه دوم وارد
داخل شدم امروز مبلغ زیادی در کسپوزیسیون از امتعه هر دولت اسباب ابتیاع نمودم از در تروکادرو
بیرون رفته مراجعت بمنزل کردیم روزی به بوت دشومون رفتیم ناصر الملک وعضد الملک
فقط همراه ما بودند این مکان مابین شمال و مغرب پاریس است و جائیست که آب اغلب محلات
شهر را از انجا قسمت میکنند و بواسطه ارتفاعی که دارد مشرف بشهراست و تپه های مرتفع دارد
این سمت شهر و محلات این طرف سابقا بسیار کثیف و خراب بوده است در زمان اسپراطوری
ناپلیون سیوم ابتداء آبادی و ساختن اینجا شده و روی تپه ها که طبیعتا چمن و گل است خیابانها ساخته
و همه را سنگ فرش کرده مداه کالسکه احداث نموده و کلکاریها کرده و آبشارهای مصنوعی ساخته اند
دیگر دریاچها و پلها و دره ها و قهوه خانهای متعدد و جاهای خوب بنا شده بسیار بسیار جای با
صفائیست و بواسطه ارتفاعی که دارد نصف شهر پاریس منظر کاه آنست خیلی پیاده و سواره گشتیم
حقیقتا برای گردش و تفرج بهترین مکانهاست اگر خوبی ترکیب و وضع و هیئت انجا را که چه قدر مطبوع
و از روی سلیقه ساخته شده بخواهم بنویسم باید کتابی علیحده نوشته شود پس اکتفا به همین اشاره
میشود) برای چراغ برقی که الکتریسیته میکویند که قوه چرخ الماس است یکنفر مهندس روسی که اسمش
پابلوچکوف است یعنی سیوسیب چه بزبان روس پابلوچکوسیب را میکویند این اختراع عجیب را
کرده و در پاریس رواج داده است در خود شهر پطرپورغ یا جای دیگر فرنکستان هنوز رواجی
ندارد مگر در همین کوچه پاریس که فقط از جلو همین مهمانخانه و کران اوپرای پالهرویال که بازار
معتبریست بقدر پنجاه شصت فانوس از این چراغ میسوزد و اینکوچه را مثل روز روشن کرده است
هیچ معلوم نیست که شب شده است مثل روشنی پین الطلوعین بلکه روشن تر است و چراغهای دیگر
که از نجار کاز وغیره است پیش این چراغ مفاد و مصداق این شعر است) الهی کور روز روشن شمع
کافوری نهند) از اتفاقات این روز بابکی هم این است که پادشاه سابق پانور که مملکت آنرا

دولت المان تصرف کرده است وحالات اورا در روزنامه سابق فرنگستان خود نوشته ام
مدتی در پاریس بوده و دیروز غفلتاً فوت شده است و امشب عموی تنی پادشاه انگلیس است و
در همین روز ولیعهد انگلیس با پنس دوگال میخواستند بدیدن بیایند که صبح این اتفاق افتاد و آمدن
عذر خواسته و بعد از سه روز بدیدن ما آمدند چون ولیعهد رئیس اکسپوزیسیون متاع انگلیس هستند
مدتیست در اینجا توقف دارند روزی رفتیم با آن کن سوار شده روبشمالی پاریس رانده یم با کالسکه
اسبی متجاوز از یکساعت و نیم راه است رانده یم تا از قلعه پاریس خارج شدیم از دهی عبور شد همه جا
آبادیست و این سمت کارخانه های زیاد دارد که از همه میلهای بخار و دود بلند بود از کارخانه
شیشه سازی وغیره وغیره گذشته تا رسیدیم بسنت دنی که شهر کیست و سه هزار نفر تقریباً جمعیت
دارد و قلعه مثلثی دور آن ساخته اند یکطرف این شهر را کورون وسنت دنی میگویند از اینجا گذشته
بدیه و آبادی دیگر رسیدیم یعنی از سنت دنی قلعه بریش دیده میشود پس ازان با آن کن رسیدیم قصبهٔ
بزرگیست مهمانخانهای خوب دریاچه بزرگ حمام بزرگ و آب معدنی کوکردی دارد و مردم
متمول پاریس دوران در یاچه و توی این جنگل و خیابانهای محوطه انجا خانهای کوچک و بزرگ
ییلاقی ساخته اند رئیس روزنامه فیگار و وامیل ژیراردن هم که یکی از نویسندهای معروف پاریس است
نزدیک این دریاچه خانه ییلاقی دارند آب دریاچه قدری سبز رنگ بود اما گفتند بعد از این
صاف میشود قایقهای متعدد خوب روی دریاچه است که مردم سوار شده گردش میکنند
دور دریاچه دو هزار ذرع میشود و وضعاً طولانیست قوی سفید و سیاه در دریاچه زیاد است
که دستی انداخته اند جزیره کوچکی وسط دریاچه است درختهای زیاد دارد وضعاً مدور و بسیار
قشنگ و معروف بجزیره قو است یکی از چشمهای آب گرم کوکردی که بحمام میرود از میان همین
دریاچه بیرون میاید لوله آهنی از توی آب کشیده اند که آب بواسطهٔ آن لوله بحمام میرود چشمهٔ
آبی از خود حمام هم درمیاید اما حمامش بوی کوکرد دارد حمام وسیعی است که مردم بیشتر برای
معالجه میایند خلاصه قدری در اطاق مهمانخانه نشستیم بعد برخاسته بقایقی نشسته همراهان هم در

ST. DENIS

قایق دیگر و قدری روی آب گردش و تفرج کردیم هوا ابر بود باران هم گاه گاهی میبارید یک قهوه خانه بسیار قشنگ دو مرتبه بطرز و وضع خیلی خوب لب آب ساخته اند اول رفتیم بالا گردش و تماشای قهوه خانه را کرده بعد بقایق نشسته راندیم تا آخر دریاچه یعنی انتهای آن تنگ و باریکیست که بر روی آن پلی ساخته اند و از زیر پل وصل بدریاچه کوچک دیگر میشود که همش سنت کراسین است از زیر پل عبور کرده داخل آن دریاچه شده رفتیم بکناره و باغ و عمارات پرنسس ماتیلد دختر عموی ناپلیون سیوم داخل شدیم این باغ و خانه ییلاقی شاهزاده خانم است خودش پاریس است اینجا نبود گردش کنان رفتیم تا بالای باغ و عمارت آن رسیدیم خیابانها کالسکها نها چمنها درختهای قوی مرغان همه مینوازند ند اما احدی در این باغ نبود دیگر یکی دو نفر سرایدار در ب اطاقها را باز کرده ند نشستیم یکی یکی از اطاقهای شاهزاده خانم را تماشا و گردش کردیم پرده های نقاشی بسیار خوب داشت بخصوص یک پرده صورت زن لختی که بسیار خوب کشیده بود ند کار نقاشان فرانسه بود معلوم شد شاهزاده خانم خودش هم نقاشی میکند پرده روغنی نیمکاره در روی چهارچوب بود گفتند کار شاهزاده خانم است خلاصه بیرون آمده گردش کنان رفتیم رو بدریاچه و قایق توی قایقی دیگر که نزدیک قایق ما بود دختر بسیار خوشگلی که خودش پارو میزد ایستاده منتظر آمدن ما بود کنیزش چتر نگاه داشته خود خانم مشغول پارو زدن بود و همه جا با ما همراهی میکرد قدری دور دریاچه گشته آمدیم دم قهوه خانه از قایق پیاده شدیم جمعیت زیادی ایستاده بود از زن و مرد رئیس حمام آب کرم اینجا آمده بود قدری صحبت شد بعد سوار کالسکه شده مراجعت کرده غروبی بمنزل رسیدیم یک حمامی نزدیک همین مهمانخانه است که مشهور است بحمام ترک یعنی عثمانی که بطرز و طور حمامهای آنها ساخته اند دو نفر معمار باهم شریک شده قریب شصتا د هزار تومان خرج کرده اند میگفتند روزی صد تومان داخل دارد و جنبش اینست که حمام بزرگ و وسیع خوب در پاریس منحصر بهمین است و اغلب اهل شهر باین حمام میایند یک آینه بی جیوه که فاصله مابین کرخانه و سر حمام است هفت ذرع ارتفاع و سه ذرع عرض دارد و حوض آب سرد طولانی از وسط سر حمام ممتد شده قدری داخل کرخانه میشود از زیر همین آینه بزرگ

که میتوان از سر حمام توی حوض رفته از زیر آب بگر مخانه آمد یا از گرمخانه بسر حمام رفت آب این حوض سرد و بسیار صاف است آبهای دیگر سرد و گرم که شست و شوی تن است همه بهشیر و حوضهای کوچک مرمراست که شخص هر اندازه بخواهد شیر را از آب سرد و گرم باز کرده داخل این حوض کوچک میشود و بهر طور ملایم بدن او دست قرار میدهد بدین حمام از سنگ الوان مثل خاتم سازی مفروش است خلاصه سر و تن شوئی خوبی کرده از حمام بیرون آمدیم و لاکهای عرب الجزایری در حمام کار میکنند خیلی متکاریها هم دارد) میوه جات این فصل در پاریس از این قرار است آلو بالو کیلاس اما هر دو یک طعم دارند ترش است نه شیرین معلوم نیست چه طعمی دارد زردآلوی خوبی دارد انگور هم دارد اما بی مزه است طالبی هست اما تعریفی ندارد خربزه سیاه دراز بادام تازه خوب خیار را ما خیار خوبی ندارد پرتقال هست اما کم مزه و کم آب است لیموی ترش بادنجان هم دیده شد اما خوش طعم نیست بعضی میوه جات دیگر هم از قبیل چیک و غیره هست اما همه این میوه ها بسیار گران است اغلب هم در گرمخانه عمل میآید مثلاً یک طالبی را دو تومان میفروشند و همچنین سایر میوه جات از همه چیزهای پاریس عجب تر و از همه اشیاء و الوان و حیوانات و مردم و مردم مختلف اکسپوزیسیون وغیره غریب تر و رود میرزا عبدالوهاب مستوفی کیلانیست پاسپورت بپاریس که بعزم مکه آمده است امروز این خبر را شنیدم سفر مکه کنم تا بخرابات رسم زانکه سالک رود از راه حقیقت بمجاز روز شنبه سیزدهم صبح بعد از نهار نوآب ولیعهد بکلیس بدیدن ما آمدند خیلی صحبت شد میولینه وزیر مختار فرانسه که مقیم طهران بود قبل از ما وارد پاریس شده است امروز بحضور آمد جنرال شریدون که در سفر اول ما کولونل و در آنوقت جزء همانداری ما بود و ایلچی کبیر نمسه مقیم پاریس که اسمش کونت وین فن است هر یک بحضور رسیدند بعد سوار شده قدری گردش کرده رفتیم تا محلی که نزدیک انوالید و محل نمودن و امتحان کاو و کوساله و خوک و غیره است بمعنی که هر قسم از این حیوانات ماکول اللحم را از هر ولایتی آورده با هم موازنه و مقابله می کنند که کدام بزرگتر و کدام فربه تر است و آن کسیکه حیوان فربه تر داشته باشد مدال طلا یا نقره میدهند اما حقیقه کاو ها دیده شد که باین چاقی و فربهی هیچ حیوان دیده نشده است از فرط چاقی چشم کاو ها

بحضور

از حدقه میخواست بیرون بیاید بقدر یک فیل کوشت داشتند یکنوع کاو عجیبی دیده شد که زنگش تیره و بسیار مهیب و فربه است و مطلقا شاخ در نمی آورد و نه نر نه ماده آن از ممالک اکوس انگلیس است بعد قدری با کالسکه در بولوار بولن گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم قبل از شام رفتیم بتماشا خانه کران اوبرا که نزدیک منزل است پیاده رفتیم سپهسالار اعظم و سایر ملتزمین هم بودند سپهسالار اعظم چون احوالش خوب نبود زود برگشت یعنی بعد از یک آگت برخاست این تماشا خانه بهترین تماشا خانهای فرنگستان است از حیثیت زینت و بنا و در عهد ناپلیون سوم بنا شده است اما بعد از زوال سلطنت او باتمام رسید هفته سه شب باز است و تماشا میدهند لیکن گفتند دخلش بخرجش کفایت نمیکند در هفته سه شب شبی سه هزار تومان از مردم پول میگیرند مکان و صندلیها بسیار گرانست زمین راهرو با دوالاتها و تالار بزرگ برای صرف شب چره و همه از سنگ مورا ق است (مرمر) یعنی خاتم سازی آنانه خاتم سازی که در ایران از استخوان میسازند بلکه سنگهای الوان کوچک را بهم وصل کرده نقش میاندازند مثل خاتم و فرش زمین میکنند و ستارهای ایطالیائی آورده ساخته اند تالار شب چره خوری خیلی مزین و بزرگ و عالی است چهل چراغهای زیاد دارد و آینه های بزرگ و آینه های بی جیوه یک وصل بسیار بلند و عریض جلو پنجره ماست که نگاه میکنند بکوچه که تازه ساخته اند و مستقیما میرود به پالهرویال و چراغهای الکتریسیته الی آخر کوچه از این منظر پیداست مثل مشعلهای نور این کوچه را یکسال است تمام کرده اند خلاصه کل بنای این تماشا خانه از سنگ و مرمر است پله های بسیار خوب دارد و ستونهای سنگی خیلی خوب است شب ما در لژ نزدیک بسن نشستیم تماشا خانه بچه بتهاست جمعیت زیاده از حد بود پنج پرده نمودند ما سه پرده نشستیم بالهرقص بسیار خوب دادند البته سیصد نفر دختر لباسهای مختلف بسیار قشنگ رقص میکردند یک کشتی بزرگ هم نشان دادند که غرق شده و دزدان اسباب کشتی را غارت کردند خیلی تماشا داشت بعد بسن رفته پائین را بتفصیل تماشا کرده مراجعت بمنزل کردیم شبی هم یعنی دو شب قبل از این بتماشا خانه شانالرفتیم بسیار تماشا خانه قشنگ بانمک خوبیست کارهای خیلی خوب کردند

رقصها

رقصهای خوب و بازیهای بسیار مرغوب بطور جادو از شیطان واتجه وغیره در آورند دیگر مثل حقه بازی کاری
کردند که خیلی تماشا داشت میدانیست در مقابل این تماشاخانه معروف به شاتله که تماشاخانه هم به
همین اسم موسوم است حوض و فواره بزرگی در وسط میدانست که آب از ان جاریست روز یکشنبه
چهاردهم است دوانی بود در لون شان بوادبولون در ساعت یک ونیم بعد از ظهر دمارشال
مالکماهون آمدند منزل ما و با تفاق مارشال بکالسکه رو بازی نشسته وجنرال ویزاک هم که در پیش مرشال
کمال اعتبار و وثوق را دارد در کالسکه مارو برو نشسته رانديم سپهسالار اعظم چون ناخوش بود نیامد جمعیت
زیادی در راه میآمدند و میرفتند تا رسیدیم به لون شان که تفصیل اینجا را در روزنامه سابق فرنگستان
نوشته ام جمعیت بسیاری از زن و مرد بود ببالاخانه رفته نشستیم جلو بالاخانه توی جمعها و دست راست
وچپ از آدم سیاه شده بود مارشال و زوجه مارشال و ملکه سابق اسپانیول که حالا هم نیز
پسرش پادشاه اسپانیول است وزن بسیار متشخصه و بزرگ محترمه است همه در بالاخانه با ما نشسته
بودند ایلچی اسپانیول هم که همش مرکی دو مولنس است بارنش بودند دختر با وجاهتی هم داشت دیگر ایلچی
کبیر روس و اطریش و برادر اعلیحضرت امپراطور اطریش آرشیدوک لوئی و یکتور و میسیو دوال حاکم پاریس
و موسیو ژیکو رئیس احتساب کل فرانسه و دوک دوست برادر پادشاه ایطالیا با صاحب منصبان
ایطالیائی و مرشال کان رو برو جنرال و نوارئیس نشان لژیون دونور و پرنس غامان دختر رئیس اکسپو
ریسیون و پرنس کلانتن دختر لوی فلیب زن پرنس ساکس کوبورغ که خیلی زن نجیبی بود امیرال لوپتو او
وزیر بحری فرانسه جنرال بورال وزیر جنگ لوئون بهای وزیر مالیه ژان دوبورو وزیر تجارت و فلاحت
جنرال مارتن پره حاکم انوالید که یکدست هم ندارد و حالاتش را در روزنامه سابق فرنگ در کرده
انوالید نوشته ام ایشیک آقاسی ملکه اسپانیول که همش میپوانته است خلاصه خیلی بودند همه
معرفی شدند همه صحبت شد شش مرتبه اسب دوانیدند هر مرتبه یک دوره و هر دوره که تمام
میشد بقدر نیمساعت فاصله پیدا میکرد و در این فاصله مردم متفرق شده شربتی آبی قهوه خورده
باز همینکه زنگ اخبار میزدند هر کس بجای خود رفته دوره اسب دوانی را خالی میکردند جمعیت

یکشنبه

خلی بود البته یکصد و پنجاه هزار نفر میشدند و هر کس بلیتی در کاغذ آبی داشت بسر سینه زده بودند که از هر بلیت مبلغی پول گرفته مردم را بتماشا راه میدهند یک مجسمه چدنی بزرگ هم دوک دوست حزب زیر بالاخانه گذاشته بود که دور آخر هر اسب پیش بیاید هر دوره ذوالسرقش دویست و پنجاه تومان بود و اسبیکه پیش آمد مال کنت دولاغرانژ بود اسم اسب زوال سزار و بیرق باسم شهر رمونوئیل که یکی از شهرهای فرانسه است شش راس هم اسب بود دوره دوم بیرق باسم شهر اصفهان و هزار تومان بود و هشت راس هم اسب اسب کنت روی مینه بیرق را برد و اسم اسب ژونقلد بود دوره سیوم بیرق شهر پاریس ششصد تومان بود و هشت و هشت راس اسب اسب سیونوپن بیرق برداشت سم اسب الویو بود دوره چهارم بیرق بزرگ پاریس ده هزار تومان بود و هشت اسب بودند یکی از آنها اسب سیاهی مال انگلیسها و سایر مال فرانسه ها بودند فقه همهمه غریبی در گرفت و میانه انگلیس و فرانسه ازان عیزت و حسد در قابیکه باهم دارند زیاد دلهای طپید که کدام اسب پیش بیاید آخر اسب سیاه انگلیس پیش آمد یک همهمه و قال و مقال غریبی شد ده هزار تومان را برد اسم اسب تریو مال پرنس سالیکوف بود دوره پنجم بیرق ششصد تومان بود دو اسب باهم آمدند قرار شد روز دیگر خودشان بدوانند دوره ششم بیرق اسباب مغزنی بروزنی دوک دوست بود و ششصد تومان پول نقد اسم اسب نیل مال کنت دوژونی بود بیرق را برد درین بین باران هم آمد یکدفعه جمیع صحرا از چتر سیاه شد که مردم بسر کرفتند هر کس از زن و مرد که از منزل بیرون میاید یک چتر در دست دارد این چتر سه خاصیت دارد کاهی عصای دست است و کاهی از آفتاب شخص را حفظ میکند کاهی از باران در وقت ضرورت کار اسلحه را هم میکند که بآن بکلاه آدم میزنند بعد از اتمام با مارشال و جنرال و بزاک بکالسکه نشسته راندیم کالسکه و جمعیت طوری سر راه را کرفته مراجعت میکردند که امکان عبور نبود قدری که رفتیم به آرک تریومف نرسیده لابد خیابان دیگر از بولوار بولون را کرفته راندیم تا باز رسیدیم به آرک تریومف همانطور در خیابان شانزالیزه کالسکه و پیاده بر روی هم بود که جای سوزن نبود با لاخره پولیس و کزمها بیک طوری راه جلو را باز

کرده کالسکه ما گذشت و بمنزل رسیدیم روز دوشنبه پانزدهم پرده صورت زن بلخی را که در آن کن
در خانه ییلاقی پرنس ما تلید دیده بودم چون خود شاه زاده خانم در خانه بنود یک عذر خواهی بطور هدیه
برای ما فرستاده بود الحق پرده ممتاز و از کار استادان معروف است امروز بعد از نهار با کپوزیسیون
رفته از دریکه داخل ماشینها میشود داخل شده ما شینهای فرانسه و بلجیک و انگلیس و رُوس وغیره همه را
بدقت دیدم خیلی طول کشید تا رسیدیم بچرخ و اسباب چاپ روزنامه که بسیار امر عجیب و وضع غریبی
بود کاغذ روزنامه را که هشت هزار ذرع کاغذ یکوصل و یک پارچه است پیچیده اند بیک اسباب
نورد مانندی که از انجا بالا آمده زیر چرخ چاپ میرود و از اطرف علی الاتصال روزنامه چاپ شده بیرون
بیرون میاید روزی سیصد هزار ورق روزنامه چاپ میشود و همچنین برای سایر صنایع اسبابها و چرخهای
خوب بسیار غریب اختراع شده است که در کمال سهولت و آسانی هریک از مصنوعات ساخته میشود
و بعمل میاید مثلاً جلبی سازی یک صفحه جلبی را که مدور کرده اند میکذارند زیر یک اسبابیکه با اسباب دیگر
آنرا فشار داده فوراً یک لگنچه میشود و قس علی هذا چیزهای دیگر اسبابی ساخته اند که آب را از جای کود
بالا میکشد یعنی اگر بخواهند از پای کوه دو یست ذرعی آب بالای آن ببرند با این اسباب ممکن است
و همچنین نهار وغیره بعضی اسبابها با دست میسازند مثل کلهای شیشه وغیره وغیره خلاصه اگر بخواهم همه
تفصیل ماشین و اسبابهای نجار را بنویسم کتاب علیحده باید نوشت تو پهائیکه بعضی دول اختراع کرده
بودند دیده شد یعنی از بلجیک را دیدم همه جا را تماشا کردم تا از دالان هولاندو غیره گذشتیم شخص هو
لاندی یک عمارت مفصل با ستون وغیره و با اسباب و زینتهای ظاهری از موم ساخته بود تمام عمارت
با اسباب لازمه آن فقط از موم بود در و سقها هم از موم چیزی ساخته بودند اما این عمارت خیلی بزرگ و
خوب و با اشکال مجتمعه ممتاز بود بدالان انگلیسها که امتعه کانادای نیکی دنیا که ملک انگلیس است رسیدیم
عمارت بندک چوبی بطرز کانادا ساخته و یک مناره بزرگی هم انجا کذاشته بودند طلائیکه در بیدت
از معدن کانادا یا اوسترالی در آورده بودند موازنه کرده با قطر و بلندی این مناره مساوی نموده اند
که اگر آن همه طلا را فرضاً یک مناری میساختند با تفاع و قطر این مناره میشد است خیلی بلند و قطور

بود بعد اسبابیکه از هندوستان بود دیده شد وضع و ترکیب بعضی از عمارات و تجانهای هندوستان را
از چوب ساخته و در میانش امتعه هندرا گذاشته بودند از انجا گذشته بحیاط و باغچها رفته از پل بناعبور
کرده رفتیم بعمارت خوان قدری نشسته بعد از در تروکادرو خواستیم برون برویم جمعی دختربای قره چی
مسکوروس با مردهایشان که جوان بودند و لباسهای طلیس نکین خوب پوسیده بودند دیده پرسیدم که
کیستند معرفی کردند گویا تازه آمده اند قدری خواندند و رقصیدند و حمایچه و ساززدند بسیار بازه
میخواندند و میرقصیدند خلاصه بعد سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب راساعت هفت بعد از ظهر رفتیم
به الیزه که بشام موعود مرشال بودیم سپهسالار اعظم هم با نقابت بود سایر تلزمین هم آمده بودند اول
قدری توی اطاق ایستاده باز وجه مرشال صحبت داشتیم مارشال کان روبرو وغیره هم بودند بعد رفتیم
باطاق شام موزیک زدند دست چپ من زوجه مرشال نشسته بود دست راست مرشال کان
روبرو مارشال ماکماهون پیش روی مانشسته بودند دست راستش سپهسالار اعظم دست چپش نظر
آقا وزیر مختار شام مفصلی حکیم طولوزان هم بود بعد از اتمام شام برخاسته بگیسر رفتیم بتماشاخانه اوپرای
بزرگ حکیم طولوزون هم با من بود سایرین بمنزل رفته بودند بالله و رقص و تماشاهای خوب دادند
بعد آمدیم منزل برای کیدیله چند روز پیش ازاین فوت شده است جسد اورا باحترام آورده در انوالید
دفن کردند یکدستش در جنگ لیزیک در عهد ناپلیون اول کلوله خورده بود مرشال محترمی بوده
هشتاد سال داشته است حالا در فرانسه بیشتر از سه مرشال نیست اول مارشال ماکماهون که رئیس
جمهوریست دوم کان روبرسیوم لوبوف موافق قاعده و قانون باید شش مرشال داشته باشند
حالا سه نفر کم دارند کالسکه جهای پاریس هیچوقت آرام و راحت نیستند و هیچ کالسکه چی بیکار را
بیدار ندیدم همینکه آقایش یا آن کسیکه کرایه کرده است بدکانی یا دیدن کسی میرود یا همان است
کالسکه چی فوراً همان روی صندلی کالسکه خوابش میبرد تا باز صاحب کالسکه بیاید و در دست هر
یک هم یک روزنامه است که تا شروع بخواندن میکنند اختک خوابشان برده است ※
روز سه شنبه ۱۶ روز سه شنبه شانزدهم رفتیم بقلعه مون والرین وجبه خانه پوتو صبح که از خواب برخاستم در کوچه جلو

MARECHAL.MAC. MAHON.

صرف شد

هوفر

هوتل همه بود معلوم شد نعش پادشاه هانور که عموی پادشاه انگلیس و خویش کور بود میآورند که بکلیسا ببرند
فوج میآمد و میرفت جمعیت غریبی بود تا یکساعت بعد از ظهر مردم تماشائی کوچه داده از دو طرف
صف بستند و کالسکها و امنی بوسها که تردد میکردند همه ایستادند و سرواره و پیاده مورچال که بطرز
غرا میآمدند باز شد تا مدتی دسته دسته آمده گذشتند بعد سرکردگان و اشراف و اعیان پیاده از
جلو کالسکه نعش میآمدند و کالسکه را سیاه پوش کرده تاج پادشاهی او را هم جلوش میکشیدند نواب
ولیعهد انگلیس و بعضی دیگر از انگلیسها با لباس رسمی و خانواده خود پادشاه هانور همه از عقب کالسکه پیاده
میرفتند و عقب سر آنها باز بقدر پنجاه کالسکه خالی میکشیدند و عقب آن کالسکها باز فوج و سواره
وغیره بودند بعد از انکه همه آمدند و رد شدند ما سوار شده راندیم از دم پارک مونسو که توی شهر است
وجای خوبیست گذشته از دروازه شهر بیرون رفتیم اول سایلون ویل رسیدیم که درحقیقه جزو شهر است پاریس
اما چون پشت دروازه است خارج شهر محسوب میشود کوههای خوب دارد پارک وخیابانهای
خوب تازه ساخته و درخت کاشته اند بعد از ان بقصبهٔ نوئی میرسد آنهم بهمین طور خیابانهای
تازه بسیار خوب دارد بعد از ان پونت است که آنهم قصبه ایست در دو سر از پهلویش میگذرد
کارخانه توپ سازی و فشنگ فلزی تفنگ سربازی در اینجاست پیاده شدیم کماندان
این جبه خانه‌ها که همیشه روشه است پیش افتاده ما را بهمه جا راهنمائی میکرد بکارخانه توپ سوراخ کنی
وخان کشی رفتیم توپهای تازه ریخته بودند از فولاد که اختراع خود فرانسه است خوب توپیست
کارخانه دیگری هم تازه پهلوی این کارخانه میساختند اگر این کارخانه جدید را بنا نمی کردند اینجا
کوچک بود و کفایت کار را نمیکرد روزی دو عراده توپ از کار درمی آید لوله توپ را اول
میریزند نازکست بعد لولهای فولادی را که پارچه پارچه علیحده ساخته اند بلوله کوچک داخل کرده
وبهم وصل نموده جوش میدهند بطوریکه در آن هیچ معلوم نیست و میکفتند استحکام و اعتبار این
وضع خیلی بیشتر است تا اینکه توپ را یکدفعه بریزند بعد بکارخانه فشنگ سازی رفتیم که باچوخ بجا
کار میکنند و اسباب این کارخانه را از انگلیس خریده اند روزی سی هزار فشنگ میدهد کماندان

میگفت همچو اسبابی را بدو هزار و پانصد تومان میتوان خرید اسباب بسیار خوبیست و بطرز عجیب و غریبی
فشنگ را با تمام میرسانند آنجا تمام نشده نیمه کاره بکارخانه مون والرین میبرند انجا اسباب چرخ
بخار است اصل فشنگ را تکمیل و تمام کرده بعد جای دیگر برده باروط میریزند و تمام میکنند خلاصه
ایجا را هم قدری گشته بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای مون والرین که در روی تپه واقع است
قلعه ایست که در عهد لوی فلیپ بنا شده است یعنی قلعه دور شهر پاریس و قلعجات کوچک دور پاریس
که از همه بزرگتر همین مون والرین است کلیه در عهد لوی فلیپ باتمام میسوطیر و زیر آن پادشاه در
چهل و پنجسال قبل ازین بلکه کمتر ساخته شده است کالسکه آسانی بالا رفت همه جا چمن و کل و لاله قرمز
و سبزه است چشم انداز بسیار خوبی بشهر پاریس و اطراف دارد خیلی باصفا بود رسیدیم بالا در قسیم
توی قلعه قلعه بسیار محکمی است اما پر و سها همین قلعه را هم در جنگ آخر مسخر کرده بودند کولونل مورو
که کماندان این قلعه است با سایر صاحب منصبان همه حاضر بودند یکدسته موزیکان چی هم موزیک میزدند
انبارهای آذوقه را دیدم قوطیهای حلبی زیاد که درش را محکم بسته بودند دیده پرسیدم چیست گفتند
گوشت پخته گاو هست که از مملکت اوسترالیای متعلق بانگلیس همینطور خرید آورده اند چون گوشت
در آن مملکت فراوان و ارزانست و خوب قوطیهای آنرا میبندند که هوا بهیچوجه داخل نشود چنانکه
گوشت تا ده سال اگر توی آن بماند هیچ عیب نمیکند یک قوطی را باز کرده گوشتش را درآوردند بسیار
تازه و خوب بود سرباز خوب میتواند بخورد بعد بکارخانه فشنگ سازی رفتیم اسباب چرخ بخار اعمال
بسیار عجیب میکرد گلوله توپ زیادی مین چیده بودند دیگر انبارهای متعدد در اینجا دارد از
انبار باروط انبار تفنگ سربازی انبار اسباب توپ کشی بعد بانبار تفنگ رفتیم پنجاه هزار
تفنگ موجود و نصف بیشترش شاسپو بود که حالا بکار نمیخورد باید در وقت جنگ بقشون چرپک
بدهند باقی از سیستم کرابو که خوب تفنگی است و حالا تفنگ افواج فرانسه کراست بعد رفتیم بر تپه
بالای تپه که قلعه است چند سربازخانه و چند اطاق برای صاحب منصبان دارند تمام صحرای اطراف
پاریس پیدا بود همه شهر زیر پا افتاده است پهناور بطوریکه سمت و رسایل سمت کلود سمت

ژرمن همه پیدا بود در طرف سنت کلو و در اول جنگل پارک آنجا که رو بطرف این قلعه است قصر بوزان
وال واقعست آخرین جنگ فرانسه با پروس در این تپه و حوالی اینجا شده است روی تپه علامتی مثل میل
برای یاد کار این جنگ ساخته اند بعد از این جنگ شهر پاریس تسلیم پروس شد سر کرده فرانسه در این
جنگ کلامان توماس بوده است که بعد از مصالحه کمونها او را گرفته در پاریس کشتند خلاصه قدری با
دوربین نیا نیکه روی سه پایه گذاشته بودند پاریس و اطراف را تماشا کردم باران هم میآمد و هوا ابر بود
پائین آمده سوار کالسکه شده از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم کل سرخ معطر زیاد و در باغهای
نوئی وغیره دیده شد درخت آلو بالو و کیلاس هم که میوه هایش رسیده بود خیلی بود در بین راه چنان باران
باریدن مثل سیل بمنزل آمده بعد از شام در ساعت نه رفتیم به چاپ خانه روزنامه فیگار و چندان دور نبود
رئیس فیگار دو که مرد پیر رندی است جلو آمد اشخاص دیگر هم بودند صنیع الدوله و حکیم الممالک وغیره هم
آمده بودند اول رفتیم بچاپخانه که در کودی واقع و مثل حمام گرم بود که خیشد در آن بند شد با وجود اینکه
مدتی در انجا ایستادیم چندین دستگاه کار میکرد مبا نجار مثل دستگاه چاپی که در کنسپوزیسیون بودیم و تفصیل آنرا
نوشتیم بعد از کودچاپخانه ببالاخانه رفتیم که منظر پائین داشت و در آن پائین محوطه بود و دورش حجره داشت
از فرنگیان وغیره هم جمعی ایستاده و دسته قراچهای مسکوی را که آنروز در کنسپوزیسیون دیدم آورده
بودند قدری زدند و خواندند بعد رفتیم این سوز با میوه بنه و نداز سازا زسود بپاریس آمده است
میو کرمتین و نداز بهار نهم که در سفر اول با ما بودند ما بازی میکرد آشنا بود با حکیم طولوزون چند روز است
آمده بمقدان طرف بالای چپ راکه همینه در طهران میکرده بود و با زمدتی بود دلتنگ شده بود و همینه
در طهران نتوانست در بیاورد اینجا چند روز کرمتین کار کرد بالاخره در آمد بسیار خوشوقت شدم
دوباره از نو باید پر کند خلاصه یکی دو روز بعد از رفتن بمون والرین یکروز سان قشون بزرگی در
لوشان بوا دبولون دادند روزی بود هوا صاف و آفتاب در ساعت دو بعد از ظهر سوار کالسکه
مرشال شده رفتیم بالیزه زوجه مرشال هم در کالسکه آمده پیش من نشست سپهسالار اعظم و کلونل هم
بودند کالسکه و جمعیت زیاده از حد در راه و نیمه راه بود تا رسیدیم به بالاخانه لوشان در

همانجائیکه روز اسب دوانی نشسته بودیم زوجه مرشال طرف دست راست ما نشست موسیو کریدی
مردیست پیر اما بسیار باهوش آدمیست بسیل و زنخ را میتراشد خیلی صحبت کردیم دیگر از زنهای بزرگان
و شاهزادگان و اشخاص معتبر مثل انگلیس و دول خارجه و غیره خیلی بودند بعضی که امروز تازه در اینجا دیده شد
از پیرا است والا سایرین روز اسب دوانی هم اینجا بودند و ذکر اسامی آنها لازم نیست فرانسوا دیگر
که شوهر ملکه اسپانیول است و پدر پادشاه حالیه مارشال با صاحب منصبان و اتاماژور سواره آمدند
چند سوار عرب الجزایری در جلو مارشال اسپ میتاختند مارشال اول جمیع صفوف سواره و پیاده
و توپخانه را بتعجیل تمام گردش کرده و بعد در وسط میدان ایستادند صاحب منصبان هم با مارشال
بودند هوا بسیار گرم بود سان شروع شد قریب پنجاه هزار نفر قشون از سواره و پیاده و توپخانه
بودند بنظم تمام و لباس خوب گذشته دستجات توپخانه که همه سواره بودند چابک و با نظم گذشتند
سواره ها اغلب زره پوش و بقول فرانسه با کوراسیه بودند سواره دراگون سبک هم چند فوجی بودند
جمعیت زیاد از حد بود بعد از تمام سان مارشال بجلو عمارت آمده سلامی داد و بعد برخاسته مراجعت
کردیم اگرچه اینده فعه هم کالسکه و جمعیت خیلی بود اما مراجعت مثل روز اسب دوانی نشد بسهولت
مراجعت کردیم رفتم دم پله عمارت الیزه زوجه مرشال از کالسکه درآورده روانه کردیم و خودمان
بعد بمنزل رفتیم شب را در خانه و قصر بازی لیکی که مال ملکه اسپانیول است موعود بشام بودیم سپهسالار
اعظم حاجی محسن خان معین الملک نظر آقا وزیر مختار حکیم الممالک بودند خانه الیزابل ملکه بسیار خوب و با
صفا است و خوش اسباب جمعیت زیادی از زن و مرد از خویشان و دوستان ملکه و از بزرگان
اسپانیول و غیره بودند که اسامی معارفشان از قرار تفصیل ذیل است شام بسیار خوبی خورده شد
ملکه طرف دست راست ما نشسته بود و خواهرش دست چپ خواهر ملکه بسیار لاغر و ضعیف بود
بعد از شام قدری گردش کردیم مردی پیانو زد و مردی دیگر آواز کرد یا آواز کرده خواند زنی هم قدری آواز
خواند بعد باز ساز زدند خانمها و مردها رقص کردند در حقیقت مجلس مالی شد بعد از رقص خیلی مفصل طول نکشید
بمنزل آمدیم فردا باید بعفونتین بلو برویم) اسامی معارف خویشان و دوستان ملکه اسپانیول از این قرار است

PRENCESE . DEBOURBON.

پرنس دوبوربون یکی از زنها بود خوشگل هم بود پرنس دوبوربن شوهرا و دوک دلاروشفوکو روزنش که از بنجای فرانسه هستند موسیو امیل دژیرارون که از روزنامه نویسهای معروف است پول دکاسیناک که آنهم روزنامه نویس معروف وخواهان سلطنت است اشخاص دیگر هم خیلی بودند روز جمعه نوزدهم بعد از نهار در ساعت سه بعد از ظهر سوار کالسکه شده سپهسالار اعظم هم تاکارلیون همراه آمدترن حاضر بود سوار شدیم سپهسالار برگشت عضدالملک وسایر پیشخدمتها در رکاب بودند صنیع الدوله دیروز برای مشخص کردن منزل از پیش رفته بود از پاریس باراه آهن دو ساعت ونیم راه است الی فونتن بلوراندیم صحرا سبز وخرم وپر گل وهمه جا آبادی وحاصل است اما هوا کرم بود رسیدیم بشهر (ملون) ملون شهر کوچکی است بسیار رودخانه سن تقریبا از وسط شهر میگذرد آنجا قدری ایستاده مسافرین پایین آمدند بعد رانده سه ساعت بغروب مانده وارد کارشدیم صنیع الدوله آمد کالسکه حاضر کرده بود با عضدالملک وکلونل نشسته راندیم الی مهمانخانه از کوچهای شهر وکوچه باغات وغیره گذشتیم مهمانخانه عمارت کوچک یا مزه ایست همش هوتل دفرانس است وهوتل دانگلتر ش هم میگویند یعنی مهمانخانه انگلیس وفرانسه این شهر شهری کوچک وجمعیتش قریب به نه هزار نفر است رودخانه وآبی ندارد مگر همان یک چشمه ایست که نیم سنگ آب کمتر دارد که از وسط دریاچه باغ عمارت دولتی از توی فواره میریزد درخانها هم چاه آب دارند که با تلمبه میکشند عمارتی از جنب عمارات دولتی را گرفته مدرسه توپخانه ومهندسی قرار داده اند چون مدرسه توپخانه سابقا در شهر متز بوده است بعد از متصرف شدن پروسها آن شهر را مدرسه را اینجا آورده اند خلاصه بعد از چند دقیقه گشت ونماز کردن سوار کالسکه شدیم که درجنگل گردش کنیم از شهر بسرعت بیرون رفته داخل خیابانهای جنگل شدیم خیابانهای زیاد دارد وجنگل سرو وکاج است اینجا شکارگاه قدیم پادشاهان فرانسه است وهمچنین پادشاهان جدیم در اینجا شکارها میکردند تا حالا شکارگاه های این جنگلها را سالی ده هزار تومان باجاره داده است که شکار را بحفظ ومراقبت زیاد میکنند ودر فصل شکار عموم مردم بلیت گرفته پول میدهند وشکار میکنند خود مارشال هم گاهی شکار میاید شکارش هم گفتند از قبیل مرال شوکا قرقاول خرگوش وروباه الیت خلاصه خیلی راه رفته تا رسیدیم بیک

METZE.

مهمانخانه کثیفی که یک دکان عصافروشی و اشیائیکه از چوب تراشیده و بشکل حیوانات وغیره ساخته
داشت آنجا پیاده شده یک عصائی خریدم با یک آلبوم کوچک از اشکال انشهر اینجا معبد فرانشارد
که این مهمانخانه هم بهمین اسم موسوم است قدری بالاتر رفته به معبد رسیدیم اما حالا قراول خانه
یکنفر سرباز زنگی آمد لباس سبکی و یک پیراهن در تن داشت یکنفر پیرزن هم که همش مدم بود و شغلش
نشان دادن امکنه قدیمهٔ این جنگل است و بسیار آرام و فصیح حرف میزد جلو افتاده مکانهارا نشان
میداد پیاده راه میرفتیم تا رسیدیم بسنگهای عجیب که در راه بود این زن پیر هرقدم که میرفت
میایستاد با کمال آرامی میگفت این سنگ بشکل استخوان کلهٔ آدمست خلقت خداست نه مخلوق
بعد رسیدیم بیک درخت بزرگ بلوط جنگلی باز پیرزن انجا ایستاد و بیان طولانی میکرد که این درخت
مادم فتوگه یکی از معشوقهای لوی پانزدهم بود بدست خودش کاشته است مغاره هم در اینجا بود باز
زن پیر در نزدیک مغاره یعنی شکاف سنگ میایستاد و بیانی میکرد که مثلاً فلان پادشاه با
رئیس یا معشوقه اش نزدیک این مغاره نشسته عشق بازی کرده اند باز میگذشتیم تا رسیدیم بجائیکه
قدری بلندی داشت و تخته سنگهای بزرگ در انجا خیلی بود و چشم انداز خوبی به جنگل و قدری از صحرا
وغیره داشت پیرزن اینجا دیگر از تفصیل دادن و بیان حالات قدیم داد مردی و مردانگی را داد
بطوریکه ما را ذله کرد سرباز را فرستادم که بدو و کالسکه هی ما را بیاور و در این نزدیکیها او رفت
و پیرزن متصل از راههای دیگر میرود و از دور فریاد میزند که بیائید اینجا با مغاره ها و آثار قدیم است
مثلاً یک تخته سنگی بود به تعجیل آمد گفت این تخته سنگ بقارچ میماند هوا هم گرم و پشه زیادی تو
جنگل بود تا کالسکه رسید سوار شده از دست بیانات مفصل پیرزن خلاص شدیم و قدری در
خیابان گردش کردیم نزدیک شهر توی جنگل میدان کاهیست مناره بسیار بلندی از سنگ از قدیم
ساخته اند که فرنگیان اسم این قسم مناره را ابلیسک میگویند خیابان طولانی باین میدان گاه سر
در میآورد معروف چنین است وقتی که لوی پانزدهم شاهزاده خانم لهستان را عروسی کرد عروس را
که اینجا آوردند پادشاه فرانسه تا این میل استقبال کرده بود اسم این شاهزاده خانم که ماریست

در یکطرف منار رکنده شده است سمت دیگر اسم ماری آنتوانت زن لوی شانزدهم است که جمهوریان این زن را کشتند طرف دیگر منار اسم ماری ترزا طریش است بعد رفتیم تا رسیدیم بباغ و قصر دولتی عجب باغ پیاده شده گردش کردیم باغ وسیع بسیار خوبیست گلکاریهای خوب و درختهای نارون دور تا دور باغ کاشته اند بسیار کهن است آبار کهای اشجار را طوری فنجی کرده و سرشاخها بهم آورده اند که طرفین درختها مثل دیوار سبز صاف هموار شده است بسیار خوب درست کرده اند تا کسی نه بیند نمیتواند یعنی چه مدیا چه مربع بزرگی در وسط باغ است فواره بزرگی در میان که همین آب که سابق نوشتم از این فواره میریزد بحوض آما حوض آبش لب بلب نیست بعد پله پله میخورد از دو طرف پائین میرود حوض دیگریست آما آبش ایستاده و بی صدا و بیحرکت مجسمه های مرمر در سر پله ها گذاشته اند بعد خیابان بسیار طولانیست که نشیمن چمن و طرفین را درختان قوی چکلی کاشته اند الی آخر خیابان یک دریاچه بسیار طولانی عریض ساخته اند که پیاده رفتن الی آخر دریاچه از بس راه طولانی و مسافت زیادی است بسیار صعوبت دارد و قدری گردش کرده آمدیم منزل بوی عطر گل بنفشه در باغ چنان پیچیده بود شنبه بیستم بعد از نهار رفتیم بمدرسه توپخانه ژنرال سالوسون که رئیس مدرسه و مرد پیر دانائیست آمده بود و هوتل با لوبل ژامن نایب او و نایب الحکومه شهر که همش بروست و رئیس احتساب و لاکرانژ من و ژنرال و عضد الملک قوی کالسکه نشسته رفتیم بمدرسه سه دو مرتبه دارد که شاگردهای توپخانه و مهندسین درس میخوانند معلمین چندین دارد و بخصوص زبان المان هم تحصیل میکنند در حقیقت این مدرسه محض دفاع و حمله توپخانه است در پیش هر شاگرد همان اشکال طلاع منصرفی پروس بود و همه را میکشید نداز دور یکنفر را میان این شاگردان دیدم بنظرم فرنگی نیامد ژاپونی بود گفتم ژاپونی بیا اینجا همه صاحب منصبان و شاگردان تعجب کردند که من چطور فهمیدم این یکنفر ژاپونیست یعنی این تعجب حضار از اینکه من این شاگرد ژاپونی را شناختم بجهة این بود که در میان دویست سیصد نفر شاگرد این مدرسه تنها همین یکنفر ژاپونی بود و لاغیر و او هم ملبس بلباس اهل فرانسه و سایر شاگردان بود خلاصه آمد صحبت شد چنان ترقی کرده است ژنرال و سایر بن چنان از عهان خواهر زاده محمد الدوله که در این مدرسه تحصیل کرده است تعریف و تمجید کردند

نقشه تا بیکه علیخان کشیده بود او رو مدد و یدم خواستند بمن بدهند گفتم نباید کار علیخان همین جا بگذارید بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم برای شلیک توپ خیلی راه رفته تا بیک بلندی جنگلی رسیدیم که چشم انداز خوبی داشت توپها را اینجا گذاشته بودند یعنی نه از برای امروز همیشه مکان تیراندازی شاگردان اینجاست ده بیست عراده توپ صحرائی و قلعه و توپهای مختلف بود توپها را بیک نقطه نشانه رفته بودند که تقریباً هفت هزار ذرع مسافت داشت انداختند همه گلولها بهمان مکان میافتاد دو می ترکید گلوله توپها خیلی مسافت را میزد تیراندازی زیادی شد بعد برگشتیم تماشای عمارت قدیم دولتی سرایدار باشی این عمارت که همش پر بود جلو افتاده همه اطاقها و طالار بار اگردش کردیم خیلی طولانی عمارتیست و بسیار قدیم است همه اسباب و مبل از صندلی و پرده و میز و اشکال و غیره از قدیم و تاریخی است مثلاً در اطاق کوچکی که متعلق بناپلیون اوّل بوده همان میزی که در روی آن از سلطنت استعفا کرده بود دیده شد میز مدوّر متوسطی است از چوب که میز قدری کج شده تاریخ روز استعفای ناپلیون را که در زیر آن روی صفحه کوچک آهنی کنده اند پیدا میشود و با نه که میز بلند میشود تاریخ پنهان میکرد مثلاً تخت خواب فلان ملکه با اطاق برک آن بعینها با همان پارچه ها و همان حالت گذاشته شده است سرایدار باشی میگفت وقتیکه بزو سها آمدند همه اسباب این عمارت را من جمع کرده در زیر زمینها و جاهای دیگر پنهان کردم چیزی نبردند خلاصه همه عمارات را گشتم کالری درازی بود یعنی عمارت طولانی که کتابخانه بود و کتب زیادی در پشت آینه ها و وسط دالان روی زمین که آنهم توی محفظه ها بود گذاشته بودند اما در کتابخانه بسته بود و کتابدار آنجا نبود یک زره و شمشیری دیده شد که پشت زره سوراخ شده بود و شمشیر از زره آویزان بود در روی یک چوبی که پوشانده بودند باو و این کلمات را بزبان فرانسه زیر آن نوشته بودند که ترجمه اش اینست) این زره و این قداره مال مارکی دمنال دچی است که بحکم ملکه سوید کریستین نام کشته شد تاریخ مسیحی مطابق هجری دویست و سی و یکسال قبل از این است)

Epée et cotte de mailles, dite cotte secrète, que portait le Marquis

de Monaldeschi, assassiné par ordre de la Reine Christine de Suède. 1657. —

کیفیت این زره و تفصیل اینست که این شخص معشوق ملکه بوده است ملکه بدین پادشاهان فرانسه آمده بوده است باین عمارت درهمین جا این مرد با زن دیگر عشقبازی کرده ملکه فهمیده و بدش آمده است تحریک کرده و خفیه رسانده بود شب او را در تحتانی همین عمارت از نشیمنش خنجر زده کشته بود و چون این قتل در این عمارت اتفاق افتاده است برای یادگار این زره و شمشیر را اینجا گذاشته اند بعد رفتیم منزل یکشنبه بیست و یکم رفتیم پاریس در ساعت دو بعد از ظهر همه رفتند بگار ما سوار کالسکه شدیم یک شنبه ۲۱ قدری در جنبا بانها گشتیم هوا گرم بود بعد رفتیم باغ انگلیسی عمارت یعنی باغیکه بوضع انگلیسی ساخته شده است وقتی گذرانیده و گردشی کردیم تا وقت حرکت کالسکه بگار رسید آنوقت بگار رفته باز بعد از نیمساعت معطلی حرکت کردیم باران شدیدی آمد یکساعت و نیم تقریبا طول کشید تا بگار پاریس رسیدیم بعد بکالسکه نشسته بهوتل رفتیم سپهسالار اعظم هم بود روز دیگر بعد از باغ وحش رفتیم هوای مواد بولون خیلی گرم بود پیاده هم راه زیادی رفته عرق کردم قدری بد گذشت حیوانائیکه دیده شد ندارد قبیل مرغهای الوان و میمونهای نوع نوع و سگهای مختلف و فیل و زرافه و مرال و شتر مرغ بود ندبجز سباع همه جور حیوانی در انجا دیده شد چون هوا گرم بود جزئی تماشائی کرده زود معاودت بمنزل نمودیم در برگشتن از میان پارک منو که چمن خوب و گل کاری و سایه مرغوبی دارد عبور کردیم آبشار کوچک مصنوعی ساخته اند آب کمی از کوه مصنوعی پائین میریزد پیاده شده قدری بانجا تماشا کردم فواره داشت که هوایش خنک بود بعد از تماشا بمنزل معاودت کردم در فوتن بلو یک شبی تماشاخانه رفتم تماشاخانه بسیار کوچک و کم بود بازی نی نیش را که مثل بازیهای مقلدین طهران همپزه بود در میاورند هوتل دوبل یعنی دارالحکومه پاریس را که کمونها آتش زده بودند تعمیر میکنند و مجددا میسازند روزی بهوتل دیو که مریضخانه بزرگیست رفتیم سیصد الی چهارصد نفر مریض را در انجا معالجه میکردند این مریضخانه بالمره خراب شده بود تازه ساخته اند پیش

کل مریضخانه های پاریس که موسیو مرن نام داشت انجا بود پس ازان بمدرسه کور ها رفتیم موسیو پراس که رئیس
انجا بود همه جا را نشان داد بسیار مدرسه خوبیست یکصد و نفر کور های جوان از زن و مرد در آن مدرسه
تحصیل مینمایند عمده صنعت آنها ساز و آواز است همگی جمع شدند چهار پنج زدند و آواز خواندند پیانو زدند
و خوب زدند بعد اطاقها را گردش کردم هر کوری اطاقی دارد و در اطاقی یک دستگاه پیانو بود و اغلبی هم صنعت
جوراب بافی و لباس بافی و غیره میاموزند از کارشان چند وصله بیاد کار گرفتم یک نوع الفبا
برای آنها اختراع کرده و چاپ زده اند که غرابت دارد حروف روی کاغذ برجسته میشود که عدد حروف
کلمات است کور دست روی آنها مالیده هر کتابی باشد در حال خوبی میخواند امروز گفتند میرزا کریمخان
سابق سرتیپ فوج فیروزکوهی بپاریس آمده است سپهسالار اعظم گفت من اذن داده بودم که برای معالجه خودش
اینجا بیاید خلاصه اطفال پاریس از طفل شیرخواره الی ده ساله و دوازده ساله را مادر باو دایه نشان بسیار
پاک و تمیز و خوب نگاه میدارند که مایه حیرت و تعجبست که طفل و بچه اینقدر پاپاکیزه و با تمیز و با ادب
و خوش لباس و خوش همه چیز باشند خیلی در نیفقره اهتمام دارند و بعد از انکه بحد تمیز و تربیت و لیاقت
و آموختن چیزی رسیدند چه طور فورا مواظب تعلیم آنها هستند از هر علم و صنعت در پارک هست و دد
چمنها و سایهای درختهای بوا و بولون و بوت و شوموون و فن و جاهای دیگر که پدر ها و مادر های
اطفال و کالسکه زنها و مرد ها در انجا با نها گردش میکنند و پس از خستگی که روی صندلی یا نیم کنی چوبی می نشینند
شغل مرد ها این است که فورا یا روزنامه میخوانند یا با همکاران خود صحبت میدارند و شغل زنها اینکه برای
تفنن مشغول دوختن چیزی شده و با زنهای دیگر صحبت میکنند و اطفالشان در کمال خوشگلی و مزه و قشنگی
در روی چمنها و زیر سایه درختها با همدیگر متصلا مشغول بازی هستند و دایها و پرستاران آنها هم کمال مواظبت
دارند بعضی کالسکهای کوچک دارند که دایها اطفال را در ان نشانده میرانند بعضی دیگر از بچها کل بازی
و آب بازی میکنند اما با کمال نظافت و پاکیزگی که موجب حیرت میشود بعضی حلقه های بزرگ بدور
چوبی دارند که غلط میدهند و عقب آن میدوند در باغ وحش اسبهای خیلی کوچک دیدم که از شتر تا
آورده اند بعضی در کوچکی بقدر یک گوسفند و بعضی دیگر از اینها قدری بزرگتر هستند که میتوان سوار آنها

شده و جائی ساخته اند متقف و نیمش را یک ریخته اند بجای سوراخ این اسبها شده و در انجا میدوانند و تعلیم میدهند شخصی ایستاده مواظب تعلیم است در این روزها باز رفتیم به اکسپوزیسیون از در تروکادرو اول رفتیم تا بالا بزرگ کوشکی که سازمیزنند الی حال ندیده بودم در اول تروکادرو ساخته اند که ابشار بزرگ از زیر این تالار میگذرد از اتفاق امروز هم مجلس ساز بود رفتم در آنجا نشستم جمعیت زیادی بود یکدسته سازنده روبرو نشسته بودند بسیار خوب زدند عمارت و تالار سرپوشیده بسیار بزرگ مزین بنقش عالی از آهن و چوب ساخته اند و روی ازاره کاری و نقاشی وغیره کرده خیلی قشنگ ساخته اند وضع و طرز نوشتن بخوان وصف و بیان کرد صدای موزیک و ساز که توی این عمارت وگنبد می پیچد بسیار خوب عالمی دارد هفته سه روز در اینجا کونسر میدهند اما هنوز ارغنون بزرگ تمام نشده است روبرو و پشت سر سازندها پرده جلو آن کشیده بودند پانزده روز دیگر تمام میشود بعد از دو مجلس ساز برخاسته رفتم آکاریوم یعنی جای ماهیها بیشتر از سه چهار نوع ماهی ندیدم قزل آلا ماهی بزرگ سفید مارماهیان که میخورند ماهیهای ریزه توی حوضها مارماهی چون هوا بسیار گرم بود دیگر بسیار جاها را نگشته سوار کالسکه شده رفتم بواد بولون خیلی گشته تا ابشار بزرگ رفته بعد مراجعت بمنزل کردیم امروز سینه ام درد میکرد صدا کرفته صرفه میکردم چون هوا بسیار گرم است عرق میکنم و بعد باد بسینه خورده سرما میخورد قبل از رفتن بماهی خانه دالان اسباب قدیمه را کردش کردم از اسباب ساخته و نساخته و مجسمه و سکه های قدیم وغیره وغیره از هر قسم زیاده از حد برای تماشا گذاشته بودند (روزی رفتم بسن ژرمن که باراه آهن یکساعت بلکه کمتر راه است و با کالسکه اسبی دو ساعت و نیم و با کشتی بخار کوچک از زیر و خانه سن در وقت رفتن چون جریان آب با نظرف است در سه ساعت و نیم و برگشتن برخلاف جریان است در چهار ساعت و این امتداد و بعد مسافت از راه آب نسبت براه کالسکه اسبی دو جهت دارد اولا چون راه رود خانه و قمر و مجرای آب پاپیچ است و خط مستقیم نیست راه دور میشود ثانیا از دو اکلوز که یعنی سد است باید گذشت تا در آن سد و در باز کنند و بندند نیمساعت طول دارد اما کالسکه اسبی در راه آهن بخط مستقیم میرود و این سد که اکلوز میگویند برای این ساخته

CLUSE

شده است که کشتی بزرگ بتواند در رود خانه سیر کند چون بعضی از جاهای رود خانه کود و سراشیب نیست این
سد با آبرا بالا آورده کشتی میگذرد و بستن و باز کردنش بدین تفصیل است از پاریس الی سن ژرمن در دو
مکان این اکلوز هست در محلی حریره کوچکی پیدا شده و آب دو شعبه میشود یکشعبه آن راسدی بسته اند
باین طور که طرفین انجارا یعنی این شعبه از رود را با سنگهای محکم ساخته اند عرضش هفت الی هشت ذرع و طولش
پانزده الی بیست ذرع و بسیار کوداست یعنی تا پانزده ذرع هم عمق دارد و در آهنی محکم در مدخل و مخرج سد
ساخته اند که با اسباب مکانیک که یکی دو نفر چرخ میدهند در سد بسته و باز میشود و اسباب دیگر هست
که آنرا هم چون چرخ میدهند آب میان سد کم یا زیاد میشود همیشه این دو در بسته است هر وقت کشتی
میرسد باید اول دری که آب رود خانه جاری و داخل میشود ببیان سد باز کنند تا کشتی داخل شد
فوراً در را می بندند آب سد یکم است یا زیاد باید طوری بشود که سطح آب قوی سد با آب پائین سد که
رود خانه زیر دست است مساوی باشد آنوقت چرخ را چاپیده در آنطرف باز میشود و کشتی میرود و همیشه
غواصهای چند با لباسهای کوه چوکه مداد پاک کن باشد و کلاههای عجیب که چشمها و کله از شیشه است
در کنار رود خانه و روی سد باحاضر هستند و زیر آب که میروند از بالا با اسبابیکه باز بسته بکوه چوا ست
هوای تازه در زیر آب بدهن غواص میرسانند که تا ده ساعت میتواند باکمال راحت زیر آب کار
کند یکی از ان غواصها را با همان لباس در سد آخر دیده کفتم رفت زیر آب خیلی تماشا داشت و در
رود خانه یک اسباب بسیار عجیب دیگر ساخته اند که در میان کشتی طولانی آن اسباب را قرار داده
و کشتی دیگری نزدیک بآن کشتی است که متصل یک سنگ ته رود خانه را در آورده و آن اسباب
بخودی خود بان کشتی دیگر میریزد و باین نحو رود خانه را کود و پاک میکنند که کشتی بآسانی عبور کند
و بامداد چرخ بخار این کار را میکنند امروز دو دستگاه ازین را در رود خانه دیدم خلاصه سوار کالسکه
رفتیم با سکله که نزدیکتر بود پیاده شده بکشتی بخار کوچک دراز اندامی سوار شدیم اما چون هوا بسیار گرم
بود باطاق رفته در همان عرشه کشتی نشستیم بعضی از مشیخه متهاو ملترنین هم با کلنل و لامورل رئیس کشتیهای
بخار رود خانه سن بودند در ساعت دو بعد از ظهر حرکت کردیم از زیر پل نباکه در کسپونرسیون است

کذشتیم

St Denis

St Germain

کنشته همین طور میرفتیم و طرفین رودخانه را تماشا میکردیم از عمارات و مردمیکه در تردد بودند و بسیاری
از مردم برهنه شده توی آب رفته بودند گاهی هم کالسکه بخار میگذشت بهمه جهت خیلی تماشا داشت
تا از شهر بیرون رفتیم در خارج دهات و آبادیهای باصفا و خانها و عمارات ییلاقی و باغها و باغهای خوب
قشنگ ملاحظه شد دیگر کارخانجات زیاد از روغن کبری و صابون پزی وغیره در کنار رودخانه بنا
کرده اند که دود شان عابر و مسافر را قدری اذیت میکند تا رسیدیم بسد اول که در نزدیکیهای سنت دنی
بسته اند عمله در بازکن حاضر بودند پانزده دقیقه طول کشید تا رد شدیم راه زیادی طی کرده تا به بوژی دال
که قصبه ایست معتبر و جنگل و آبادی خوبی دارد رسیدیم و قدری از بوژی دال گذشته بسد ثانی رسیدیم اینجا
عمله در بازکن حاضر نبودند چون هوا گرم بود و بغروب هم چیزی نمانده بود قدری ایستاده خواستیم معاودت
بپاریس کنیم کلنل و رئیس کشتیها گفتند بقدر ده دقیقه صبر کنید باز میشود و خودشان پائین رفته فوراً رفتند
از عقب آچاردار وغیره و بفاصله ده دقیقه عمله در بازکن را حاضر کردند یک کشتی بخار هم چند ساعت بود
که تا حال بچاره قوی سد در میانه دو در بسته مانده بود بطور حبس آمدن ما اسباب خلاصی آنهم شد اول
آن کشتی با کمال عجله و شعف بیرون آمده رفت بعد ما داخل سد شدیم در را بسته آب را کم کردند اما اول
خیلی کم کردند کشتی نه نشست تکان بکل فرو رفت عمله جات جمع شده با هزار زحمت بالا کشیدند یعنی آب را
زیاد کردند و ورزدند تا از کل در آمد و کشتی را عبور دادند قدری دیگر که راه طی شد به سنت ژرمن
رسیدیم از کشتی پائین آمده کالسکه ما اینجا حاضر بود سوار شده از توی قصبه و آبادی بطرف بالا رفتیم این
قصبه و آبادی در روی تپه مرتفعی افتاده است که از پائین الی بالا یکسر آبادیست و کالسکه برحمت
بالا میرود تا رسیدیم بر تراس سنت ژرمن یعنی مهتابی و غلام گردش انجا که شخص میرسد عالمی می بیند
ورای این عالم یک چشم انداز غریبی دارد که در هیچ نقطه و هیچ مکان دیده نشده بود و نخواهد شد یکطرف
چشم انداز است یکطرف خیابان وسیع طولانی که بقدر دو فرسنگ است و طرفین خیابان درخت
تیلول که شبیه بنارون است اما گلهای کوچک زرد بسیار معطری دارد یعنی چنان معطر است که کل
فضای صحرا را معطر کرده است در جنگلهای ایران هم ازین درخت هست و دیده شده است برگهای

این درختان قدی را چنان قیچی کرده که مثل یک دیوار سبزی ساخته اند تا چشم کار میکند همین طور درخت است که مثل دیوار کشیده شده و طرف چشم انداز تمام صحرا و آبادیهای اطراف پاریس و خود شهر پاریس و زراعتها و چمنها پیداست منظره غریبی دارد ناپلیون بناپارت خیلی باینجا میآمده و بنها میمانده و عیشها میکرده است اما آنوقت نگفتند خیلی بهتر و با صفاتر از حالا بوده است همیشه خیابانها را آب پاشی میکرده اند و خیابانها و چمنهای اطراف خیابان سبزتر و بهتر بوده است حالا خیابانش کمی گرد و خاک داشت قدری در خیابانها و غیره گشته مراجعت بپاریس کردیم از پل رود خانه سن گذشته آنطرف پل آبادی و باغات لوپک است بعد از لوپک جنگل و خیابانهای وزینه بعد از آن نان تر بعد از آن شاله توری بعد آسنی ارس بعد کلیشی بعد نوئی تا داخل شهر میشود بازار عجیبی در کوچه نوعی ساخته اند موقتاً برای همین عید یکه دارند دو طرف خیابان را دکان از چوب و چادر و غیره ساخته اند بقدر یک فرسنگ طول دارد و در طرفین انواع و اقسام اسباب بازی و قمار و انواع تماشاخانها و اقسام چرخها که آدمها از زن و مرد و بچه و بزرگ روی اسبهای مقوائی سوار شده بقدر یک عمارت بزرگ و ابنیه ایست که شخصی آن اسباب را کان داده میکرداند موزیک بسیار خوبی با آواز بلند زده میشود و اینها یکه سوار اسب و غیره هستند در کمال سرعت چرخ میخورند و همچنین انواع تابها که زن و مرد نشسته با هم تاب میخورند و در ضمن هیچ و تاب انواع و اقسام کلوله بازیها میکنند و دیگر انواع بازیهای مختلفه متفرقه که مثلاً یک مجموعه پر از ظروف چینی و غیره که طبق کشتیهای طهران نمیتوانند بردارند جلو دکان است یک حلقه بآن مجموعه میدهند بنا میکنند دور کشتن اگر بدست و حرکت فلان بشقاب چرخ خورد برده و اگر کمتر شده باخته است آنقدر اسباب بازی در این خیابان و بازار بود که انسان متحیر میشد که چطور جمع اوری اینقدر بازیها و عیشها و لعبهای مختلفه را کرده اند و از نیمساعت بغروب مانده الی نصفه شب در اینجا مشغول لعب و لعب هستند انواع بازیها و کردشها و کارها و حرکات غریبه که در این بازار میکنند بحساب نمی آید از جمله دیدم جمعی در یک جعبه مانند چیزیکه از آهن ساخته و شش نفر در آن جا میکیرد نشسته اند و مثل کمان راه آهنی از هوا آویزان است آخر آهنی جائیست که این جعبه اندازه آنست زنی زیر جعبه

ایستاده است و اسبابی دارد که یکدفعه بواسطه آن اسباب ایمزدم را چرخ میدهد و دول میکنند در کمال سرعت میروند بآنطرف و باز برمیگردد بجای اول دوباره وضع دیگری آن صفحه اسباب را می پیچانند دفعه جعبه در کمال سرعت دور خودش میگردد و جمعی که در انجا هستند چرخ زنان میروند بآنطرف و باز همین طور می آیند بجای اول خلاصه باکالسکه آهسته آهسته میراندیم و تماشای طرفین بازار را میکردیم این بازار مسقف نیست خیابانیست بسیار طولانی اطرافش درخت سایه انداخته و طرفین خیابان این اوضاع است یکساعت از شب رفته بمنزل رسیدیم) ملکه اسپانیول دختر مون پانسیه پسر لوی فلیپ مرحوم پادشاه فرانسه که همشیره بود در اسپانیول در سن شانزده سالگی فوت شده اسباب افسوس همه مردم شده پنجاه بود که او را برای پادشاه اسپانیول که پسر خاله همین دختر باشد عروسی کرده بودند پادشاه هم بیست سال دارد که پسر همین ایزابل ملکه سابق اسپانیول است که پیش نوشتم در خانه او بشام موعود بودیم چند روزی تب کرده و حصبه گرفته مرده است تلگرافی از امین حضور رسیده است از جاجی رحمان که باکمال مشقت از دریا گذشته وارد انجا شده است نوشتیم بیاید ولی با این زحمت و مشقت پاریس را هم ندیده کمالی است در پاریس از اهل لهستان که در معالجه امراض چشم بسیار قابل است و میرزا علی حکیم یکسال در پیش انشیخص در سن حکمت کمالی خوانده است یکروز احضار شد مردیست کوتاه قد کوسج و مو زرد و کبود و چشم چشم ما را دید الحمد لله تعالی چشم ما علی الدوام محض نشان دادن بود امیرزا علی بسیار تعریف کرد و میگفت حکیم چشم بهتر از او نمیشود همش گالشو و سگی یکروز در ثمانی برسنت ژرمن رفتیم باراه آهن مغربی ناصر الملک را پیش فرستادیم یکشب همانجا بود برای تدارک نهار و تعیین هوتل یعنی مهمانخانه صبح زخاسته در ساعت ده که ده ساعت قبل از ظهر بود رفتیم به گار سنت ژرمن گار توی شهر است نیمساعت قبل از وقت حرکت ترن رفته بودیم لهذا قدری در تالار گار نشستیم هر ده ساعت کالسکه بخار از این کار میرود و میآید راه آهن بوزسایل و سنت ژرمن و هر یک از اماکن مغربی شهر پاریس از این کار است متصل صدای صوت راه آهن است که بگوش میرسد هنگامه ایست خلاصه وقت حرکت رسید سوار شدیم مسافر زیادی هم در این ترن و کالسکه های عقب و جلو بودند که در دو ساعت عرض راه

Pavillon de Louis XIV de Henri IV

وغیره پیاده میشدند در سه ربع ساعت بسمت ژرمن رسیدیم راه آهن در این عرض راه از سه مکان زیر زمین متسقف میگذرد اول در میان خود شهر پاریس است که در بالا عمارات عالی ساخته اند یعنی خانهای مردم اهل شهر است و از زیر کالسکه نجار میگذرد و بعد باز در شهر پاریس از زیر پل آهنی بسیار عریضی می گذرد که روی پل کوچه و معبر عام است بعد نزدیک سمت ژرمن باز از زیر طاقی میگذرد و لی طول ندارد و چندان تاریک نیست بعد از انکه میخواهد داخل کار سمت ژرمن بشود از زیر کوهی یعنی تپه بزرگی که سوراخ کرده اند و خیلی تاریک و مهیب است میگذرد دو دقیقه هم طول میکشد تا منجلی و روشن بشود و از زیر کوه در آید خلاصه از پاریس الی سمت ژرمن این دو بات هم عبور میشود اول باتینیول دوم آنیر سیوم کولومب چهارم نانتر پنجم رئول ششم شالو هفتم وزینه هشتم لوپک ناصر الملک در کار بود کار سرش باز است چون زمین را خیلی کوه کرده و راه آهن ساخته اند طرفین کوچه دیوار سنگی بلند و کوچه خفه و تنگ است پیاده شده راه زیادی پیاده سر بالا رفته تا بسطح زمین رسیدیم کالسکه حاضر بود سوار شده بمهمانخانه پاوبون دو بازی کاتر رفتیم در زیر زمین مهمانخانه لوی چهار دهم پادشاه بزرگ معروف فرانسه است مهمانخانه عمارتیست بسیار عالی و قشنگ چشم انداز بشهر و جلگه پاریس و رودخانه سن دارد که بوصف و تعریف نمی گنجد بسیار با تماشاست نهار صرف کرده بعد رفتیم بقصر کهنه اینجا که اسباب قدیمه در آنجا گذاشته اند موزه قدیم بسیار خوبیست زمین عمارت و موزه که همش برتر از است جلو افتاده اول در بر تپه پائین عمارت که محل اسلحه قدیمه عهد قیاصره روم و گولوای فرانسه بابود گردش کردیم انواع اسلحه قدیمه دیده شد از قبیل شمشیرهای بزرگ زلق نیزه که مخصوص شکافتن سپر است و تیر و کمان با اسباب چرخ این تیر و کمان که خیلی چیز عجیبی است و در قدیم بجای توپ این زمان بکار میرفته است و مثل توپ بنشانه قراول فته میانداخته اند نیزهای بسیار بزرگ و کلفت با پیکانهای کلفت تیر را میگذارند میان نصفه لوله چوبی سر تیر رو به نشانه و ته تیر در زه کلفت بعد اسباب را چرخ داده بزه را اسباب زه کشیده میشود تا هر قدر بخواهند بعد اسباب دیگریست که تا حرکت داده رها میشود با کمال سرعت

و بهتر

دراست آمده بنشانه میخورد چندین نشانه انداختیم بعد توی حیاط آمده زلفهارا بنشانه انداختیم انداختن زلق هم دوقسم است یکی باوستادی وقوت بازو دست مثل جریدانداختن دیگری با اسباب یعنی یک بندی از کتان در وسط زلق است آنرا با انگشت میگذارند و بزه آن بند میاندازند خیلی میرود و آسانست اما بی اعانت بند بقوت بازو وعلم اوستادی انداختن بسیار کم میرود چند زلق دادم فرنگیان انداختنرا بقوت بازو بسیار کم رفت یعنی منتها بیست قدم من بقوت وبازو انداختم الی یکصد قدم رفت ومتجاوز ازان هم انداختم بعد با بند کتان هم انداختم خیلی رفت البته اشخاصیکه قوت بازو دارند شاید زیاده تر و دورتر از آنچه من هم انداخته بودم بیندازند اما چون در ایران رسم است که مشق انداختن جریدی کنند که بزبان فرانسه ژاولت میگویند ومن خیلی مشق انداختن جریدکرده بودم باین جهت زلق هم که انداختم دورتر رفت زیادر رفتن زلق از قوت بازو نیست از علم است خلاصه بعد رفتیم بمزایت بالاخیلی اسباب کهنه قدیم که از زیر خاک درآورده یا پیدا کرده اند از عهد بسیار قدیم یعنی از قبل از طوفان نوح و بعد ازان مثلا وقتی که انسان هنوز آهن را نشناخته بود چه چیزاست تبر و تیشه و پیکان تیر و آنچه باید از آهن ساخته شود همه را از سنگ میساخته اند آن اسباب سنگی را از هر قسم یعنی کوچک و بزرگ بدست آورده گذاشته بودند وهمچنین ظروف و سکه باو اسلحه قدیم خیلی کهنه و چیزهای دیگر که نمیتوان شرح داد و بسیار با تماشاست از هر نوع و هر جور اسباب دیده شد حتی از کفش و کیوه تا کلاه خلاصه مال عهد قدیم خود مملکت فرانسه است و از سایر ممالک هم هست سر و شاخ مرال عجیبی دیدم که هیچ چنین چیزی نمیشود و حالا یقین است که چنین مرالی در هیچ نقطه روی زمین نیست و باید از حیوانات قبل از طوفان بوده باشد کله و استخوان سر مرال بدو بزرگی مرالهای نر بزرگ این عهد است اما دو شاخ عرضی دارد که در استخوان پهن وسطی شما جا که مثل مجموعه ایست چهار نفر آدم میتوانند بنشینند بعد قلاجهای بسیار بلند قوی از ان وسط برآمده است که فی الحقیقه این شاخ مرال را اگر من خود برای العین ندیده بودم بنشینند هرگز باور نمیکردم و فی الواقع جای کمال تعجب است و بنشینند باور نمیتوان کرد این مرال اگر زنده بود با این دو شاخ از هیچ دروازه بزرگی نمیتوانست داخل شود

Faucher

خلاصه عجایب زیاد بود بنای این قصر را فرانسوای اول پادشاه فرانسه کرده است یک برجی را هم که درگوشه این عمارت و جزء عمارت و همش لوور نژون است مدتی قبل از بنای این عمارت شارل نهم پادشاه فرانسه ساخته است کلیسای این عمارت را هم سنت لوئی بنا کرده است و بنای موزه اینجا از نتایج حیالات ناپلیون سیوم است که مدتها او فراهم آورده است و حالا هم سعی دارند که مشیر و کالا تمام کنند و ناپلیون سیوم نیز بخیال تعمیر انتقصر افتاد که حالا هم تعمیر می کنند بعد از گردش بیرون آمده سوار کالسکه شده در خیابانها و تراس بقرج و گردش کردیم یک شوکای بسیار خوبی توی جنگل از مسافت کمی دیده خیلی افسوس خوردم که تفنگ حاضر نبود بزنم جلو این تراس که شرحش را در سیاحت اول سنت ژرمن نوشته بودم سرتاسر مجسر آهن چدنی گذاشته اند که البته طول این مجسر همین سنگ بیشتر است خلاصه آمدیم براه آهن ترن حاضر بود نشسته مراجعت بپاریس کردیم شب را چون خسته بودم جائی نرفتم تربیت میمونها را در اینجا بسیار عجیب میکنند مثلا میمون بازصندلیهای کوچک بقدر اینکه میمون جا بگیرد ساخته و روی زمین است میزی هم در جلو صندلیست برای شام خوردن میمونهای کوچک بسیار قشنگ با مزه آمدند روی صندلیها با کمال ادب نشسته کاهی با کمال متانت چشمها را خیره میکردند مثل اینکه عزات کنند تنکها و کیلاسهای کوچک جلو میمونها شمعهای کوچک افروخته پیش هر میمون یک دستمال سفره کوچک گذاشته و یک دستمال سفید هم بسینه هر یک بسته میمون دیگر آش پزی و پیشخدمتی میکرد رخت آش پزی سفیدی پوشیده بود و سر دو پا مثل آدم راه میرفت آن شخص معلم تازیانه در دست داشت اشاره بمیمون آشپز میکرد و زبان فرانسه حرف میزد میمون فورا میرفت توی یک سوراخی که انجا غذا و اسباب بود تا معلم زنگ میزد فورا میمون یک سبد پر از میوه میاورد و خودش می نشست روی صندلی با او ستادش دست میداد پا میداد تعارف میکرد بعد آن میوه را معلم میبرد روی میز جلو هر میمون توی بشقابها قسمتشان را میکذاشت بدون اینکه زحمت بخورند با کمال ادب با تفاق هم آن میوه را میخوردند بعد از اتمام با دستمال دهنشان را پاک نموده باز چشمها را خمار و تغمز کرده تکیه به صندلی میدادند باز میمون آشپز میرفت سبد دیگر از شراب

میاورد خودش سر بطریرا باز کرده بمعلم میداد او برده با ستیکانهای کوچک میریخت میمونها در کمال معقولیت شرابرا میخوردند و دهنشانرا با دستمال پاک میکردند و همچنین الی آخر که یک مجلس شام بسیار با ادب با قاعدهٔ خوب میخوردند زیاده از حد تعجب داشت بعد ببند بازی میکردند از انسان بهتر بعد اسبهای چنلی کوچک بقدر کوسفند بزرگ آورده میمونها سوار شده اسب بازی و اسب دوانی میکردند بعد میمونی را تفنگ بدستش دادند بی گلوله سگ کوچکی را هم آموخته بودند نشانه گذاشته میمون سگ را زد و سگ فوراً خودش را بردن زد میمونها تابوت آورده سگ را بلند کرده توی تابوت گذاشته بردند و میمونها همه دست بسینه چپه میزدند رقص میکردند دیگر هرچه بتصور بیاید میکردند در فصل گرمای هوا در شهر پاریس چنلی سگ بار پیدا میشود چنانکه در همین روزها چند نفر را گرفته و مرده بودند معالجه هم میشود) یکروز رفتیم بسفارت خانه ایران نظر آقای وزیر مختار هم چند روز بود ناخوش بستری بود برخاسته راه رفت گلو درد شدیدی داشت که طبیب نشتر زده بود سفارتخانه عمارتی خوب و باغی کوچک دارد زن نظر آقا هم که از ارامنه ارومیه و خواهرزاده باباخان یاور است که در طهران دیده شد چهار پسر و یکدختر دارد پسر بزرگش بمدرسه رفته بود باقی انجا بودند که همه بسن چهار پنج سال و کمتر بودند از انجا به مگزنها یعنی دکاکین معتبر با پله رو پائل رفتیم این الملک و کولونل و غیره هم بودند دور همه دکاکین را کشته جواهر خریدیم جمعیت زیادی بود روزی هم به مگزن دولوور رفتیم سپهسالار اعظم بود اینجا چنلی تفصیل دارد چندین طبقه و چندین دالان است و هزاران پیچ و خم و اطاقها و طالار ها دارد که فوراً آدم نابلد گم میشود و همه پر از متاع و جنس است از هر قسم تالار های عالی با آئینه و چل چراغ و غیره دارد که مردم انجا نشسته صحبت میکنند و روزنامه میخوانند یک مهمانخانه هم دارد متصل بهمین اطاق و تالار و الاتهای مال التجاره در ان مهمانخانه هم دو تا تالار بسیار عالی بزرگ پر زینت دارد یکی برای صحبت و روزنامه خواندن و بستنی خوردن و سیگار کشیدن و در همین تالار پرده های صورت بسیار اعلی برای فروش گذاشته اند ماهی و شش پرده بسیار خوب انتخاب کرده خریدیم و تالار دیگری در جنب آنست که نفره خانه مهمانخانه است چهار صد نفر شام میخورند میز و صندلی و اسباب کارد و چنگال و

وغیره در کمال نظافت وخوبی حاضر کرده بودند برای شام مردم که این تالار وسفره لایق هر پادشاهی بود معامله وداد وستد در اینجا خیلی میشود بطوریکه همیشه در این بلکزن پنجهزار نفر راه میروند و هزار نفر میرزا و محاسب وعمله کار دارد بلکه میگفتند پنجهزار نفر است) دختر وخواهر مسیو طولوزان حکیم باشی بحضور آمدند خواهرش از زنهای تارک دنیا شده است زن حکیم طولوزان چون ناخوش بود بحضور نیامده بود پسر میرزا یوسفخان مستشار که حسین خان است در انگلیس بتحصیل علم طب کرده بسیار تعریف میکنند که حکیم خیلی خوبیست پانزده سال است کار میکند وحالا در پاریس مشغول تکمیل علم طب است بحضور آمد

صبح روز یکشنبه بیست وهشتم جمادی الاخری که آخر ماه ژوئن فرنگیهاست صبح که از خواب برخواستم هنگامه وهمهمه عجیبی در شهر بود چندین روز بود که در تدارک عید امروز وامشب بودند وکوچها وعمارات را بپرهای الوان هر دولت وهر علامت از دولت جمهوریا میزدند اسباب جشن وچراغانی وآتشبازی فراهم میآوردند ودرست میکردند وعادةً هم روزهای یکشنبه کل دکاکین وغیره بسته وعملجات و مردم مشغول گردش وعیش میشدند چنین عید وتدارک عیش بزرگ هم که ضمیمهٔ آن بشود دیگر معلوم است که احدی در شهر بجز عیش وگردش کاری دیگر نخواهد داشت کل کوچها وخیابانها از زن ومرد وکالسکه وسواره وپیاده مملو بود که راه بنود کسی تردد کند بخصوص کوچهای معروف مثل شانزالیزه وجنگل بوادبولون که اغلب اسباب آتشبازی وچراغان در بوادبولون فراهم بود دور دریاچها را همه چراغان کرده وپرق ودروازهای مصنوعی ساخته وزینت زیاد داده بودند کشتیهای بزرگ وکوچک زینت داده دسته خوانندها وسازندها وغیره میان آنها نشسته میزدند ومیخواندند تمام زنها لباسهای نو پوشیده وزینت زیاد نموده بودند وعموم مردم در هر نوع رفتار آزاد بودند یعنی اگر بخوانند ورقصند وهرکار بکنند بحثی نبود از سه ساعت بغروب مانده قدغن دولتی شده بود که از کوچها وخیابانهای بزرگ معروف کالسکه وعراده هیچ چیز نگذرد وسواره نروند مگر پیاده کرده گردش کنند اگر نمایی کالسکه رانی میشد قطعاً هزار نفر بیشتر تلف میشدند لیکن راه کالسکه را هم معین کرده بودند که از کوچهای دیگر که جمعیت نبود بروند با وجود اینها میگفتند باز چند نفری زیر عراده مانده تلف شده اند خلاصه از

بخودشان

جلو میدانگاه هوتل ها انواع و اقسام اشخاص میگذشتند جمعیت آنقدر بود که حساب نداشت و بی اختیار از این طرف و آنطرف میدوند و تجات زیاد از محلات شهر میآمدند و میگذشتند و بگردش میرفتند و عقب سر دستجات البته پنجهزار نفر از مردمان بیکار شهر از مرد و زن و بچه محض تماشا میدویدند و آن دسته جات باین وضع بودند چند علم در جلو و بیرقهای رنگارنگ آواز و تصنیف مرسیلز که آواز جمهوریست میخواندند و سایرین هم همه دست میزدند و همان آواز را میخواندند اغلب کلاههای کاغذی سرشان گذاشته و منکوله کلاه را یک فانوس آویزان کرده بودند که شب روشن کنند و یکدسته هم ساز و موزیک میزدند در جلو اینها البته صد دسته همین طور دیده شد که در همه شهر و خیابانها متفرق شده بودند و عقب سر اینها بقدر پنجهزار نفر میدویدند بالون زیاد هوا کرده بودند و گالسکه بزرگ که در حقیقت مخصوص چنین روزهای جشن است گالسکه نیست مثل یک کشتی بزرگست که عراده دارد و بچندین اسبهای نفیس کرده بسته بودند با گالسکه چیان خوش لباس و جلو اینها دسته از سواره نظام و موزیک در خود گالسکه اول هم یکدسته موزیکانچی نشانده بودند که موزیک میزدند و در گالسکه دوم یکدسته جوانهای آوازه خوان که آواز و تصنیف میخواندند عقب آنها هم سواره نظام و احتساب زیاد این دسته که وارد جلو مهمانخانه ماشد بطور ازدحام شد که جای وحشت بود که چندین نفر زیر دست و پا بمیرند قدری ایستادند و خواندند و رفتند همین طور یک محشری بود طرف عصری سوار گالسکه شده بگردش و تماشای شهر رفتیم از دم حوض پرون تر و گادروی اسپوریسیون گذشتیم یعنی از شانزالیزه وغیره رفتیم آنقدر جمعیت و ازدحام بود و گالسکه تردد میکرد و که حساب نداشت مردم کم کم جمع شده بسمت بوا بولون میرفتند که برای شب در انجا جا بگیرند و تا راه هست خودی برسانند من عزم باغ کرمخانه شهر پاریس نموده بدانسمت رفته پیاده شدم و قدری گردش کردم خلوت بود انواع کلهها و درختها اینجا بعد سوار شده رفتم بوا بولون الی دریاچها و خیابانها همه جا مشغول چیدن چراغ و آتشبازی و زینت دادن کشتیها وغیره بودند از حالا آنقدر جمعیت شده که راه عبور نیست و دقیقه بدقیقه هم زیادتر میشود من نخواستم بمنزل بروند که اینها مسدود نشود همین طور رفتیم تا بشانزالیزه رسیدیم

MARSEILLUISE.

درعرض راه هنگامه غریبی بود همه مردم یعنی اواسط الناس رعیت آواز میخواندند میرقصیدند میدویدند بزرگان ومعقولین شهرهم درکالسکه نشسته رفت وآمد میکردند همه کالسکه ها ازن ومرد پر بود اتا درخیابان شانزالیزه همه پیاده راه میرفتند عبور کالسکه قدغن بود مردم ازاعلی تا ادانی همه یکدسته کل مصنوعی بسینه زده بودند الواط شهر کلاههای کاغذی که بقدر خانو سهای بزرگ بود بسر گذاشته بودند و ترقه میانداختند غوغای غریبی بود باز حمت زیاد بمنزل رسیدیم میدانگاه پای هوتل بازار مردم پر بود یکدسته موزیکاچی زیر هوتل آمده مشغول نواختن شدند جمعیت زیادی شد خلاصه چند روز بود که مارشال ماکماهون خیال میکرد که شب آتشبازی وچراغان راهم ما وهم خود مارشال چطور باید تماشا کنیم وباوجود کثرت واز دحام مردم درکجا این کار ممکن میشود آخر الامر من خیالی کرده بکولونل ولامورل که مأمور حضور مابود گفتم بهترین اینست که ما ومارشال بالای آرک دتریومف که وسط شهراست واز بلندی آن همه شهر وچراغان وآتشبازیهای اطراف شهر ومردم پیدا هستند برویم مارشال ایخیال را پسندیده بنا شد شب را آنجا برویم نمیساعت از غروب گذشته مارشال به منزل ما آمدند باجنرال وزاک سوار کالسکه شده رفتیم سپهسالار اعظم وسایر همراهان نیز کلا آمدند راه حضور از کوچه که جمعیت نبود قرار دادیم ما ومارشال وسپهسالار اعظم وجنرال وزاک در یک کالسکه که از خود مارشال ماکماهون بود نشسته بودیم همینکه بزیر آرک تریومف رسیدیم تمام شهر از چراغهای گاز والکتریسیته برقی یکپارچه آتش شده بود از کالسکه پیاده شده زوجه ودختر مارشال نیز آمدند مارشال کان روبرهم رسید شروع بالا رفتن از پله ها نمودیم از پائین تا بالا سیصد وبیست وپنج پله میباشد پله ها کوچک وتنگ است ومتصل حی پچ برای انسان حالت دوار وسیر کجی میآورد هوا هم گرم وحبس است این راه بچاه شباهت دارد وبزحمت میتوان صعود نمود خلاصه بالا رفتیم هوای بالا بسیار سرد بود من سرداری خز پوشیدم مارشال ماکماهون وسایرین همه در اطاق طبقه پائین ماندند که قدری رفع خشکی نمایند چون چند دقیقه گذشت بالا آمدند چشم انداز وچراغان وآتشبازی وجمعیت وبیا هوی مردم وصدای آوازه خوانها وموزیک ودهل وغیره طوری

بود

Maréchal Canrobert

بود که چنین تماشائی در دنیا یقیناً وجود ندارد اصل مکانیت آرک تریومف طوریست که دوازده کوچه و خیابان بسیار معتبر پاریس منتهی بمیدان این بنا میشود و چهار اعضای این کوچها جمیعاً با جمعیت همان آنها طور عجیبی بنظر میآمدند خاصه از یکطرف خیابان وسیع شانزالیزه الی میدان پلاس دلاکونکرد و از طرف دیگر خیابان راه بواد بولون بالجمله اول از بواد بولون شروع بآتشبازی شد بعد آتشبازی مونت مرت وغیره الحق آتشبازی بسیار خوبی کردند و دسته جات آوازه خوانها با طبل و علم و موزیکان متصل دور آرک تریومف و خیابان در گردش بودند و مرسیلز میخواندند در سلطنت ناپلیون سیم قدغن شده بود که این تصنیف و آواز مرسیلز را نخوانند و هرکس میخواند حبس و تنبیه میشد خلاصه تقریباً دو ساعت بالای آرک مانده پیوسته راه میرفتیم و اطراف را تماشا میکردیم سپهسالار اعظم و همراهان هم بودند تا آتشبازیها تمام شد تا جمعیت واژدحام و دسته بندیها و هیاهو باز همان طور بحال خود بود بالاخره ما پائین آمده با مارشال ما کماهون در کالسکه نشسته بمنزل فیتم راه عبور ما از دم کلیسای سنت اکوستاکه ناپلیون سیوم ساخته است و از بولوار عثمان بود این عثمان در عهد ناپلیون سیم منصب بیکلربیکی گری شهر پاریس را داشته این کوچه و خیابان را او ساخته و باسم او نامیده میشود حالا هم هست و در مجلس وکلا وکالت جزیره کرس را دارد و از هواخواهان خانواده ناپلیون میباشد باری مارشال را وداع کرده ایشان از دم در هوتل گذشتند و ما بالا رفتیم هیاهوی مردم و صداهای مختلف تا طلوع آفتاب در کار بود مردم امشب و امروز شکایه کردند معلوم است یکشهر یکه پنجکرور مخلوق از غریب و بومی در آن جمع شده باشند خاصه وقتیکه عید بوده زن و مرد پیر و جوان بچه و رنگ مخلوط شده و درهم ریخته باشند چه میشود امروز که روز عید بود مجتمعه مرمری که بشکل خیالی جمهوری ساخته بودند جمهور طلبان برده در اسپوزیسیون نصب نموده و خطبه خواندند بعضی از وزرای دولت هم بودند اما مارشال ما کماهون نبوده است بالاخره از قراریکه تحقیق کردیم و معلوم شد که این چه عیدیست و از برای چه این روز را عید میگیرند گفتند عیدی باسم آخر ماه ژون تازه اختراع کرده اند که باین اسم عیشی بکنند و هم برای شان بازار اسپوزیسیون و تماشای غربا که در این شهر جمع شده اند از شاه و

Archduke Albert

وشاهزادگان وغیره بهرحال خیال خوبی بوده است وعیش وتماشای خوبی شد چند نفر از شاهزادگان مصری عموی خدیو مصر که از اولاد محمد علی پاشاست ویکی از رشیدوک آلبرت برادر امپراطور اطریش و دیگری پدر پادشاه پرتوغال روز دوشنبه بیست ونهم جمادی الثانی ابتدا با لیزه رفته با مارشال کمانهون وداع کرده از انجا بخانه والدهٔ پادشاه اسپانیول رفتیم چون عزادار بودند دیدن کردیم تا زیر پله استقبال کردند خود و بستگان و آدمهایشان همه سیاه پوشیده بودند رفتم بالا قدری صحبت شد مراجعت بمنزل کرده نهار خورده رفتیم که اکسپوزیسیون را هم وداع کرده از دم پائین طرف قهوه خانه دوال عبور کرده اول بمحل ماشینهای فرانسه رفتیم کارخانه کاغذسازی که کاغذ روزنامه وکتاب چاپ ساخته میشود دیده شد حقیقة خیلی عجیب بود شرح این کارخانه مفصل است مختصری از این است که یک کاغذ بسیار پست بدیر در کارخانه دیگر ساخته آورده در حوض اول این کارخانه میریزند با اسباب بخار آنرا بهم زده تا حل میشود بعد بواسطه لوله ها وغیره بحوضهای دیگر میرود و در هر حوضی صاف وبهتر میشود تا که اسباب باسباب میرود تا پائین کارخانه واز انجا کاغذ خشک بی عیب قطاعی شده بیرون می افتد طول حوض اول الی آخر اسباب آن بیست ارزده ذرع بلکه پانزده ذرع میشود از این جا گذشته خیلی گردش نمودیم عصر نزدیک بود ما هم خسته بودیم به ترو کادرو یعنی اینطرف رودخانه رفتیم دولت اسپانیول اطاق عزائی از بطری مشروبات ساخته بود خیلی تماشا داشت شبها و هزار بطری مشروبات الوان را که برای نمونه و فروش آورده تماماً از روی صنعت وعلم معماری و بنائی بوضع بسیار غریبی روی هم چیده اند سقف مقرنس و ستونها و در و دیوار همه از بطری پر است یعنی عمارتی ساخته است بسیار مفصل که سقف و پایه و ستون و در و منظر همه از بطریست که وقتی که بطریها را جمع کنند عمارت معدوم میشود خیلی چیز عجیبی است بعد از ترو کادرو بیرون آمدیم یک بالون بزرگ بشکل بطری با حمره ساخته و هوا کرده بودند و نه آنرا با طناب مثل بادبادک بسته و این بطری در وسط هوا قرار گرفته بود اما آدم در میانش نبود بعد از تماشا و گردش بمنزل مراجعت کردیم در پاریس حساب کردم در هر ساعتی از جلو هوتل منزل ما چهار صد کالسکه و عرابه بارکش و آهنی بوس که کالسکه کرایه بزرگیست

دو هزار

دواسب از اینکشد و بعد پنجاه نفر آدم سوار میشود میگذرد و این تردد در شبانه روز متصل است هوتل رزک خیلی خوبی امثال تازه ساخته اند مسمی بهوتل کونیتنان تال سابق این جای این هوتل عمارت دولتی وزارت مالیه بوده بعد از جنگ پروس اینجا را آتش زده بودند دولت فرنسیش را فروخته و حالا همانخانه خوبی ساخته اند موسیولیون وزیر مالیه حالیه فرانسه روزی بحضور آمد آدم قابلی است از وضع اخذ مالیات وغیره صحبت زیاد شد مثلاً هر کس خانه در شهر دارد بتفاوت از روی میزان وقاعده مقرره مالیات میدهد و بکذا از حیوانات هم علیحده مالیات میگیرند روز سه شنبه غره رجب امروز از پاریس بطرف ایران روانه میشویم در ساعت یک و نیم بعد از ظهر مارشال ماکماهون آمد با جنرال دیراک بکالسکه نشسته برای کارخوب بسمت استراسبورغ رانیم خیلی راه بود هنوز تمام پر قهائیکه برای عید دیروز زده بودند در هر کوچه و برزن بر پا بود در همه شهر پرچ بنظر میآمد از کوچه که میگذشتیم از جنرال دیراک پرسیدم اسم این بولوار دچه است گفت بون نوول معنی این کلمه خبر خوبست بفال نیک گرفتم خلاصه رفتیم تا بکار رسیدیم جمعیت زیادی از زن و مرد بمشایعت آمده اند پیاده شدیم مارشال ماکماهون و صاحب منصبان زیاد دند رفتیم توی واگون و با مارشال و سایرین وداع نمودیم ناصر الملک با ابوالقاسم خان نوه اش در اینجا متفکر ایستاده خیال دارد ابوالقاسمخان را ببرد بلندن برای تحصیل در مدرسه بگذارد و خود بجهة معالجه بآب کرم های فرانسه بیاید بعد عازم مکه معظمه گردد خلاصه او و بعض دیگر از ایرانیها مثل نظر آقا و زیبان خان وغیره هم ماندند و کالسکه مثل برق روبایران و وینه براه افتاد و همگی در آنی از نظر غایب شدند و ما باید مشهر سالسبرغ برویم با اینکه وسط سرطان است هنوز هیچ آثار تابستان پیدا نیست گندم هنوز سبز است جو قدری زرد شده است مثل اوائل بهار صحرا سبز و خرم و پر از اقسام گلهای لاله سرخ وغیره است زراعت و آبادی خاک فرانسه بیشتر از جاهای دیگر است از استراسبورغ شب عبور شد در شهر اولم که یکی از شهرهای المان و متعلق بمملکت باویراست توی واگون از خواب برخاستم کالسکه ها یکساعت آنجا ایستاده حاکم شهر و صاحب منصبان نظامی موقف آنجا توی واگون آمدند هم حاکم و رئیس اهرپاز هوی سرش سفید صاحب بنیه و بسیار آدم قابلی است این شهر دور

Bonne Nouvelle

خندق و قلعه مستحکم دارد علاوه بران در روی تپه بلندی هم که مشرف بشهر است بارقلعه معتبر دیگر دارد و قلاع کوچک و باستیانهای جوانب اطراف شهر بسیار است قشون این مملکت در تحت حکم اعلیحضرت امپراطور المانیا پادشاه این مملکت هم در حقیقت مطیع احکام امپراطور المان است این همان شهر است که ناپلیون اوّل محاصره نموده و ژنرال ماک سردار کل قشون اطریش را با سی هزار نفر قشون در قلعه محصور نموده مجبور بتسلیم شهر شد ند شب از شهر استود کار دپای تخت مملکت و تا مبرق گذشته رسیدیم بمونخ پای تخت باویا پادشاه اینجا بدریاچه کوستان سو میرفته است داخل کاربزرگ سقف تاریکی شدیم پیاده شده رفتیم در اطاق کار این شهر بسیار با صفاست کلیساهای بزرگ دارد و جنابانها و آبهای بسیار خوب بعد براه افتاده رفتیم تا بدریاچهای بزرگ با صفای بسیار وسیع طولانی رسیدیم اینجا باکم کم طرف دست راست کوههای بزرگ جبکلی برف دار دیده شد که از کوههای تیرول محسوب و همه سبز و خرم است حاصل اینجاها کلاً دیم است در ساعت شش بعد از ظهر وارد شهر سالسبورغ شدیم برادر اعلیحضرت امپراطور اطریش ارشیدوک ویکتور که از جانب اعلیحضرت امپراطور باستقبال آمده بود دم کار ایستاده بود با کنت دوگرانویل مهماندار که از اعاظم دربار امپراطور است و در سفر سابق هم مهماندار ما بود و صاحب منصبان دیگر یک فوج سرباز هم صف کشیده موزیک میزدند ای آخر صف سرباز رفتیم شاهزاده ها را برای شام فردا شب در خانه خودش دعوت کرده و وداع نموده بعمارت بیلاق خود رفت و ما هم بعمارت دولتی که سفر اول هم اینجا منزل داشتیم رفتیم از پاریس الی سالسبورغ مدت سیر هشت ساعت آمدیم در هر ساعت ده فرسنگ که مجموع دویست و چهل فرسنخ در بیست و چهار ساعت طی کردیم در سالسبورغ متصل باران میبارید روز پنجشنبه سیم امروز در اینجا توقف شد بعد از نهار سوار کالسکه شده رفتیم به هل برون سپهسالار اعظم و عضد الملک با ما بودند صبح باران شدید میبارید وقت سواری نشد و آسمان خیلی سرد است از کنار رودخانه سالسباخ که از توی شهر جاریست گذشتیم حقیقه جمیع محسنات رودخانه از زینت و صفا و جریان آب در این رودخانه جمع است طرفین سبز پر گل اصل رودخانه خیلی عریض و عمیق و آب بسرعتی میگذرد که مانع از عبور کشتی و غیره بر روی آن است

چند

Hultgard Bauere * Paris

چند پل آهنی بر روی رودخانه ساخته اند که از طرفین شهر عبور میشود حسن این رودخانه اینست که همه جا دست
باب میرسد پست و بلندی ندارد مثل نهر یست که از وسط باغ بگذرد و در این چند سال که این شهر رو بترقی
گذاشته مهمانخانه و مدرسه و خانهای ییلاقی خوب در کنار رودخانه بنا شده منبع این رودخانه کوههای
تیرول است و داخل رود و انوب میشود و بیست دقیقه طول کشید تا رسیدیم بپل برون پنجه منتها علی
در رکاب بودند سر چشمه و آبهارا فهمیم پیچ و بستهارا پیچانیده و حرکت داده فوارهای مصنوع جستن کرد علی
ترشد چیزیکه در سفر تا بحال ندیده بودیم این است که در یکی از چشمها میر سنگی ساخته اند بزرگ و دور
میر صندلیهای سنگی است صاحب خانه که صندلی علیحده دارد در گوشه میز تنها در بالادست می
نشیند جلو آن پیچ آبهارا قرار داده اند همین که مهمانها وارد میشوند عصرانه و چای بخورند
شخص که تنها عمل را میداند پیچ را حرکت میدهد یکبارا زیر مردی که روی صندلیها نشسته اند آب
زیاد فوران میکند از وسط صندلی که همه تر میشوند و میگریزند اسباب خنده است همه اوضاع این
باغ بطورهای مختلف همین قسم آب بازیهای مخفی است باران زیادی هم آمد بعد از گردش بمنزل رفته
در ساعت پنج بعد از ظهر سوار کالسکه شده بعمارت شاه زاده ارشیدوک ویکتوریا در الیزابت
امپراطور رفتیم برای شام سپهسالار اعظم و عضد الملک و جودان مخصوص و امین الملک و حاجی
شیخ محسن خان معین الملک هم بودند عمارت شاه زاده از شهر خارج است و همین عمارت ییلاقی
و عمارت کشتیهای سابق است که در سالسبورغ حکومت و ریاست داشته ده سال است که
امپراطور اطریش این باغ و عمارت را به برادرشان بخشیده اند اسم قصر و عمارت کلسهایم است
از عمارت تا اینجا نیمساعت کمتر راه بود در عرض راه از جاهای خوب با صفا گذشته تا اینجا
رسیدیم این قصر پارک و باغ بسیار خوبی دارد روی دست انداز جلو پله ها هر یک یک مرال سنگی
خوابیده ساخته اند شاخها اصل شاخ مرال است در سر تیزهای شاخها هر یک یک ستاره مطلا
نصب کرده اند نشان بخت و دولت آن کشیشان که در سابق اینجا سلطنت کرده اند شاخهای
مرال بوده که همین طور سر آن ستاره داشته باشد پله های زیاد میخورد تا بالا میرود قدری در مرتبه

Tyrol Arlberg Salzburg

پائین بجهت تماشا در اطاقها ایستادیم اطاق و عمارت بسیار ریست همه سفید کاری شاه زاده چینی کهنه زیادی
جمع کرده بدیوارهای اطاق نصب نموده و اهتمام کرده که چینیهای یکرنگ و همه یرنگ بنفش باشد
حتی بشقابهای چینی قدیم کار اصفهان عهد صفویه هم بود پرده های اطاق و روی نیمکتها و صندلیها هم همه
چیت برنگ چینیهاست همچنین شاه زاده انواع کلهارا هم بسیار طالب است توی اطاق کلهای
خوب معطر با نواع مختلف زیاد گذاشته بودند رفتیم مرتبه بالا برای صرف شام اطاقهای بالا هم بهمان طور
سفید کاری و چینیهای بنفش بدیوار بالنصب شده میز طولانی کوچکی برای پانزده نفر حاضر بود نشستیم
کلهائیکه روی میز شام چیده بودند همه گل یکجور صحرائی بود که در صحراهای ایران هم خیلی است رنگ
گل کاسنی و بنفش برنگ چینیها که بدیوار اطاق نصب است خلاصه چهار ماه است چون پدر شاه زاده
فوت شده با نیواسطه سر شام موزیکان نزدند شام بسیار خوبی صرف شد بعد از شام آمدیم باطاق
پائین قدری نشسته صحبت کردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تالار کنسرتی یعنی تالاریست که در
شهر نباشده است اینجا اعیان و اشراف در هر موقعی جمع شده ساز میزنند و میرقصند و آواز میخوانند
اهل شهر ما را آنان تالار دعوت کرده بودند از پل گذشته دم عمارت پیاده شدیم جمعیت زیادی در
کوچه و دم تالار بود کل معارف شهر هم از حاکم و زن حاکم و اعیان و زنهای آنها و دخترهایشان در اینجا
حاضر بودند چند پله بالا رفته روی صندلی نشستیم که مشرف بتالار بود یک مرتبه هم بالای تالار غلام
گردشی است که اینجا هم زنها و دخترها نشسته تماشا میکردند یکدسته موزیکانچی در جلو توی تالار که مرتبه
و پله ساخته اند ایستاده موزیکان میزدند بمناسبت که گذشت مردو زن بقاعده و رسم خودشان بر
خاسته برقص مشغول شدند بعد از اتمام مجلس حاکم شهر خانمهای معتبر شهر را معرفی کرده بمنزل معاودت
نمودیم روز جمعه چهارم باید بوینه برویم یکساعت از آفتاب گذشته حاضر و مستعد حرکت شده ولی
چون بمناسبت بوقت حرکت مانده بود پیاده با سپهسالار اعظم و عضدالملک و غیره کنار رودخانه
تفرجی کردیم کشتی دولتی مهمانداروسایر مسنه با هم بود خیلی رودخانه باصفاییست تا خیلی راه
رفته از کنه ایزابل امپراطریس گذشتیم که تازه ساخته اند هوتل دواطریش هم در همین کنه است آنطرف

رو دخانه در مقابل این هوتل مدرسهٔ هم تازه بنا کرده اند خلاصه وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده رفتیم بگار جمعیتی از موزیکان و فوج و مردم متفرقه بود و قدری در جلو صف نظامی راه رفتیم برادر امپراطور وداع کرده مرخص میرود به منشل که با کالسکه سه ساعت راه است خیلی بتعریف اسم بخاری میکنند که بسیار با صفا و خوش آب و هوا ست امپراطر بین و ولیعهد اطریش هم انجا هستند از وین با بخار راه آهن است که در هشت ساعت آمد و رفت میشود حکیم پولاک حکیم قدیمی ما هم در منشل بوده است امروز انجا آمده بود بحضور رسید قدری لاغر شده آثار زبان فارسی را با اینکه هیجده سال است از ایران آمده هیچ فراموش نکرده است خلاصه کالسکه بخار به راه افتاد تر تن مخصوص اعلیحضرت امپراطور است بسیار تر تن خوبیست همه اطاقها بهم راه دارند بر زمین نزدیک بسیار راحت و خیلی تند و بسرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ راه طی میکند تفصیل این راه در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ایم از همان راه در هشت ساعت الی وین رفتیم قریب هشتاد فرسنگ راه است دو ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم بمحل باغ بیس که در وسط راه است از این ایستایون که قدری گذشتیم رود دانوب دیده میشود و باز بعد از طی ده فرسنگی مفقود شد خلاصه رسیدیم بگار اعلیحضرت امپراطور و همه صاحب منصبان و غیره هم دم کار با لباس رسمی حاضر بودند پائین آمده با اعلیحضرت امپراطور با کمال خصوصیت و مهربانی مودت داده رسم تعارفات بجای آوردیم اعلیحضرت امپراطور معارف و اشخاص معتبر را معرفی کردند تا آخر صف نظام رفته بعد من باتفاق اعلیحضرت امپراطور در کالسکه روباز نشسته راندیم برای عمارت دولتی رسیدیم بکوچهائی که محلو از مرد و زن همه تعارف میکردند و ما جواب میدادیم تا رسیدیم بمیدانی که در جلو عمارتست در دو طرف میدان دو استاتو یعنی مجسمه سواره بزرگ که از چدن ریخته اند یکی آرشیدوک شارل است که در عهد ناپلیون اول امپراطور فرانسه سردار قشون نمسه بوده است دیگری پرنس اوژن دساوا که در جنگ با تارد مجارستان عثمانیها را شکست داده بود در ابتدای ۱۶۹۶ عیسوی خلاصه داخل دالان عمارت شده پیاده شدیم از پله بالا رفته داخل تالارها و اطاقها شدیم عمارتی بسیار بزرگ و عالی و اطاقهای و تالارهای بی‌شمار دارد اینعمارت را سلاطین قدیم اطریش بنا کرده اند

Comte de Gramville. Florence.

هرپادشاهی چیزی زیادکرده اند و برنبای سابق افزوده و وصل کرده است این است که خیلی طولانی و بزرگ شده است اهم عمارت پالیه و بورق است اطاقها سفید است و باچوبهای مطلا زینت داده اند و بهر اطاقی و تالاری یکرنگ پارچه چسبانده اند یعنی همان دیوار باسقف و ایزاره و بعضی حاشیه ها همان سفید و مطلای چوبیست و نیز و اسباب صندلی و مبل وغیره هم برنگ همان پارچه است که بدیوار چسبانده اند اشکال پرده کمتر دارد اما اشکالی که از سنگهای الوان در شهر فلورانس درست کرده اند زیادتست همه جا پارچوب دارد که بدیوارهای اطاقها آویخته اند صنعت ازین بهتر و قشنگ تر نمیشود چیزیست مثل جواهر خیلی ازین نوع کار بارادارند اعلیحضرت امپراطور هم درهمین عمارتست بعد از دقیقه مارفتیم ببازدید امپراطور از تالارها و اطاقهای بعد دگذشته تا رسیدیم باطاق مخصوص ایشان ما را استقبال کرده و رسم تعارف بجای آورده نشستیم سپهسالار اعظم هم بود نشست صحبت زیاد شد بعد برخاسته بمنزل خودمان آمدیم روز شنبه پنجم از عمارت بیرون رفته بعد از نهار در خود عمارت گردش و تماشا کرده رفتیم الی خزانه دولتی کنت دوگرانویل همانجا رکه خودش هم خزانه دار است و هم عمارات سپرده باوست حاضر بود و راهنمائی میکرد و چند نفر دیگر هم که هریک از اطاقهای جواهر و غیره سپرده بیکی از آنها بود حاضر بودند چند پله خورده در طبقه پائین عمارت خزانه و موزه بود اطاق باطاق گشتیم همه اشیاء نفیسه وغیره را از روی سلیقه پشت آینه ها گذاشته اند هریک در جای علیحده دارد که فعل است بعضی اشیاء را که درست و بدقت میخواستم تماشا و نگاه کنم خزانه دار کلید انداخته در را باز کرده تماشا میکردم و در همین عمارت از اسباب قدیمه مثل سکه های قدیم و اشیاء و آلات طلا و نقره وغیره و بعضی اسباب کهنه که از زیر زمین و جاهای دیگر درآورده اند و اسباب بشیم و ظروفیکه از سنگهای معدنی است که از بشیم نفیس تر و اعلی تر است و رنگ برنگ که درحقیقت مثل جواهر است خیلی است حتی یک شکول درویشی هم دیده شد دیگر یک دوات بزرگ از یکپارچه زمرد دیدم که حقیقةً چیز نفیسی بود و درمیان جواهرات دولتی که در وسط یک اطاق کوچکی است میز بزرگی که دورش آینه یکپارچه بود گذاشته بودند و میان آنرا بترکیب ترنج از مخمل سانسته جواهرات را دوران نصب کرده بودند

از پیرون چی داشت که وقتی می پچانند این جواهرات چرخ میخورد و خوب تماشا میدهد مروارید های درشت
بشیحی الماسهای خوب یاقوتهای ممتاز زمردکران بها اگرچه کم بود اما هرچه بود همه ممتاز و اعلی بود یکقطعه الماس
درشت زرد رنگی در سر یکی از آلات جواهر بود پنکانی وضع و این الماس تاریخی است و تفصیلش از این قرار است
وزن الماس یکصد و سی و سه قیراط مثلث است تراش هندیست این الماس اولاً مال تیمور پادشاه بود گرگان
فرانسه بوده در جنگ مرات در سنه هزار و چهار صد و هفتاد و شش مسیحی این الماس را گم کرده میگویند که یک
شخص دهاتی الماس را پیدا کرده بیک قران فروخت تا دست بدست بخانواده مسیس فولوراس رسید
وازو بماری تیرز ملکه نمسه رسید بتاج سلطنت خود نصب کرد خلاصه چیزهای نفیس خوب دیده شد بعد
از تماشای کامل معاودت کردیم در یکی از اطاقها یکساعت بزرگ مجلسی است که پرنس دوهس ر
ماری تیرز ملکه نمسه و فرانسوای اول شوهر ماری تیرز پیشکش کرده بود صنعت جنلی خوبی در بساعت بکار
برده اند کوک که میکنند با تانی تمام از یکطرف ماری تیرز با لباس سلطنتی بیرون آمده با دو نفر پیشخدمت
که تاج سلطنتی در دست دارند و از طرف دیگر فرانسوای اول شوهر ملکه میآید با یکنفر پیشخدمت که تاج
اورا در دست دارد کم کم اینها بهم نزدیک میشوند بعد شیطان از آسمان بالای سر اینها میاید که میخواهد
اینها را بدبخت کند یک ملک از بالا آمده با شمشیر شیطان را میکشد و دور میکند خودش هم میرود بعد
یک ملک دیگر پیدا میشود قلمی در دست دارد و بخط جلی مینویسد ماری تیرز و فرانسوا زنده باشند و کم کم
میرود بعد همان خط هم محقو میشود و پیشخدمتها هم را نو زمین زده تاج را عرضه میدارند دو ملک دیگر هم
باز آمده تاجی از برگ مورد و زیتون بر سر ملکه و شوهرش میگذارند بعد کم کم باز پس رفته پیشخدمتها
برمیخیزند و از نظر غایب میشوند بسیار خوب ساخته شده است صد سال بیشتر است که ساخته اند
در ساعت پنج بعد از ظهر اعلیحضرت امپراطور آمدند با تفاق رفیقم بتاری بزرگ که میز شام چیده بود
نشستیم دست چپ ما اعلیحضرت امپراطور نشستند و دست راست ما شاه زاده ارشدوک رودلف
ساکس پسر عموی اعلیحضرت امپراطور که در قشون صاحب منصب است بعد از ان پرنس دو و یمار از خانواده
سلطنت و زیر دست امپراطور پرنس برونزویک آلمان که در خدمت اعلیحضرت امپراطور است

بعد آرشیدوک لئوپولد پسر عموی دیگر اعلیحضرت امپراطور دیگر همه وزرای دربار از وزیر جنگ و داخله
و خزانه و علوم و نایب وزیر امور خارجه وغیره وغیره بودند سپهسالار اعظم و میرزا اکلم خان ناظم الملک و
وزیر مختار لندن که تازه از برلن بجهة کاری آمده و باز مراجعت به برلن میکند و حاجی محسن خان معین الملک
و عضد الملک و سایر پنجاه نفر متهما و ملتزمین باهم سر شام حاضر بودند که کلیة قریب بپنجاه نفر در سر سفره بودند
شام بسیار خوبی صرف شد حکیم الممالک پشت سر ما ایستاده بود برای خدمت بعد از شام باطاق دیگر
آمده همه صحبت میکردند یعنی هر کس با کسی من و اعلیحضرت امپراطور هم گاهی با این و گاهی با آن حرف میزدیم
تا قریب یکساعت با تفاق اعلیحضرت امپراطور بمنزل ایشان مراجعت کردند و بعد ما سوار شده بتماشاخانه رفتیم این
تماشاخانه را ده سال است که همین امپراطور بنا کرده اند تماشاخانه ایست بسیار قشنگ و خوب و عالی
اگرچه در این فصل بواسطه گرمی هوا علی الرسم باید بسته شود لکن علیحضرت امپراطور بیشی هزار تومان از خود دشان
انعاماً خرج میکنند و محض تشریفات و دیدن ما اهل تماشاخانه را نگاه داشته اند خلاصه نشستیم جمعیت زیادی
بود مجلسهای خوب آراسته و رقصهای بسیار خوب و تماشاهای عجیب دادند خیلی خوب و با تماشا بود
رقاصهای زیاد که همه زن و دختر های بسیار خوشگل خوش لباس بودند میرقصیدند موزیک و ساز این تماشاخانه
را هم بسیار خوب و خوش نوا ختند سپهسالار اعظم عضد الملک و اغلب پنجاه متهمای ما بودند و نفر از شاهزادگان
که سر شام بودند پیش ما نشسته بودند بعد از اتمام مجلس برخاسته بمنزل رفتیم هوای وینه خیلی خوب و خوش
سرد است در جلو خان عمارت مایک میدانیست که همان دو جبهه پر و نزکه پیش نوشتم نصب شده است
و باغچه بندی خوب از چمن و گل دارد و دروازه پستی هم دارد میدان مربع طولانیست محوطه آن در دارد
و در جنبین میدان در آخر هر طرف باغیست جنابانها دارد عصرها و شبها انجا موزیک میزنند دورش
محجر آهن است یعنی جز همین میدان جلو خان عمارت و عموم مردم اذن دارند که از دروازه داخل شده
صبحها و عصرها در انجا گردش کنند عصرها که همه زنها و بچها و غیره بگردش میآیند و سکها و توله های
گردش کنند کان توی چمنها میدوند و بازی میکنند خالی از تماشا نیست روز یکشنبه ۶ صبح بعد از
نهار چند شیشه عکس ما را همان عکاسی که سفر سابق هم در وینه عکس ما را انداخته بود در مرتبه بالای عمارت انداخت

بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بلوودر که از بناهای پرنس اوژن وساووا است خیلی راه بود با نجا رسیده پیاده شده رفتیم بالا عمارت کهنهٔ قدیمی است دو مرتبه پرده های نقاشی از عمل نقاشان قدیم و تازه از هر قسم و هر جور خیلی چیده و بدیوارها نصب کرده اند پرده های بسیار خوب دارد و جلو این عمارت از هر دو طرف باغ عامه است یکطرف حوض و دریاچه بزرگی دارد طرف دیگر هم حوض و فواره دارد با باغچهای سبز کلکاری با صفای خوب این عمارت قدری در بلندی ساخته شده است شهر در زیر دست عمارت با آن باغ و باغچها یک منظر بسیار خوبی دارد در معاودت پیاده از باغ جلو عمارت که سر از زیر است میز فتیم

دیر کنور یعنی رئیس است

جمعیت زیاده از حد از زن و مرد و بچه جمع شده الی عمارت آخر باغ که موزه و محل اسباب قدیمه است از سنگها و قبور مصریها و رومیها و چیزها و اشیاء مختلفه دیگر همراهی کردند داخل موزه شدیم دیر کنور موزه حاضر بود همه چیز با را نشان داد از سلحهٔ قدیمه هم خیلی بود این عمارت را هم پرنس اوژن وسیاوآ بنا کرده است که حالا موزه کرده و از زمان قبل اسباب گذاشته اند تا حالا مشغول بنای دو عمارت موزه بسیار عالی خوب در دست هستند که دو سال دیگر تمام خواهد شد خیال دارند که همه پرده های بلوودر و اسباب موزه این عمارت و سایر جاها هرچه هست بعد از اتمام موزه تازه با نجا برده و مرتباً بچینند خلاصه سوار کالسکه شده الی محل کنسولیسیون سابق که حالا کردش گاه عامه است شبیه بود بلوون پاریس رفتیم پر درد و ازدحام کم بود آن همچان و کثرت و ازدحامی که در پاریس هست اینجا نیست بعد از قدری کردش مراجعت بمنزل کرده شب را بار بتماشا خانه رفتیم امشب هم خیلی تماشاهای خوب دادند دوشنبه هفتم صبح حکیم طولوزان و نظر آقا و زمیا نخان از پاریس آمده بودند حکیم طولوزان بحضور آمد و بعد از نهار اشخاص مفصله به حضور رسیدند اول کشت زالوسکی که تازه بوزیر مختاری و اقامت دربار طهران از طرف دولت اطریش مامور و مقرر شده است نامه اعلیحضرت امپراطور اطریش را در خانه خود امپراطور بدست ما داد این هم امر عجیب تاریخی است و تازگی دارد بعد از ان بارون اوبرنی مستشار مخصوص امپراطور و قایم مقام وزارت خارجه منسه بعد از ان کنت بیلاندو زیر جنگ برای اسلحه وغیره خیلی صحبت شد بعد از ان بارون همفان و زیر مالیه بعد از ان موسیو نوویکوف ایلچی کبیر روس مقیم وینه بعد کنت دوبلگراد که رئیس اتاک بزرگست برای صحبت راه آهن حضار شده بود گفتگو شد آمد و رفت

اینها خیلی طول کشید بعد از ان قدری استراحت کرده سوار کالسکه شده بحمام رفتیم راه دور نی بود حمام خیلی خوبی است اما قدری کهنگی وارد از حمام در آمده مراجعت بمنزل کردیم) اسم کنسبه یکه از اکسپوزیسیون سابق در دینه مانده وخراب نشده است لارتوندا است اسم مقام ومحل سابق اکسپوزیسیون که حالا گردش گاه عامه است پراتر است) سه شنبه هشتم صبح بعد از نهار پرنس اولدین برگ که از شاه زادگان المان و با علیحضرت امپراطور روس منسوبست بحضور آمد میخواهد برود بآب وبشی بعد رفتیم به آرسنال یعنی جبه خانه و توپخانه از منزل تا انجا خیلی راه بود باران هم آمد در آرسنال خندق وخاکریزست و دروازه دارد اما توی شهر است از بناهای همین امپراطور است و بسیار بنای عالی خوبیست سه مرتبه است تالاری در وسط یعنی در مرتبه دوم است که سقف گنبدی مرتفع مدور دارد و پله های سنگی خوب ساخته اند تا بالا ستونها از سنگهای مرمر الوان است دیوار وغیره همه از سنگ است خیلی خوب و بازینت حجاری و بنائی کرده اند نمونه توپهای قدیم و جدید در اینجا چیده شده است بیرقهائیکه در جنگهای سابق از ایطالیا و پروس وعثمانی وغیره گرفته اند در زوایای تالار وغیره گذاشته جنبین تالار دالانهای طولانیست که تخته بندی کرده اند تفنگهای سربازیرا بترتیب ونظم در انجا چیده اند تفنگ زیادی از سیستم اختراعی خودشان که دُرندل میگویند بود توپ چدنی بلند قدی در اینجا دیدم که دویست وشصت سال قبل از این در ژاپون ساخته اند وازته پر میشود بعینه مثل توپهای جدید الاختراع فرنگستان معلوم میشود که این اختراع قدیما هم در افکار وادهان انسان بوده است تازگی ندارد بمرتبه سوم رفتیم عراده وقورخانه توپها را تخته بندی کرده روهم چیده بودند توپها همه اختراعی جدیدست اما لوله توپها انجا بود واز قراریکه گفتند در مکان دیگر انبار کرده اند ولی ما آن مکان را ندیدیم اسباب سب توپ کشی زیاد هم بود شخصی که توپ جدید برای اطریش اختراع کرده همش اُشاتیوس وجنرال است خودش هم حضور داشت توپها هم همه باسم خودش معروف ودوسوم است جنرال بارون پیلر هم که رئیس کل جبه خانهای اطریش است حضور داشت ومعرفی اسباب واماکن را میکرد ترکی عثمانی حرف میزد جنبیش تالار بزرگ وسط که سقف گنبدی دارد اطاقهای بزرگ طولانیست که اسباب بنوزه واسلحه قدیمه است از هر جور و هر قبیل و هر انسابی

نمره

نمره دارد و آن نمره راجع بشعبه است که در کتابی مخصوص ثبت مینمایند هر شبی را که سؤال میکردم کتاب در دست گرانویل بود و عرض میکرد بعد از این موزه ها منتهی بدالانهای طولانی میشود که محل اسباب دیگر و تفنگهای سرباز است یک مرتبه هم بالای این بودچون وقت رفتن بمدرسه شرقیه میگذشت دیگر بانجا نرفته باین آمده رفتیم بکارخانه جات توپ ریزی و توپ سوراخ کنی و گلوله ریزی که خیلی وسیع است و اسباب و آلات بخاری زیاد دارد اما عملیه هیچ کار نمیکرد مگر جزئی رئیس جبه خانه گفت عملیه جات تا چند وقت تعطیل دارند و کار نمی کنند از انجا رفتیم بمدرسه شرقیه راه دوری بود اما داخل شهر است باران هم میآمد سپهسالار اعظم وغیره هم از ملتزمین با بودند رسیدیم بمدرسه اطاق کوچکی بود دسی نفر شاگرد دارند که در انجا زبان عربی و فارسی و ترکی عثمانی و فرانسه و یونانی تحصیل میکنند از هر زبان هم معلم داشتند نشستیم اول یکنفر شاگرد دمنسه پیش آمد خطبه بزبان فارسی خواند و چند شعر از کمال اسمعیل بعد کتاب گلستان شیخ سعدی را شاگردان خواندند خوب میخواندند بعد در عربی و ترکی و غیره امتحان دادند اشخاصیکه حضور داشتند سپهسالار اعظم میو بارب رئیس مدرسه که خودش فارسی را بسیار خوب حرف میزند پله خاچکت معلم زبان ترکی دکتر وارمونت معلم زبان عربی عربی مثل اعراب بنی لام حرف میزد بارن ارتزی نایب اول وزارت خارجه بارون کالیچه نایب دوم وزارت خارجه بارون وین وابسته وزارت خارجه میونا ورنی مستشار وزارت خارجه سوداورک از وزارت خارجه بعد آمدیم منزل که یکساعت و نیم بغروب مانده بود باید در ساعت شش بعد از ظهر بقصر شمبرون برویم برحسب دعوت شام اعلیحضرت امپراطور حاضر حرکت شدیم که در این بین امین حضور رسید و بحضور آمد خیلی خوشوقت شدیم صحبت شد از دریای خزر خان و از راه مسکو و وارشوی آمده و در دریا بطوفان و کولاک شدید گرفتار شده است یکماه بیشتر است از طهران برون آمده است خلاصه بعد رفتیم بشمبرون سپهسالار اعظم و عضدالملک و سایر پیشخدمتها هم ملتزم بودند از دم عمارت ما الی دم عمارت شمبرون که متجاوز از نیم فرسنگ مسافت است دو صف زن و مرد برای تماشا ایستاده بودند چون عمارت شمبرون در بلندی واقع است همه جا سر بالا میرفتیم در انتهای شهر واقع ولی متصل بشهر است دیگر باغ و عمارت شمبرون محتاج بتعریف نیست همان است که در رزنامه سابق فرنگستان نوشته ام در نزدیکی عمارت شمبرون قدری از باران

خیابان کل شده بود بدم بقلعه عمارت که رسیدیم علیحضرت امپراطور استقبال کردند فوراً از کالسکه پائین آمدم ومتفقاً با لار فتیم در اطاق ارشدوک کلیوم رئیس توپخانه را امپراطور معرفی کردند این شاهزاده پسر ارشدوک شارل سپهسالار قدیم عهد فرانسوای اول است که معاصر با ناپلیون اول بود وجنگ زیاد با ناپلیون کرده است وبرادر بزرگش که حالا سپهسالار است ارشدوک آلبرت است که بپاریس رفته وحالا اینجا نیست خلاصه رفتیم سر میز شام خیلی جمعیت بود صحبت زیادی در سر شام شد بعد از شام قدری هم در تالار دیگر که همه جمع بودند مکث کرده بعضی از جزالهای اطریش معرفی حضور شدند با هم نظر آقا ایلخی مقیم پاریس وحکیم طولوزا از اینجهة امپراطور معرفی کردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم منزل یعنی اول رفتیم بفولکس گارتن که باغیست نزدیک عمارت قوی همین میدان که همه منتظر ما بودند جمعیت زیادی از زن ومرد بود موزیک خوب میزدند عمارت خوبی هم در اینجا دارد که قهوه خانه است وبستنی میدهند خیابان وگلکاریهای خوب دارد پیاده خیلی گشتیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم تماشاخانه سپهسالار اعظم وسایرین همه بودند بازی ورقصهای خوب کردند بعد از تمام برگشتیم منزل چهارشنبه ۹ صبح باراده آهن رفتیم بقصر لاکسامبورغ که در سفر اول فرنکستان منزل ما بود در سه ربع ساعت باینجا رسیدیم تازه درصحرا کندم را درو میکردند با اینکه فصل بهار گذشته ووسط تابستان بود باغچمن وگل وسبزه در طرفین راه زیاد بود خلاصه نهار را در همان اطاقی که سابقاً منزل ما بود صرف کردیم زیاده از حد شکرخدا را کردم که بعد از پنجسال بار سالما در این قصر وباغ آمده نهار خوردیم پیشخدمتها هم در رکاب آمده بودند بعد از نهار سوار کالسکه شده در باغ واطراف قدری گردش بعد بقایق نشسته مدتی هم در دریاچه تفرج وگردش شد پس از ان از قایق پیاده شده بجزیره ماری آن رفتیم کلاه فرنگی خوشوضع خوبی وسط جزیره است وصورت ماری آن وامپراطور فردینان اول را در پرده کشیده بدیوار اطاق کلاه فرنگی نصب کرده اند واین قصر را امپراطور فردینان برای زنش که ماری آن باشد بنا کرده است این فردینان عموی امپراطور حالیه است بعد از دوازده سال سلطنت استعفا کرده سلطنت را به برادر این امپراطور تفویض وواگذار کرد او هم بنوبه خود سلطنت وامپراطوری را به برادر این امپراطور تفویض وواگذار کرد او هم بنوبه خود

بپسرش که همین امپراطور باشد تعلق یافت خواهر امپراطور فردینان هم الی دو سال قبل از این حیات داشت و در شهر پراک که یکی از شهرهای نمسه است متوطن بود تا در همانجا هم فوت شد دولت تشخصی زیاد داشت همه را با امپراطور عالیه بخشید مادری آن که این قصر با هم او ساخته شده است الحال زنده است در شهر پراک و بقتاد و پنجسال دارد از شاه زادگان سردارهای ایطالیاست خلاصه بعد برگشته باز سوار قایق شده بقصر کهنه فرازاس بوک که بقصر شوالیه ها معروفست رفتیم تفصیل این قصر را که بعمارات و حجاریها و نقلها و افسانهای الف لیله شبیه است در روزنامه سفر سابق نوشته ام دیگر در اینجا لازم نیست شرح بدهم همه مراتب تحتانی و فوقانی را گشته پائین آمدیم سوار قایق شده از دریاچه گذشتیم زن و مرد زیادی از هر قبیل تماشا آمده بودند از دریاچه در آمده سوار کالسکها شده آمدیم نزدیک عمارت پیاده شده توی چمن و گلها مدتی گردش کرده بعد رفتیم بکرمخانه که کل تربیت میکنند از سفر سابق همه جا را بلد بودم گردش و تماشا کرده باز رفتیم بالای عمارت صندلیها و میزها و اسباب اطاق و غیره همه به عینها همان است که پنجسال قبل دیده بودم هیچ تغییری نکرده است کلکاریهای بسیار خوب توی چمنها دو عمارت کرده بودند نماز کرده عصرانه خورده پائین آمده رفتیم براه آهن و معاودت بمنزل کردیم محقق را با عکس زیادی از خودمان از اینجا قبل از خودمان مرخص کردیم که بطهران برود و در تدارک رفتن است که فردا صبح ربع روز پنجشنبه هم باید با کشتی در رودخانه دانوب گردش کنیم و نهار را هم در کشتی باید صرف کرد محقق آمده مرخص شده و رفت روبطهران تا کی برسد بعد برادر امپراطور که از ییلاق خود با او لادو اطفالشان بدیدن ما آمده بودند بحضور آمدند قدری با ایشان نشستیم پسرها و اطفال شاه زاده هم همه روی صندلی نشستند سپهسالار اعظم هم بود شاه زاده چهل و چهار سال دارد از علیحضرت امپراطور چهار سال کوچکتر است بنیه قوی و ورزش زیاد خوبی دارد همش پرنس شارل لوئی پسر بزرگش که پانزده ساله است همش فرانسوا پسر دوم همش اژن سیزده سال دارد پسر سوم فردینان هشت سال دارد دخترش مرگریت سنش یازده بعد شاهزاده برخاسته و اذن خواسته بسایر بستگان خودش را هم که در پیرون بودند بحضور آورده معرفی کرد و تعارف کرده رفت با هم رفتیم کالسکه را که معیرالممالک سابقاً دستور العمل و سفارش داده است در وینه

مخصوصاً با یک درشکه برای ما ساخته اند که بطهران بیاورند و تمام شده و حاضر کرده بودند سوار شدیم بسیار خوب کالسکهائیست اینها مخصوص امپراطور را کالسکه بسته بودند با کالسکه چیهای مخصوص ایشان که قبا های زرد پوشیده بودند از وسط شهر رانديم چند عمارت بزرگ عالی دیده شد که تازه میساختند یعنی بسقف و پشت بام رسانده بودند پرسیدم چه بنائیست گفتند بورس است یعنی صرافخانه که صرافان و تجار در اینجا جمع شده معامله پولی و داد و ستد پول کاغذ میکنند و در تنزل و ترقی مسکوکات و پول کاغذی گفتگو مینمایند خلاصه رسیدیم بلب رود خانه که شعبه ایست از دانوب که بشهر آورده اند کشتی بخار خوبی حاضر و تخته بندی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در اسکله رود خانه حاضر بودند پیاده شده رفتیم میان کشتی عصر الملک و اجودان مخصوص و غیرهم آمدند هوا ابر و سرد بود قدری هم باران آمد در سطح کشتی ایستادیم کشتی برخلاف جریان آب سربالا براه افتاد و خیلی آهسته میرفت کنار رود خانه از دو طرف خیلی جمعیت بود از زیر چند پل معبر آهنی گذشتیم که برای عبور کالسکه بنا ساخته اند چند ترن هم در این بینها از راه آهن گذشت این خط راه آهن از طرف شمال میرود بسمت روسیه و مملکت بوهم و مراوی که متعلق باطریش است خیلی رانده تا بدینه دانوب بزرگ رسیدیم که این شعبه را از انجا بریده داخل شهر کرده اند و سدی دارد از درهای آهن و خیره خیلی محکم که در زمستانها وقتی که دانوب یخ میکند و یخ میآورد در اول بهار آن سد را می بندند که یخ و سیلاب زیاد داخل شهر نشود اما حالا سد حایل نیست هر وقت بخواهند می بندند و همان اسباب بخاری که در رود خانه من پاریس دیدم برای پاک کردن ته رود خانه از سنگ و گل برای عبور کشتی اینجا هم چند دستگاه بود و کار میکردند بالای همین سد هم پل آهنی است که کالسکه بخار عبور میکند داخل دانوب بزرگ شدیم کشتی را روبه پائین بطرف جریان آب راندیم در شعبه اول که توی شهر است نیمساعت کشتی ایستاد نهار خوردیم خلاصه راندیم الی انتهای آبادی شهر همه جا در طرفین رود خانه آبادی و بناهای خوب بود و کنار رود خانه آسیاهای زیاد ساخته اند باین طرز که اطاق آسیا را لب رود خانه بنا کرده اند که در اینجا گندم آرد میشود و اسباب آرد کردن هم همینطور است که محاذی آن اطاق اسباب کشتی کوچکی

توی آب چرخ بزرگی با پره های بزرگ توی کشتی است آب رودخانه از طرفیکه بیان دارد پره های آنچرخ خورده بحرکت آمده دور میکرد سر چرخ توی آسیاب بسنگ آسیا یا چیزدیگر اتصال وبستگی دارد که آنسنگ وغیره هم متبع حرکت چرخ دور میکرد و دو گندم آرد میشود ازاین نوع آسیا در کنار رودخانه خیلی دیده شد آخر شهر همان شعبه کوچکی که از بالادست رودخانه بریده وبشهر برده اند دوباره آمده روی دانوب بزرگ می افتد فاصله مابین دانوب بزرگ وشعبه کوچکی که بشهر میرود یک پته ورزمانه حمتدی است مثل جزیره طولانی که خیلی پرگل وسبزه است خواستند که ازین دهنه داخل شهر شده رو بشهر روند گفتم باز مقدری بحر بایان آب سرمایین بروند دراین رودخانه بزرگ کشتیهای بزرگ بخاری کار میکنند اما کشتی بزرگ نمیتوانند داخل شعبه که بشهر میرود بشوند کشتی که در شعبه شهر میتوانند سیر وحرکت کنند همینطور بهمین اندازه است که مانشسته ایم یعنی کم عمق وطولانی وسبک است خلاصه رفتیم تا بالمره از آبادی شهر دور شدیم وایجاها کنار رودخانه تماماً جنگل است ونمیشش چمن با انواع گلها واشجار جنگل هم تماماً درختی است شعبه به بیدزیاد هم بلند نیست که فضای جنگل را تاریک وخفه کند وبرگهای درختان چنان سبز بود که مثل اینست برگها را یکیک شسته باشند وایجا یک عالم سکوتی دیدم که هیچ صدائی نبود نمی شنیدم مگر صدای بعضی مرغهای کوچک خوش الحان که توی جنگل میخواندند وپرواز میکردند ودیگر صدای پرواز بعضی قازهای سیاه وبعضی مرغان شکاری مثل قره قوش وغیره در هوا وگاهی هم صدای بخار دیگ کشتی را می شنیدم واگر مقدور بود هیچ راضی نبودم که بشهر برگردم ومیخواستم همین طور الی بود ایست پای تخت مجارستان بروم ودر بین این عالم خیال طولانی وسکوت هوا واشیاء یکبار دیدم مهد بقلیان میکوید کرانویل مهماندار رودیر کنور کشتی عرض میکند خیلی از شهر دور شده ایم ودر برگشتن چون برخلاف جریان آبست هر فرسخی را در دو ساعت بیشتر باید طی کنیم فوراً حکم بمراجعت شد وبا افسوس مراجعت کردیم عرض رودخانه هم زیاد است از اول شعبه رودخانه که بشهر میرود تا آخر که باز داخل متصل برودخانه بزرگ میشود در روی رود دانوب بزرگ پنج پل آهنی بسیار بزرگ معتبر خوب برای عبور کالسکه بخار ساخته اند که طول هر پل که از روی رودخانه وباتلاق

وسیلاب میکذرد و بیشتر از هزار ذرع است و عجب این است که برای نگاهداری هر پل دو پایه بسیار ظریف باریک از سنگ تراش رو دخانه زده و بالا آورده و این پل با این طول و بزرگی روی این دو پایه که بنظر بسیار سهل و کوچک و بی اعتبار میآید برقرار است یک ترن در جلو ما از روی پل گذشت که هشتاد و پنج کالسکه بزرگ مال التجاره بیک لوکوموتیو که اسباب بخار باشد بسته بودند خیلی تماشا داشت خلاصه رسیدیم بدهنه شعبه که از شهر میگذرد و داخل شدیم باز الی دم اسکله که سوای اسکله بود که صبح از اینجا سوار شدیم پلهای آهنی معبر روی این شعبه بسته بودند خیلی راه طی کرده تا باسکله رسیدیم از کشتی درآمده سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را تماشاخانه رفتیم قبل از تماشاخانه رفتیم از توی همین عمارات و تالار بار رفته و از دالانهای بسیار طولانی قشنگ خوب گذشته از پله زیادی پائین آمده رفتیم بباغ مخصوص امپراطور که در انطرف میدان محاذی باغ عامه است اما در این باغ همیشه بسته است هیچکس اذن گردش ندارد و کر خود امپراطور و خانواده سلطنت کرمخانه و نارنجستان خوبی دارد درختها و گلهای بسیار خوب با طراوت با نواع مختلف باغ هم اگرچه کوچکست اما خیلی قشنگ و باصفا و پست و بلند است خیابانهای پیچ در پیچ و دریاچه کوچکی هم دارد و چادر قشنگی زده فرش و میز و اسباب بسیار خوبی در آن انداخته و چیده بودند عمارت آرشیدوک آلبرت سپهسالار اطریش هم متصل باین باغ و عمارت امپراطور است یک دیوار فاصله است خلاصه باران میآمد از باغ درآمده سوار کالسکه شده رفتیم تماشاخانه امشب بازی و رقص اجنه و پریها بود بسیار خوب تماشا داده و رقص کردند و سازهای خوب زدند بعد از اتمام مراجعت بمنزل شد جمعه ۱۱ ویرو ژالیوت وزیر مختار و ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد و امروز هم قبل از گردش سعدالله بیک ایلچی کبیر عثمانی بحضور رسید بسیار شبیه است صورتا به جنغلیخان وزیر فوایه ایران خلاصه بعد از نهار سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن کالمبرق از شهر گذشته با دیهای آخر شهر که رسیدیم یک ترن مخصوصی دیدیم که هیچ شباهتی بکالسکهای بخار و ترنهای سفری نداشت لوکوموتیو کوچکی داشت و چند واگون سبک بزمین نزدیک بسته بودند که اطراف آنها همه آئینه صافی بود اطاق اول

که کوچکتر از سایر بود جای من بود سایرین در اطاقهای دیگر که وسیع تر بود نشستند کنت کرانویل جهاندار با بنا صاحب منصبان اطریش که در مصاحبت معیت ما هستند وحکیم طولوزان با بعضی دیگر از ملزمین و پیشخدمتهای مابودند لوکوموتیو در عقب بود و نشیمن ما از همه بیشتر و کالسکه سرپالا باید برود و چون راه سرپالا است و در برگشتن برخلاف همه جا سراشیب باینجهة مخصوصاً در وضع کالسکه اختراعی تازه کرده و باین طور وسبک ساخته اند و این نوع کالسکه بخار گفتند در هیچ جای اروپا نیست مگر در یک راه آهنی که در مملکت سوییس ساخته اند دو خط راه آهن دارد یکی بجهة ذهاب یکی ایاب و در وسط دو خط راه آهن هم یک خط دیگری از رایل دندانه دار ساخته اند و در زیر شکم لوکوموتیو هم چرخی ساخته اند دندانه دار که آن دندانهای چرخ بدندانه و پرهای رایل وسط وصل میشود که کالسکه بطور آرامی و سنگینی سرپالا و سرپائین میرود و بدین جهة عرادهای کالسکها را مانع از لغزیدن در روی رایل میشود حقیقة بسیار اختراع تازه عجیب بدیع خوبی کرده اند برای سیر و گشت در بلندی و پستی راه آهن دیگر بهتر از این اختراع نمیشود خلاصه در سرپالا رفتن لوکوموتیو را عقب میاندازند که کالسکها را جلو انداخته زور بزند سرپالا ببرد و در سرازیری جلو بیندند که کالسکها در عقب است که برخلاف آرام و سنگین حرکت کنند خلاصه هرگز بسرعت کالسکه بخار مسافر نمیرود خیلی آرام و خوب راه میرود و بسیار بی راحت و مطبوع طبع است خاصه در چنین محل و مکانی که همه سبز و خرم و پر گل و گیاه است و شخص میخواهد با تفرج و تماشا راه برود سه ساعت سیون بسیار قشنگ دارد اما کالسکها نایستاد همین طور رفته در سه ربع ساعت بکالبرق رسیدیم بین راه اغلب جاها جنگل است و زراعت کاهی از توی جنگلها و کنار راه ها زنها و دخترهای بسیار خوشگل که برای گردش رفته بودند دیده میشدند که خیلی برنزهت و صفا و خرمی صحرا و کلها میافزودند رسیدیم به آسایون کالبرق پیاده شدیم بعضی قهوه خانهای کوچک و اطاقیکه دور بینهای دوچشمه عکس را ردیف بدیوار نصب کرده اند و ورق دورنمای عکس پشت آنست که مردم تماشا میکنند و محلی و اطاقی دیگر برای عکاسی هست که مردم را عکس میاندازند و همچنین بعضی جاها اطاقهای دیگر جمعیت زیادی از مرد و زن در انجا برای تماشا جمع شده بودند این محل قلعه و تپه و پست و

بلندی و همه جنگل انبوه و نشیش چمن سبز خرم و اشجارش بلند و سایه دار و بسیار خوب جائیست مردم بعد خوردن غذا و عصرانه و چای و غیره در این جنگلها متفرق شده بسیر و گشت مشغول میشوند از اینجا راه بالائی از توی جنگل سراز یر رفته تا بمهمان خانه کالبرق رسیدیم که اینجا را تپه و کوه کچل میگویند یعنی آن قطعه زمین جنگل خالی از درخت بوده که مهمانخانه و عمارت ساخته اند و حال آنکه اطرافش مملو از درخت و کل ست عمارت بسیار عالی است رفتیم بالا مهتابی داشت در اینجا قدری نشسته و در بین بام و اطراف اندا چشم چشم اندازی دارد که حقیقة بوصف و تعریف نمیآید کل شهر و بنه و اطراف و کوهها و تپه ها و ییلاقات و عمارات ییلاقی و شعبه های رود خانه و انوب و راههای آهن و تردد کالسکه های نجار و غیره و غیره همه در مد نظر است قدری تماشا کرده بعد با طاق دیگر رفته قدری میوه خوردیم بعد ازان پائین آمده رفتیم خانه شخص نقاش معروفی که عمارت ییلاقی اوست و در جنب همین عمارت مهمانخانه است اسم نقاش اوژن فلیکث است و عمارت او هم چشم انداز بسیار خوب با تماشائی دارد خانه ایست بسیار قشنگ و مرتبه بمرتبه کلکاریهای بسیار خوب و منوسنان و غیره دارد خانه اش را میخواست بفروشد میگفت شصت هزار تومان خرج کرده ام الحق انخانه با زمین زیادی که داشت و در همچو محل و موقعی با این چشم انداز خوب باین قیمت می ارزید بعد بیرون آمده کم کم پیاده راه زیادی طی کرده رفتیم الی محلی که از کالسکه آهن پیاده شده بودیم سوار کالسکه شده بوتینه مراجعت کردیم و لدی الورود دیگر است رفتیم باشتاب پارک که بزبان المان یعنی باغ شهر است این زمین از اراضی خالصه دیوان بوده است یعنی از زمین خندق و باروی قدیم شهر که بهر طور حالیه بخشیده است باهل شهر و از مالیات شهر باغ و عمارت عالی خوبی بنا کرده اند برای گردش گاه عامه مردم که همه روزه از صبح الی نصف شب اهل شهر در اینجا گردش میکنند رسیدیم بکنار باغ پیاده شده داخل شدیم زن و مرد زیادی بودند گردش کالی کردیم باغ کم عرضی است اما خیابانهای زیاد و دریاچه و فواره خوبی دارد که از چهار طرف فواره هر طرفی بقدر یک لوله آفتابه آب سرد صاف گوارا بیرون میزند ییستاده است سنگهای بلور چیده بمردم آب میدهد رفتیم بالا رو عمارت باغ که در حقیقت قهوه خانه این باغ است در وسط

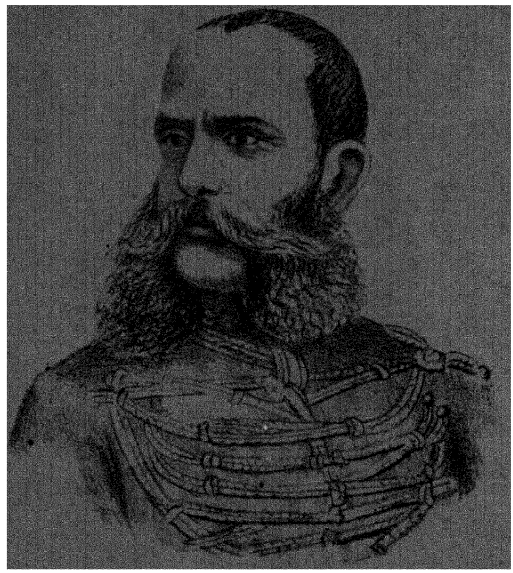
تالار بسیار وسیع پر زینت مرتفع عالیست چهل چراغهای معلق از سقف آویخته اند این تالار در شش هفته وقات بسته است مگر گاهیکه موزیک بزنند یا مجلس رقص وغیره بدهند اما جنبین این تالار دو اطاق بزرگست که در یکی صندلی گذاشته مردم می نشینند و قهوه و چای و آب کرم غیره میخورند و در دیگری انواع و اقسام آبهای معدنی اطریش و فرانسه و المان را در شیشه ها و بطریهای یخته و در زیر آن اطاق که جای خنکی است گذاشته اند که مردم هر صبح آمده از آن آبهای معدنی خورده و برای معالجه در باغ راه میروند بعد از گردش و تماشای باغ و عمارات بمنزل آمدیم امروز صبح رئیس ورزای مجلس امپراطور به حضور آمد مرد پیر با بینیه است اسمش پرنس کارلوس دوار سپرگ شبنه دوازدهم صبح قبل از نهار رفتیم بمنزل اعلیحضرت امپراطور که در همین عمارتست از اطاقهای متعدد گذشته بعد بالائی رسیدیم از انجا دوازده پله خورده بالا رفتیم باز بالائی دیگر طی کرده تا باطاق امپراطور رسیدیم همان اطاقی است که روز اول هم اعلیحضرت ایشان را در انجا باز دید کردیم امروز برای وداع رفته بودیم امپراطور تا اطاق دوم استقبال کردند دست هم را گرفته به کابینه امپراطور رفته روی صندلی نشستیم سپهسالار اعظم هم بود خیلی صحبت شد بعد برخاسته مراجعت کردیم امپراطور تا دم پله مشایعت کرده برگشتند لدی الورود بمنزل بلا فاصله امپراطور باز دید ما آمدند باز من تا دم اطاق دوم استقبال کرده دست هم را گرفته آمدیم روی صندلی نشستیم سپهسالار اعظم هم بود صحبت شد بعد اعلیحضرت امپراطور کرده رفتند پس از ان نوئس پاپ یعنی سفیر پاپ به حضور آمد اسمش لوئی تای او بینی و مرد بسیار رزرنگ خوش محاوره ایست بعد از او ایلچی کبیر فرانسه آمد اسمش کونت دوگه مرد قابلی بنظر آمد سیاحت زیاد در صفحات شامات کرده و تفحص زیاد در پیدا کردن مسکوکات و آثار قدیمه و اشیاء کهنه شهرهای خراب و ویرانهای ان صفحات نموده است متشار حضور هم که اسمش رنیک بود معرفی کرد بعد نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم باغ و عمارت شمبرون عضد الملک در کالسکه پیش ما نشسته بود بعضی از پیشخدمتها هم در رکاب بودند رفتیم با کالسکه توی باغ پیاده شده دم دریاچه و فواره های آب و بالای آبشار که بدریاچه میریزد و خیابانها و سایر جاها گردش زیاد کردیم حقیقة در فرنگستان باغ کمتر جائی دیده شده است از میان دریاچه دو

فواره میجهد که هریک سی و دو وزع ارتفاع دارد و آبش هم زیاد است جنلی خیلی عجیبی است انسان از تماشای
وسیع آن سیر نمیشود و از بالای سنگها که حجاریهای خوب کرده اند آب مثل آبشار خیلی عریض پر صدا توی دریاچه
میریزد و زن و مرد و بچه زیادی در باغ جمع شده بودند و دخترهای بسیار خوشگل میان آنها بود و که همه
جا با ما همراهی میکردند هر نقطه که میرفتیم حاضر بودند و مطلقا خشکی نمیفهمیدند رفتیم بالای آبشار که مشرف
بدریاچه این دو فواره عظیم بود مدتی ایستاده تماشا کردیم بعد پائین آمده سوار کالسکه شده از چند
آبشار و غیره گذشتیم عمارتی در گوشه خیابانی از سنگ ساخته اند شبیه بعمارت خرابه و عمداً طوری
ستونها و سرستون و غیره را ساخته اند که یک آثار و عمارت خراب ریخته و پاشیده بنظر میآید که هر
کس ببیند خواهد گفت که چرا همچو عمارت خرابی را در چنین باغی باقی گذاشته اند و همین سنگهای ستون
شکسته و غیره را حقیقتاً از آثار قدیمه و ابنیه خرابه دیگر مخصوصاً آورده در اینجا عمارت خرابی
مانند بنا کرده اند از بالا و میان آن آب زیادی بطور آبشار میریزد از اینجا هم گذشته با کالسکه
سر بالا رفتیم برای تماشای بالای تپه این باغ که تالار و ایوان و عمارت است که ماری ترزبنا
کرده و از یکصد و سه سال قبل از این بنای آن شده است بعمارت رسیده و پای عمارت باز دریاچه
بزرگیست اطرافش چمن کلاری یکسنگ تمام آب صاف از کنار دریاچه آمده بزور تمام داخل دریاچه
میشود مرتبه بمرتبه چمن است و تپه کوچک الی بالا که بعمارت میرسد من از این پرابنه چمنها بالا رفته
داخل تپه های تالار شده و از انجا بالا رفتم آنطرف تالار مهتابی بود که چشم انداز بدریاچه بزرگ
دیگر و جنگل و چمن و باغ دیگر داشت که این دریاچها منبع همه فواره ها و آبشارهای پائین باغست که
اول دیدیم اسم این قصر کلور یواست خلاصه بعد آمده نشسته قدری عصرانه خوردیم در اینجا اسباب
چرخ و ماشینی هست که چون از طرفی میکردانند از طرف دیگر نیم کیلو است سته نفر روی آن می نشینند
و آهسته آهسته میرود بالای بام این عمارت که چشم انداز خوبی دارد اجوادان مخصوص و عضد الملک و
غلام حسین خان را گفتم نشسته رفتند بالا و باز رفته پائین آمدند پس از آن پائین آمدیم و سوار کالسکه شده
رفتیم باغ وحش که در همین نزدیکست پیاده شدیم باز جمعیت زیادی از زن و مرد بود و زنهائی هم

لوط

که دران باغ همه جا با ما همراهی میکردند تما تا با مردها و اطفال با نخا آمدند نزدیک پله دم باغ وحش پیاده
قدری در باغ گردش کردیم شیر پلنگ خرس فیل کرگدن زرافه میمون شترمرغ آهو قالیهای عجیب لاما
که حیوانیست شبیه بشتر بیزون که گاومیش وحشی است انواع طوطیها قرقاولها وغیره وغیره دیده شد
از حیوانات عجیبه و وحوش غریبه یک شیر نیکی دنیائی دیدم که از شیر متعارفی خیلی کوچکتر است نوع
غریبی است بسیار وحشی چشم و سر و دماغش مانسان شبیه است و دیگر یکنوع میمون سیاه رنگ بود که
چشمهای درشت زرد برنگی داشت و بسیار هم آرام و بی آزار بود خلاصه بعد از گردش سوار کالسکه
شده باز مراجعت بباغ کرده پیاده شدیم و انواع گلها که از گرمخانه در آورده بادرختهای عجیب
در باغ چیده بودند تماشا کردیم خیلی گلهای خوب داشت چون میخواستم بحمام بروم و دیر وقت بود
آمده بگیسر رفتم بهمان حمامی که سابقا رفته بودم و بعد از استحمام بیرون آمده بگیسر تماشاخانه رفتیم سپهسالار
اعظم و سایرین هم بعد آمدند امشب پرده ها و بازیهای عجیب و غریب در آوردند و زنها با مردها به
هیئت اجتماع اوازهای خوب خواندند بعد از اتمام آمدیم منزل پرنس کارلوس دوار شریک که رئیس
مجلس وزرای دولت است روزی بحضور آمد مرد پیر فربه قابلی است خیلی با عقل و هوش است از طرف
دولت در مشورتخانه عامه وکلای ملت گفتگو کرده دفاع میکند تفصیل شهر وینه مختصرا از این قرار است
شهر وین پای تخت اوستریای سفلی است شهر لینز پای تخت اوستریای علیاست سالسزبورغ هم جزو
اوستریای علیاست وین شهریست در پستی و کودی افتاده و توی شهر هم خیلی پست و بلندی دارد
اغلب کوچها خیلی سرازیر و سربالاست وقتی که از عمارت دولتی شهر که منزل ما بود بخواستیم بعمارت
شهرون برویم همه را سربالا میرفتیم و در مراجعت برعکس سرازیری بود اطراف شهر همه تپه های
بلند جنگلی است و شهر از هر طرف سرکوب و محلی مشرف دارد این است که بهیچ جه قلعه و استحکامات
دور شهر نساخته و خرج بیمصرفی دانسته اند در قدیم دور شهر خندق و خاکریز داشته که حالا هم آثارش
بعضی جاها باقیست دولت زمین خاکریز و خندق را بمرور یا فروخته یا باغات و عمارات برای
زینت و آبادی شهر ساخته است کوچهای خوب وسیع دارد همه کوچها از بزرگ و کوچک سنگ

فرش بسیار خوبست سه چهار تماشا خانه دارد و کالسکه زیاد در شهر عبور و مرور میکنند اما نه بقدر پاریس ولندن و برلن تران وای و امنی بوس هم خیلی است که در کوچهائی خط راه آهن اسبی عبور میکنند اما این کالسکهای امنی بوس وین کوتاه و پست است و در بالای کالسکه هم کسی نمی نشیند همان یکردیه می نشیند کالسکهای راه آهن اسبی پاریس همه مرتبه و بلند و بزرگست وقتی که میآید مثل یک کوه است اما امنی بوسهای وین چون همه از خط راه آهن میروند کمتر خطر برای پیاده و کالسکهای کوچک دیگر دارد بر خلاف پاریس که علاوه بر انچه از روی خط آهن میرود نظر بصافی و خوبی فرش کوچها از روی زمین هم خیلی میسر بذاین است که بسیاری از اوقات ناهنگام به پیادها و کالسکهای دیگر رسیده زیر چرخ خورد میکنند خیلی خطر دارد برای عابرین خلاصه شهر وین هر شب با چراغ کاز روشن است و خیلی هم کاز دارد دیگر صورتهای خوب و جیه خوشگل که در شهر وین و اطراف آن دم از همه جا زیادتر و بهتر بود یعنی در خاک اطرش یکنفر آدم زشت و بدگل دیده نشد چه دختر با و چه زنها چه پسر با همه در کمال وجاهت و بدگل منحصر باشخاصی است که یا پیر شده یا خلقتاً معیوب باشند چراغ الکتریسیته هنوز در این شهر معمول و متداول نشده است کلیساهای معتبر بسیار خوب دارد بخصوص دو کلیسا که بنای آنها خیلی قدیمی و از آثار عظیمه است یکی دومیل و منارهٔ بلند دارد و مثل برج و دیگری یکمیل که خیلی مرتفع و سرش مخروطی و از همه جا پیداست کلیسای بزرگ موسوم به سنت استین طرز معماری و وضع بنای آن برسم گوتیک و در سنه ۱۱۴۴ عیسوی بنا شده است و این بنا یکدفعه از صدمهٔ آتش سوخت در سال یکهزار و سیصد و بیست و نه که عهد رودلف چهارم بوده مجدداً بنا شده است و بر دو برج بلند آن موسوم به نور پایان است (یعنی برج پایان) و کلیسای دیگر که یک میل بسیار بلند مخروطی دارد موسوم به کلیسای اوگوستین است در سال ۱۲۲۷ بنا شده است و بعد بیک واسطه خراب شده تا در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و سه دوباره معمور و آباد شده است و قبور و مدفن جمیع اموات طایفه امپراطور و اجداد شان در همین کلیساست و روی آن مقابر به صنعت قانوای معروف که اول حجار فرنکستان بوده حجار شده است از انجمله قبر رشید و شیش ماری کریستین که دختر ماری طرزاست میوه جانکه در این فصل در



THE EMPEROR OF AUSTRIA

وین دیده شد بلو دارد اما خوب نیست انه ناس بسیار خوب داشت که در کرمخانه عمل میآورند خیار دارد اما مثل همه خیارهای فرنگستان پوستش برآمدگیها دارد و مثل خیار ایران نیست مزه ندارد کرمک یعنی طالبی اناناس نوع طالبی ایرانست و اغلب در سر شام و نهار صرف میکنند آلو بالو و کیلاس و چیلیکت کوچکی انجیر سیاه دراز زرد آلوی کم آب و همچنین سایر میوه جات اما نه این است که در وین تنها میوه خوب نباشد در اغلب فرنگستان بواسطه رطوبت هوا و زیادی باران و کمی آفتاب میوه خوب نمیشود بکرد کرمخانه که باهتمام زیاد میوه خوب عمل میآورند چنانکه در پاریس بلوی خوب و در انگلیس بلو و شلیل خیلی بهتر از همه جای دنیا یافت میشود هوای وین در تابستان هم هروقت ابر باشد و باران ببارد خیلی سرد میشود و هروقت آفتاب شد گرم است گردشگاههای خوب باغها و پرکهای متعدد با صفا و قهوه خانها و کلوب ها دارد اما به زیادی و تعدد شهر پاریس نیست کوچها و بولوار بارادرخت نشانده اند اما کوچه و بولوار درخت دار زیاد نیست (روزنامه که بزبان فرانسه چاپ میشود دو نسخه است یکی مسائی وین و دیگری موسوم به دانوب است اما همه روزه چاپ نمیشود هفته یکمرتبه بیرون میآید بزبان المان هم چند نسخه روزنامه چاپ میشود خلاصه) روز سیزدهم رجب که روز مولود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود بقصد حرکت برخاستم و زیرچنگ را که خواسته بودیم بجهة عمل ابتیاع اسلحه و گرفتن صاحب منصب وغیره بحضور آمد خیلی گفتگو شد بعد اعلیحضرت امپراطور در ساعت یازده که قبل از ظهر بود به منزل ما آمدند قدری با ایشان نشسته بعد باتفاق برخاسته از عمارت پایین آمدیم همه صاحب منصبان و بزرگان دولت حاضر بودند من و امپراطور سوار کالسکه شده بطرف کارسشرق راندیم مسافت زیادی بود جمعیت بسیاری از مرد و زن بتماشا آمده بودند تا رسیدیم کار با اعلیحضرت امپراطور وداع کردیم زیمان خان که بوزیرمختاری ایران در وینه مقرر شده بود بماند نظر آقا وزیرمختار مقیم پاریس هم برای قرارنامه صاحبمنصبان و دادن پول قیمت اسلحه وغیره مقرر شد موقتاً در وینه بماند کالسکه بخار واگون و زن مخصوص امپراطور است سه واگن کالسکه* شده و با اعلیحضرت امپراطور و سایرین دیگر با وداع کرده براه افتادیم من نهار را توی واگون خوردم سایرین در منزل صرف کرده بودند:

* راه آهن

Moraine Blue Galuee. Brunn Musterlitz

شب راهم در راه آهن همان طور که کالسکه میرفت خوابیدم صبح روز دیگر یعنی قبل از ظهر وارد سرحد روس شدیم اول از مملکت مراوی دوم از سیلزی سیوم از کالیسی که جزو لستان متصرفی امپراطور اطریش است گذشتیم در شهر اودربرق که شهر کوچکی است و سرحد است با لستان متصرفی پروس همسایعت کالسکه ها ایستاد ملزمین پائین رفته در استاسیون شام خوردند این شهر اودربرق در مملکت سیلزی واقع است در این استاسیون زنهای بسیار خوشگل ایستاده وجمعیت زیادی دور کالسکها جمع شده بودند پای تخت مملکت مراوی شهر برون بروست که جنگ معروف سنه پیراطور که در عهد ناپلیون اول شد در ادسترلتز نزدیکی این شهر واقع شده وناپلیون فتح کرده پای تخت سیلزی تروپو وپای تخت کالیسی لامبرگ است که شب گذشتیم و دیده نشد بعد از انکه شام خوردند کالسکه حرکت کرد داخل خاک کالیسی شدیم در استاسیونی چند دقیقه کالسکه ایستاد جمعیت زیادی برای تماشا آمده بودند نزدیک غروب بود شخصی سبزه رنگی که ریش نوکی سیاه و باهل مشرق زمین شباهت داشت سبد بزرگ میوهٔ زردالوئی در دست داشت میفروخت بصنیع الدوله گفتم پول بده از این زردالوها بخرم باید دم کالسکه ایستاد زردالو فروش را صدا کرد او هم برای اینکه وقت تنگ و کم مانده است زن حرکت کند و مشتری برای میوه او پیدا شده است بعجیل و دید رو بواگون پایش بند شد بخط راه آهن و خورد زمین بسد افتاد کل زردالو ها ریخت روی خاک همه مردم یکدفعه خندیدند مرد که خجالت زده ایستاد حالا یکطرف خفت افتادن طرف دیگر ریختن زردالو ها با تعجب و تفکر زیاد بزمین و زردالو ها نگاه میکردمن بصنیع الدوله گفتم تمام پول زردالو را بده و حکم نعارت زردالو کن همین طور شد یکدفعه زن و مرد یکه ایستاده بودند نماز ریختند روی زردالو و فوراً همه را جمع کرده خوردند و این عمل دیگر باره مایه خنده مردم شد خلاصه شب در توی واگون گذشت صبح که بر خاستم بشهر بردوی که نزدیک سرحد روس و آخر کالیسی است رسیدیم فوج پیاده ایستاده موزیک میزدند جمعیت زیادی شد در استاسیون آمدم پائین الی آخر صف فوج رفته و بواگون برگشتم گرانویل وسایر صاحبمنصبان اطریش که همراه بودند آمده مرخص شدند لیکن بازالی رادزی و یلوف که اصل سرحد

واز اینجا الی انجا پانزده دقیقه باراه آهن مسافت بود همراه آمدند خلاصه رسیدیم به راوزلی ویلوکت که استاسیون روسها بود و صاحبمنصبان و مامورین روسیه انجا حاضر بودند فوجی ایستاده موزیک میزدند پیاده شده الی آخر صف سرباز رفته بعد آمده بکالسکه ها و ترن مخصوص اعلیحضرت امپراطور روس که آورده بودند سوار شدیم اطاق ما و همچنین منازل سایرین بسیار خوب و خوشوضع بود و همه بهم راه داشت چون پرنس منچیکوف ناخوش بوده جنرال اودان کوشکوف در عوض او از جانب امپراطور مباشر مامور شده است باهمان خدمه و پیشخدمتهای سابق وغیره و میلوتین پسر وزیر جنگ هم که دفعه اول جزء مهمانداران بود حال نیز آمده است حاکم و لیخنی و کیف که مرد بسیار معتبریست حاضر بود و بحضور آمد بسبت با و التفات شد در اینجا وضع خاک و زمین و مردم و رعیت سکنه و قشون حتی حیوانات ارکاو و گوسفند وغیره بالمره عوض شد و تغییر کرد که هیچ شباهتی بطرف نمسا و المان وغیره نداشت خلاصه بار ها و غیره را از ترن اطریش حمل باین ترن کردند و مدتی طول کشید تا همه کار منظم شده و هر چیز و هر کس بجای خود قرار گرفته ترن روبولا و قفقاز حرکت کرد از مملکت اطریش که گذشتیم اهالی هر مملکت را وضع دیگر و با هم مختلف دیدم یعنی ممالک متعلقه باطریش که الی سرحد روس طوایف مختلفه و هر طایفه لباس علیحده داشتند و همینی از عجایب و قابل ملاحظه و تامل است که در نقل و تحویل از مملکتی بمملکت دیگر همین قدر که از خط سرحد تجاوز میشود اوضاع و اشخاص و حالات و عادات یکباره بتغییر کلی و واضح میکند بطوریکه کمتر چیزی از آن بوضع مملکت پیش شباهت دارد و باری از جمله طوایف یهودی خیلی دیده شد و رعایای اینطرف بسبت بسکنه اطراف وین قدری فقیر و کم بضاعت بودند و رفته رفته آبادی هم کمتر میشد اما همه صحراها طبیعةً سبز و خرم و پر گل و جنگل بود و زراعات زیاد هم دیده شد که همه را باکمال نظم و خوبی کاشته و عمل آورده بودند حالا اول درو کندم بود اما وین که درآمدیم رفته رفته هرچه بسمت مراوی و سیلزی و گالیسی نزدیکتر میشدیم هوا سردتر و ییلاقش زیادتر میشد بطوریکه در بعضی جاها کندم و جو سبز بود و هیچ آثار زردی نداشت لباس اهالی اینطرف ها زن و مرد خیلی عجیب است خلاصه رامدیم و داخل خاک روسیه که شدیم چنانکه پیش اشاره شد وضع

Milutine

وحالت وطبیعت صحرا با وغیره با لمزه با نمستان تغییر کرد مثلاً زراعت طور دیگر است اما هر جا را که نتوانسته
از هر قسم زراعت کاشته اند باقی دیگر چمن و مرتع است و کل نباو اینجا باهم بعضی مزارع را درو میکردند و بعضی
دیگر جاها سبز بود و نرسیده بود در اغلب استاسیونهای شهرها و جاهای معتبر جمعیت زیاد و نظام با
موزیکان حاضر بودند که پائین آمده کردش میکردیم سه شب متوالی در کالسکه سنجار خوابیدیم یعنی با خاک
اطرش چهار شب تمام متصل در راه بودیم تا بولادقفقاز رسیدیم روز پنجشنبه ۱۲ رجب سه ساعت
بغروب مانده بود که وارد ولادقفقاز شدیم و در بیست چهار شبانه روز جزو قفهای مخصوص معین
در استاسیونها وغیره دیگر کالسکه متصل در حرکت بود نود و نه ساعت از وین الی ولادقفقاز مسافت
بود شش ساعت آنرا اوقات و مدت توقف در استاسیونها وغیره فرض میکنیم نود ساعت
دیگر علی الاتصال در حرکت بودیم و هر ساعتی هفت فرسنگ راه طی میکردیم که از وین تا ولادقفقاز ششصد و سی فرسنگ مسافت است که در چهار شب و سه روز طی شد اما حرکت این
چند شبانه روز خیلی زحمت داد بخصوص دو در غال سنگ که سینه ها را اذیت و دست و روها
سیاه کرد در خوابیدن شب هم خیلی زحمت دارد روی نیم کت کوچک که درست انسان نمیتواند
جابجا بشود اما الحمد لله تعالی من در کمال استراحت میخوابیدم و بسیار خوش میگذشت و باز این
ترن روسها از سایر ترنهای فرنگستان وسیع تر و بهتر است اما تماشای صحرا و آبادی ها
و کلها و چمنها و ایلخیهای اسب و مادیان و گله های گوسفید و گاو و خوک و قاز و مرغابی و مردم
مختلف الخلقه و طوایف مختلفه با لباسهای مختلف آنقدر خوب و دل چسب بود که انسان نمیتواند
هیچ کاری بکند مگر متصل سر از پنجره کالسکه بیرون کرده تماشا و تفرج کند اول بهار که از این صحرا بطرف
مسکو و پطربورغ میرفتیم هنوز درست از صحرا با علف و گل در نیامده بود حالا که دو ماهی گذشته
گل صحرا با تا چشم کار میکند انواع و اقسام گل است که در هر دو قدم میتوان صد قسم و رنگ گل چید
علف و گل در بعضی جاها آنقدر بلند شده که مثل جنگل بود اغلب صحرا ها نه لامال از گل بنفشه سفید بود
همچنین گلهای زرد و سرخ و بنفش و آبی در بسیاری از صحرا بخصوص نزدیکی ولادقفقاز خیمه های

زرد رنگ کاهی انقدر بود که چشم خیره میشد دیگر خنکی کمی بسیار خوش نکبر نگ شکوفه بلو و بهمان اندازه هم زیاد بود خلاصه از شهر کیف نصف شب که درخواب بودیم عبور شده بود اهل شهر چراغانی بزرگ کرده و همه در استاسیون آمده بودند بسیار تاسف خوردیم که چرا روز نبود که اهل شهر را ببینیم و گردش کنیم روز دیگر بشهر کورسک رسیدیم از دور خیلی شهر قشنگی بنظر آمد در روی دو تپه بزرگ واقع است دره بین دو تپه هم عمارت و خانه و آبادی دارد کلیسا های بزرگ خوب و باغات و جنگل سبز توی شهر و اطراف زیاد است رسیدیم باستاسیون حاکم کلی شهر غایب بود نایب الحکومه که جوان معقولی بود با حاکم نظامی و صاحبمنصبان زیاد و فوج و موزیک و زن و مرد تماشائی زیادی در استاسیون حاضر بودند پیاده شده الی آخر صف نظام رفته احوال پرسیدیم هورا کشیدند بعد در شکه حاضر کردند سوار شدیم نایب الحکومه که جوانکی بود او هم در جلو مانشست رفتیم بگردش و تماشای شهر اسم نایب الحکومه کراسنوپولسکی است رودخانه سیم که از زیر شهر میگذرد چندان بزرگ نیست آبش هم لجن آمیست از پل آن گذشتیم قدری سربالا رفته تا بدروازه رسیدیم از کوچه وسط شهر رانديم سنگ فرشهای کوچه بسیار درشت و ناهموار بود در شکه را کان بدی میداد اغلب اهل شهر برای تماشا باستاسیون راه آهن رفته بودند شهر خلوت بود در باغ عامه شهر پیاده شده قدری گردش کردیم باغ کوچکی است و شهر چندان بزرگ نیست باید تخمینا سی و پنجهزار نفر جمعیت داشته باشد اقسام خیار تازه و آلوبالو وغیره بود بعد از قدری گردش باز سوار شده برگشتیم براه آهن میرزا عبدالوهاب مستوفی کیلانی که فتح غریمت مکه کرده با ایران مراجعت میکند همراه بود او و پسرش و میو هینبه دندان ساز و باغبانهای فرانسوی و بنا های ایرانی که در پاریس کار میکردند و چند نفر دیگر از این قرن پیاده شدند که از راه دیگر به سارتسین و حاجی ترخان رفته بایران بروند خلاصه راندیم تا رسیدیم باستاسیون مارینو ایستادیم حکیم الممالک را که از دینه با بار های دولتی و غیره پیشتر فرستاده بودیم بولاد قفقاز برود و از سرحدروش تکلیف شده که از آن راه رفته و برود به سارتسین و حاجی ترخان و بیاید به پطروفسکی و بکشتی ما ملحق شود او رفت ایجا دیدیم بعضی فرمایشات شده و حکیم الممالک ما میرزا

Kiew * Kreuzhöhe * Granitine * Petrosky

احمدخان قونسول حاجی ترخان که دراین سفرهمه جا همراه سپهسالار اعظم بود رفتند یعنی قرار شد که بعضی از بائیکه درکورسک گذاشته شده بود حکیم باشی رفته وآنهارا هم برداشته باندان سازومیرزا عبدالوهاب وغیره بروند بحاجی ترخان خلاصه بعدازنیمساعتی معطلی بازراندیم یکساعت ازشب گذشته بشهرخرکوف رسیدیم حاکم شهروکل صاحب منصبان وفوج وموزیک وزن ومرد وراسانیون حاضربودند رفتیم پائین از جلوصف نظام گذشته احوال پرسی کردیم هورا کشیدند بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش شهرا گرچه چراغ کاز خیلی درشهر میسوخت آما تاریک وسرد بود وباران هم میبارید زود برگشتیم براه آهن خواستیم حرکت کنیم گفتند سپهسالار اعظم وامین السلطان عقب شما آمدند بشهر معلوم شد ما رادرشهر گم کرده بودند خیلی معطل شدیم تارفتند آنهارا پیدا کرده آوردند سوارشده راندیم شب رادرراه آهن گذشت وصبح زود بازتماشاکنان میراندیم تمام صحرا سبزه وگل وحاصل خرم بود تارسیدیم بکنار دریای آزوف وشهر تگان روغ یکساعت ونیم ازظهر گذشته بود دراسانیون حاکم وصاحب منصبان وفوج نظام وغیره بهمان قاعده های سابق ایستاده بودند پیاده شده احوال پرسی کردیم وبعد سوار درشکه شده رفتیم بشهر سپهسالار اعظم وغیره دررکاب بودند رفتیم بخانه محقر کوچکی که امپراطور الکساندر اول درآن خانه وفات کرده بود همان صندلیها وهمان میزها واسباب اطاق بهمان وضع که دران وقات بوده است نگاهداشته وهیچ چیز تغییری نداده اند وچون الکساندر بسیار مقدس بوده است وجمیع اسفار وجنگها اسباب وملزومات عبادت اورا که درمعابد وکلیسا بارسم است مهیا می کنند قبل صورت حضرت مریم وعیسی وغیره درروی چوب وپرده همراه میبرده اند که درهروقت عبادت استعمال میکرده است همانرا هم درنصف اطاق چیده اند ودورمحلی که همانجا فوت شده است روی فرش ازآهن مجری کشیده ازسایرجاهای اطاق مفروزکرده اند که نصفش پشت اسباب عبادت ونصف دیگر بیرون بود که دیده میشد دوشمعدان بزرگ باشمعهای کلفت وانجیل وغیره درانجا بود واین مکان رادرمملکت روسیه خیلی مقدس ومحترم میشمارند فی الحقیقه همین طوراست امپراطور الکساندر گذشته ازاینکه پادشاه بزرگی بوده وبناپلیون اول امپراطور فرانسه ودولت عثمانی وغیره جنگهای

زیاد کرده است و دو دفعه با سلاطین اروپ معاً داخل پاریس شده است مردی بوده متقدس و خدا ترس و بعد از اتمام جنگ فرانسه و ناپلیون از شدت خشکی باین شهر آمده ترک اختیار کرده عبادت میکرد و ناهمین جا خوش شده فوت شد در سن چهل و هشت سالگی خلاصه اطاقهای دیگر هم داشت مثل خوابگاه امپراطریس زنش وغیره که همان جا لنها مانده است بعد آمدیم بیرون شهر محل منفعی است که از انجا دریای آزوف پیدا بود اما آبش بواسطه کمی عمق بسیار بدرنگ است در اوقات جنگ سواستاپول کشتیهای کوچک انگلیس و فرانسه از دهنه تنگه کرچ که قلعه محکمی بوده است گذشته داخل این دریاشده شهر طغان روغ را بوم بارد کرده یعنی چنبار ه زده خیلی خرابی رسانده بودند شهر چندان بزرگ نیست و وضع کوچها و دکاکین وغیره شبیه بسیار شهرهای روس است چنانکه اشاره شد شهر قدری در بلندی واقع شده است غله زیاد از این شهر حمل بممالک خارجه میشود و تجارت عمده ایست این همه غله که در روسیه میکارند خیلی زیاده از مصرف خودشان است این است که کشتی کشتی از این شهر و شهر رستو وحمل بدریای سیاه کرده بسایر ممالک اروپا وغیره میبرند شهر رستو هم در کنار رودون واقع است که همین دریای آزوف میریزد و از این شهر دهنه رود خانه دون که بدریا میریزد باد و برین پیداست اما شهر رستوف قدری بالاتر است پیدا نیست گویا فاصله این شهرها رستوف بیست فرسنگ کمتر باشد خلاصه آمدیم براه آهن سوار شده راندیم تا مسافت زیادی راه از نزدیکی دریا بود این دریای آزوف اگرچه وصل بدریای سیاه است اما میتوان گفت در حقیقه خود یک دریاچه علیحده ایست در قلعه و بندر کرچ یک تنگه بسیار باریکی است که آب بحر سیاه داخل این دریا میشود خلاصه رسیدیم بشهر رستو و این شهر در کنار رود خانه دون واقع است و حکومتی علیحده ایست حاکم شهر و سایر صاحبمنصبان وغیره حاضر بودند یکفوج توپخانه هم صف کشیده بود الی آخر صف رفتیم موزیک زدند با طاقهای امپراطور که در نزدیک استاسیون است رفته قدری نشسته و باز آمدیم بگاریسوار کالسکه شدیم طول کشید تا کالسکه حرکت کرد جمعیت زیادی هم از زن و مرد بود بعد راندیم قدری که رفتیم از پل بزرگ آهنی خوبی که روی رود خانه بسته بودند عبور شد کشتیهای

Lebrustapel Tagamrog Rostow Don

بادی بجاری که حمل غله بجاج میکند خیلی رفته خانه ایستاده بود قدریکه دور شدیم تمام شهر که در روی تپه
ممتدی واقع است پیدا شد خیلی آبادی دارد و شهر طولانی وضع پرکثرت پرخانوار است وخیلی خوب
وخوش منظر از دور بنظر میآید قدریکه رفتیم زمینها با تلاق و مرداب است و کمپانی راه آهن در اینجا
خیلی زحمت وخرج کرده است تا راه آهن ساخته شده چقدر با خاک خشک باید دستی بیاورند در
این راه بریزند تا زمین سخت شود که بتوان روی آن اسنگ فرش و روی سنگ فرش ریل گذاشت
باز هم الآن عملهٔ زیادی کار میکردند بلکه متصل باید کار کنند والا بسیار خطرناک راهیست از یک
مرداب که متجاوز از هزار ذرع طول داشت یک پل بسیار کم عرض بارپکی ساخته بودند که این همه کالسکه
بخار و ترن ما از روی آن گذشت خیلی احتیاط داشت الحمد که بخیر گذشتیم دو فرسنگی که راندیم
راه خوب ومحکم شد خلاصه همه جا طی راه کرده تا در همان تاریخی که نوشته شد وارد ولادقفقاز
شدیم در استاسیون آخر که از اینجا بولادقفقاز میرسد ایستادیم گفتند پسر بهمن میرزا بخواهد بحضور بیاید
احضار شد همش محمدعلی میرزا و جوان بسیار خوب معقولیست لباس رسمی صاحب منصبی روس پوشیده
بود در جنگ عثمانی در سمت ارزنة الروم همراه قشون روس بوده زخم جزئی هم برداشته است
میگفت چندی حاکم حسن قلعهٔ عثمانلو بودم جنرال ماثور و له حاکم استوار پل با سیرمان یا بیش و غیره
بحضور آمدند این حاکم هر دو پایش از چوب است یک عصائی در دست دارد در راه میرفت و فنی
این جنرال سرهنگ بوده است در اردوی مشق که جانشین قفقاز بسرکشی رفته بود در مراجعت
این جنرال با بعضی صاحب منصبان دیگر سر راه ایستاده بودند اسبهای کالسکه جانشین رم کرده بجای
نفر صاحب منصب خورده همه را بزمین میاندازد سایرین چندان صدمه ندیدند اما این پا بیش زیر عراده
مانده خورد شد هر دو پا را بریدند صحت یافت والحال در کمال صحت وجوان با هیبتیست و حاکم
استوار پل داماد پرنس میرسکی است دو شب در ولادقفقاز توقف شد حمام هم رفتم حمامی
کوچک و مال حاکم بود همان کالسکه چاپاری که از کنار ارس سوار شده الی ولادقفقاز آمده بودیم
باز آورده بودند سوار شدیم ولی کفتیم عوض کرده کالسکه دیگر بیاورند شب بعد از شام رفتیم بباغ

عمومی شهر که باغ وسیعی است اهل شهر چراغان کرده بودند و بال دادند سپهسالار اعظم و سایر ملتزمین و صاحبمنصبان روس همه حضور داشتند جمعیت زیادی هم از فرنگی و ایرانیها و غیره که در اینجا کسب و تجارت می کنند بودند و اردالاری شبیه بکلاه فرنگی که از چوب ساخته بودند شده روی صندلی که در بالا گذاشته بودند نشستیم تا لاز صاحبمنصبان و زنهای معتبرین پر بود یک دسته خواننده زنانه با یک معلم مرد که گمانچه هم میزد در مجلس خواندند و بعد همه از زن و مرد رقص کالی کردند بعد از اتمام آمدیم منزل این هر دو شب کل شهر را چراغان کرده و همه جا را با پرقهای الوان زینت داده بودند) در مملکت روسیه کل اقسام کردان همه جا خیلی مرغوب است و زیاد میکارند معلوم شد که تخمه آنرا همه رعیتها مخصوص زنها متصل شکسته میخورند اسم این کل در فرانسه تورنسل * (شنبه نوزدهم از ولاد قفقاز ساعت قبل از ظهر حرکت شد همه صاحبمنصبان و مردم متفرقه حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم قزاق مخصوص امپراطور پهلوی کالسکه چی نشسته قزاقهای دیگر پیش و پس و پهلوی کالسکها را گرفته و در هر چاپارخانه که اسبها عوض میشده سته سوارهای قزاق هم عوض میشدند و این قزاقها همه از قزاقهای ایالت ترک هستند که از آن عبور میکنیم در ایالت ترک طایفه قزاق و طایفه چچن با هم مخلوط سکنی دارند و پای تخت این ایالت همین شهر ولاد قفقاز و جزو حکومت جانشین قفقاز است بیست هزار سوار قزاق دارند اغلب هم در این اوقات مأمور اردوهای طرف عثمانی بودند و هستند طایفه چچن چون همه شافعی مذهب و از زمره اسلامند و قدری شرارت و شادت و خودسری هم دارند برای اینکه تنها نباشند دولت قزاقها را آورده در دربات و این قزاقها با آنها همسر و مخلوط کرده است که نتوانند شرارت و هرزگی کنند با وجود این در همین جنبک آخر با عثمانلو بعد از شوریدن بعضی از طوایف چرکس و داغستانی در حوالی سوخوم قلعه این چچنها هم بنای شرارت و هرزگی گذاشته و از خودشان رئیس انتخاب کردند تا اینکه بعد از چند جنبک و مصالحه روس همه را تنبیه و سیاست کرده آرام شدند بسیار مردمان قوی هیکل و جلی احمق و مثل بهایم و حیوانات هستند شبیه بقزاق است بلکه اصل لباس لگزی و چرکسی همین است و قزاقها اخذ و اقتباس

Tournesol

Thereke

کرده اند همه خیلی بلند قامت و قوی هیکل و درشت استخوان هستند زنانشان اغلب لباس قرمزی پوشند وضع لباسشان بعینه مثل لباس زنهای ترکمان است خودشان هم کمال شباهت صوری و معنوی بترکمانیه دارند و اصل ایطایفه از طوایف مغول چنگیزخانی هستند که بعد از قتل و غارت ایران و ترکستان از راه قفقاز باین سرزمین و حدود روسیه آمده سکنی گرفته اند چون این صحرا با پر علف و مرتع خوبیست و برای چرای مال و نگاهداری گله و پرورش مادیان و ایلخی بهترین جاهای دنیاست امنیت که الحال در این حدود هست کرده اند در ایالت ترک باید یکصد و بیست هزار نفر از طایفه چچن باشد اما قراق هم که مخلوط با اینهاست هیچ کمتر از چچن نیستند و برحسب قوت بدنی و سلامت مزاج و رشادت و سواری است بلکه از چچنها هم بهترند چرا که دولت از قراق سوار و نوکر میگیرد و از چچن نمیگیرد و قراق در نوکری دولت تربیت شده این است که در علم و فنون سواری بر چچن تفوق دارند اما از چچن ها هم در وقت ضرورت نوکر چریک میگیرند قراقها در دهاتیکه سکنی دارند زراعت میکنند ولی مالیات بهیچوجه بدولت نمیدهند مالیاتشان همان سوار است اسب و لباس و قمه و زین و یراق و طپانچه هم بپای خودشان است اما تفنگ و قورخانه را دولت میدهد و در سفر با جیره هم میدهند زنهای قراقها هم بعینها صورتاً شبیه بترکمان هستند اما لباسشان بطرز روس و دامنه است در میان زن و مرد قراق و چچن لباسهای الوان از قبیل برخ و زره و غیره بسیار مرغوبست قراق و چچن خیلی متعقد بریش هستند و اغلب ریشهای بلند بزرگ دارند اما رنگ ریششان اغلب بور و زرد است خلاصه راندیم و شب خیلی باران آمده بود زمینها کل و بی کرد و خاک بود راه امروز الی منزل که همش کروز نوای است صد و چهار ورس روسی است که تقریباً چهارده فرسنگ باشد تا سته فرسنگ که راندیم صحرای صاف با صفائی بود مثل بهشت که یکسره کل سفید و زرد و آبی و غیره روئیده بود بعد کم کم دره و مابور ها نزدیک بهم شد تا برود خانه کوچکی رسیدیم که همش سوخته از پل عبور کرده بعد بدیه ناصرکورت که سکنه انجا طایفه انقوش هستند رسیدیم که از همین ده به قراق و چچن می نشینند الی آخر ایالت ترک انقوش هم طایفه چچن است

زمین اینجا ها قدری تغییر کرده از آن کل و سبزه و طراوت و صفا بکه در اراضی سابق بود افتاده یعنی الی گروزنوی صحرا سبز و خرم است اما مخلوط بنجار شتر و سایر بوتها و علفهای هرزه و دست راست همه جا رود خانه سونجا از دور میگذرد و آنطرف رود خانه صحرائیست یکسره جنگل آنا نه بلند بعد از ان الی دو فرسنگ میرسد به تپه های بزرگ شبیه بکوه که باز همه جنگل است و عقب این تپه ها بمسافت زیادی کوه بزرگ بلند قفقاز است که از دریای سیاه الی بحر خزر کشیده شده است و اکثر اوقات قله های این کوه مه و ابر است که مرئی نمیشود و این رود خانه که از دست راست میگذرد داخل معزک شده بدریای خزر میریزد و چون مسافت زیادی بجاده داشت دیده نمیشد خلاصه نهار را در دیه سلپز اوزکا یا که دیه قزاق نشین و جلی بزرگست صرف کردیم اسبها عوض شد این دهات وضع غریبی است دیوار باغها همه از چپرهای بلند چوبیست کوچها طولانی و مستقیم و عریض اما خانه و آباد تکتک و دور از هم است این دیه دو هزار نفر جمعیت دارد محلی برای ما چادر زده مهیا کرده بقیه از صاحبمنصبان همراهان و مردوزن قزاق و غیره جمعیت زیادی بود بعد از نهار اهل دیه ساز زدند و آواز خواندند و قدری رقص لگزی کردند ساز شان شاخ گاوی بود سوراخها کرده صدای سورنای خوبی میداد یک دایره هم دست جوانی بود شخص دیگر با دو چوب آن را میزد سایرین دست میزدند یکنفر پسر با یک دختر هم میرقصیدند آن پسر کمربندش قمه بر هنه و دست دیگر طپانچه داشت قمه را از دیک به پیش و طپانچه را از دیک به عقب دختر گذاشته میرقصیدند خلاصه سوار شده رانده دو ساعت بغروب مانده وارد گروزنای شدیم که منزل شب است از دوئی از سالدات روس با صاحبمنصبان زیادی اینجا بود جمعیت کثیری هم از تجار ایرانی و روسها و قزاق و چچن و غیره بودند زنهای صاحبمنصبان روس شبیه بخانمهای فرنگستان بودند پیاده شده از صف نظام گذشتیم این فوج موسوم بفوج الکسی پسر امپراطور و بسیار خوب فوجی بود و مشق کرده موزیک زدند سالداتهای اردنانس آمده راپورت دادند و باین عبارات بزبان روس شپشنک زده تکلم کردند واشه بلاگو دلی چتو و فنو سا سایت بلاگو پا لوچنو یعنی اعلیحضرت پادشاه

Qadamnameh

شما همه چیز بجای خود مستقیم است خلاصه آمدیم باطاق عمارت این عمارت را مرشال بار بناتسکی ساخته است عمارت خوبیست منظر باباغ دارد و اما آنقدر جمعیت زن و مرد در باغ و پای منظر برای تماشا جمع شده بودند که نمیشد پنجره را باز کرد و همه همراهان در این عمارت منزل کردند شب را در باغ موزیکان زدند و سالداتها انواع و اقسام رقصها و خواندنها کردند خیلی تماشا داشت اینجا قصبه ایست بزرگ و در حقیقت محل اردوی قشونیست همیشه برای نظم صفحات داغستان و طایفه چچن وغیره در اینجا قشون و صاحب منصب زیاد ساخلو دارند و اصل بنای آبادی اینجا را سردار یرملوف کرده و حالا کم کم بجار نگاه هم شده است جمعیتش سوای قشونی هفت هزار نفراست و همیشه سه چهار هزار نفر قشون هم در اینجا ساخلو است هوایش گرم و از میوه جات خیار خوب و هندوانه و خربوزه کوچک بد و سیب زمینش دارد و زرت کاری زیادی هم در اینجا میشود که دانه اش را آرد نموده نان میکنند از ولاد قفقاز بمسافت سه فرسنگ اول بدیه ناصرکوت میرسد که سکنه اینجا طایفه انقوش هستند که تیره از طایفه چچن است بعد از این دیه برود سکی که قراق نشین است پس از آن ناظران که سکنه اش ایضاً قراق است قلعه کوچکی در ساحل رود سونجای روسها بنا کرده که همیشه محل ساخلو سالدات است قراولخانه های چوبی بلند که باز دبان باید بالا رفت در غالب اینها ساخته اند که همیشه یکنفر تک قراول اینجا ایستاده دیده بانی میکند بعد از آن دیه پلیف و قراق نشین است بعد قره بلاغ ایضاً قراق نشین است پس از آن انس گایاکه دست راست و خارج از جاده بود و سکنه اش قراق بعد اسلیزاوورگایا قراق نشین بعد میخائیلوفسگایا قراق نشین است بعد ساماشکی بعد شامایورت بعد ناخانیورت بعد الخان یورت بعد کروزنوای که منزل بود و در سنه ۱۸۱۹ عیسوی یرملوف سردار بنا کرده است امروز چهارده فرسنگ راه آمده ایم یکشنبه بیستم رجب در ساعت ده قبل از ظهر از کروزنوای حرکت شد و فوج تمام سر راه ایستاده سلام داده هورا کشیدند از قصبه خارج شدیم صحرا مثل دیروز مملو از علف هرزه و خار زیاد و گل خطمی زرد و قرمز و سایر گلهای مخلوط بهم است بعضی جاها یکسره خار و بعضی دیگر مخلوط بگل و جنگل کم

وبونه زرشک وغیره دست راست مسافت نیم فرسنگ تپه ها بود که جنگل داشت اما نبوده بود
دویست تپه ها بفاصله دو سه فرسنگ منتهی برشته کوه بزرگ قفقاز میشد دست چپ هم مسافت
دو سه فرسنگی تپه و ماهور بود تا به اوماخان پورت رسیدیم یعنی بعد از یک آبادی وچاپارخانه
که اسب عوض شد باین دیه رسیده از رود خانه ارغون عبور کردیم که پل خوب آهنی وآب زیاد دل آزار
بدی داشت اینجا ها کلیه طایفه چچن می نشینند دیگر قزاق مسکن ندارد سرباز خانه ومحکمه از دولت
در اینجاست که همیشه یکفوج سالدات وقزاق ساخلو هستند در چاپاریکه برای ما میان آبادی زده
واسباب میرو نهار حاضر کرده بودند پیاده شدیم هوا خیلی گرم بود جمعیت زیادی هم از هر طایفه
وطبقه از روس وقزاق وچچن ولکزی وغیره جمع بودند زنها ودخترهای طایفه چچن اغلب یکچارقد
بلند رنگ سیاه رنگی در سر داشتند قبا وشلوارشان با دامنه بشیبه بود دخترها با سباب وآلات نقره
زیاد تزیین کرده بودند لباس این زنها بچند طایفه شبیه است هندی گیر تر کمان زنها پسرها
ومردها حاضر ساز ورقص بودند فوراً آبنای رقص وآواز اکذاشته یکدسته زن ومرد چچن دسته دیگر
قزاق میرقصیدند ومیخواندند خیلی تماشا داشت هیچ چچنی نیست که اسلحه نداشته باشد از اطفال
گرفته تا مردهای پیر همه چوپانها همیشه یک قمه در کمر و یک طپانچه بلند چقماقی بپشت شال زده
و ده تیر باروط در فطارهای سینه دارند خلاصه بعد از نهار سوار کالسکه شده رانده تا رسیدیم
بمنزل که خاصه پورت میگویند از انجا که نهار خوردیم به بعد هیئت صحرا و وضع کوهها تغییر کرده
تپه و ماهورهای طرفین صحرا دور افتاده دست چپ تا بهر جا چشم کار میکرد صحرائی بود صاف
مسطح بدون تپه و کوه لیکن پر علف وگل وخار و تکتک بوته زرشک وبوته درختهای جنگلی بود
که نشان از این میداد که در قدیم جنگل بزرگ بوده و بریده اند که حالا از ریشه سبز شده است دست
راست بفاصله دو میدان تپه های پست که همه جنگل است اما نه بلند همین قدر است که تپه ها را
از برگ سبز پوشانیده است دنبال این تپه ها بمسافت زیادی باز همان رشته کوه بزرگ
قفقاز است و الی منزل بهمین طور بود مگر اینکه قدری که راندیم طرفین راه کم کم تا چند فرسخی جنگل انبوه

Prince Dolgorouky Commandant Militaire

کوتاه داشت هیچ حیوان و پرنده در این صحرا با بجز قمری و بعضی مرغهای کوچک دیگر ندیدیم همین طور
بهر دیه و آبادی که میرسیدیم خواه اسب چاپاری عوض شود یا نشود جماعت چچن وغیره از زن و مرد
سر راه ایستاده و نان و نمک و هندوانه و خیار روی میزی گذاشته بودند ما قدری ایستاده
احوال پرسی میکردیم پس از آن خواه اذن داده شود یا نشود زن و مرد میان صحرا بنای رقص و ساز و
میگذاشتند با وجود این زنهایشان باز با کمال شرم و خجالت رقص میکردند این صحراها و مساکن چچنها
بدرودخانه و آبهایشان بسیار غم انگیز و دلگیر است همه بیکوضع و یک طور و حالت هیچ جا از صحرا
و آبادی مفرح نیست خلاصه دو ساعت بغروب مانده وارد منزل خاصه یورت شدیم پرنس
دالقورو کی اجودان اپراطور که کمان دان میلیر صاحبمنصب کل این صفحات است با همه صاحبمنصبان
و فوج و موزیکان حاضر بودند تا آخر صف فوج رفته احوال پرسی کردیم این فوج با هم مرشال با پاتسکی
است مشق کرده از جلو گذشتند طوایف مختلفه غریبه هم جنبلی بودند از چچن که رعیت این نواحی هستند
و یهودی که در اینجا تجارت میکنند و قزاقها و روسهائیکه از اهل قشون و نظام هستند با زنهایشان
اینجا متوقف و ساخلو اند و تجار ایرانی شیعه از اهل قزلر که شهریست در هشت فرسنگی اینجا و در
کنار رود ترک واقعست که برای آمدن بحضور ما با یکنفر آخوند با اینجا آمده بودند اهالی این شهر
تماما شیعی مذهب هستند خلاصه هوای اینجا جنبلی گرم بود موزیکان زدند باز سالدات تها رقص کرده آواز
خواندند این پرنس دالقورو کی برادرزاده دالقورو کی وزیر مختار روس است که در عهد شاه
مرحوم و مدتی هم در سلطنه ما مقیم دربار طهران بود) دهات عرض راه امروز اول او ستاردکو رووی
که هنگام عبور از رهوار قون دیده شد رو سها قلعه کهنه در اینجا دارند که همیشه محل ساخلو سالدات
بعد از آن بفاصله یکفرسنگ رودخانه چوکا بود که پل نداشت و آبش کم و بد بود پس از آن بدة
اوماخان یورت رسیدیم رودخانه کدر مزار نزدیک آن میگذرد بعد دیه ایتی سوکه آبش
بد و کو کرد است و همان آب را مجبورا مردم باید بخورند بعد از آن بفاصله یورت از طوایفی که
اینجا ساکنی دارند از تیره چچن مثل نوزردی و خوشکاری و از آنجا بدیه کرزل و بعد از آن از رهو

آق سو عبور شد کالسکه را با آب زدند آبش بدرنگ و گل آلود بود از آق سو با ظرف تیره کومیک که جزء چچن است می نشینند بعد از رود دیمان عبور شد که واقعا آبش بسیار بد است بعد از رد یارق سو که آب زیاد و بدرنگ بدی داشت و باز کالسکه را با آب زدند پس از ان خاصه یورت که منزل است شدیم) چچن ها سورنا و دهل را مثل طوایف کراد ساوج بلاغ مکری و چهاردولی وغیره میزنند) از خاصه یورت باید به بندر پطروفسکی رفت صبح زود برخاسته سوار کالسکه شده راندیم صحرا قدری خشک و کرمست دست راست بفاصله کمی منتهی به تپه میشود و دست چپ جلگه است راه زیادی که طی شد از کالی سراز برشده از یک رودخانه گذشتیم که ابخاسر حد مملکت ترک است باداغستان و رودخانه آب زیادی داشت آنطرف رودخانه روسها قلعه بنا کرده که همیشه سالدات و سوار در انجا ساخلو است بعد از رودخانه دیگری عبور شد انجا ها دست بکوههای سخت و دره های پر درخت مهیب داغستان منتهی میشود اینجا با هم قلعه و ساخلو از دولت روس بود قدری دیگر که راه طی شد از رودخانه بسیار بزرگی که بقدر ارس آب داشت و جسر طولانی بر روی آن کشیده بودند گذشته رسیدیم بآبادی چریورت اینجا آبادی و عمارات خوب و سربازخانه ها و قراولخانه با افواج و سواره و همه همنصبان زیاد ساخلو دارند کینیاز ملیکوف اصلش گرجی و حالا حاکم داغستان است با همه صاحب منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند افواج صف کشیده ایستاده موزیک میزدند پیاده شده از جلو قشون گذشته وارد عمارت که نهار حاضر کرده بودند شدیم این کینیاز ملیکوف بیست و دو سال قبل از این وقتیکه مارشال پاسکیویچ جانشین تفلیس بود باایلچی گری مامور طهران شده بحضور ما رسیده بود خلاصه نهار خورده سوار شده راندیم این آبادی چریورت درحقیقت همه از قشون و ساخلو خانها و عمارات مال صاحب منصبان وغیره است از اهل داغستان هم چند خانواری آورده و نشانده اند از زنهای صاحب منصبان که مثل خانمهای فرنگستان بودند اینجا زیاد دیده شد از رعایای داغستانی که امروز در عرض راه و اینجا بادیم بالنسبه بطایفه چچن ها وغیره تدری مفلوک و فقیر بودند بعد از آبادی چریورت الی پطروفسکی دیگر

Petrovskoy

دیگر آبادی نیست مگر سه چاپارخانه بسیار محقر که عوض میشود دست راست نزدیک جاده تپه های بلند است که جنگل بوده و اشجار را بریده و حالا همان ریشه مانده و سبز شده پشت این تپه ها کوههای بزرگ داغستان و غیره است دست چپ الی آخر که منتهی بدریا میشود همه جا صاف و مسطح و بعضی جاها زراعت و باقی علف و غیره است اما بسیار صحرای مهیب و دلگیریست آب بسیار کم دارد و گاهی یک نهر دیده میشود که از رودخانه برای زراعت بصحرا آورده اند آنهم آبش لجن و گل آلود و بدا مروز در هر چاپارخانه سواره زیادی از قزاق حاضر بودند که بنوبه عوض میشدند و همه جا پیش و پس کالسکها از دهها سواره بود و گاهی هم در صحرا مشق اسب اندازی میکردند خالی از تماشا نبود یکدفعه از دست چپ صحرا دیدم از کنار افق ابر سیاه تیره برخاست کم کم معلوم این ابر متحرک است قدریکه بلند شد درست ملاحظه کرده دیدم همه این سیاهی ملخست الحمدلله که این همه ملخ نزدیک ما نیامده به حاصل زراعتی که پائین تر از ما بود ریخته قدری هم که باز از حساب و شمار خارج بود نداز بالای سر ما گذشتند ما هم تندر انده از آن محل گذشتیم قدرت خداوندرا از اینجا میتوان فهمید که این همه ملخ یعنی چه بکجا میروند چه میکنند و چگونه خلق شده اند اگر حکم شود باین ملخها در آنی شهر یرا میخورند و تمام می کنند که احدی باهیچ حربه چاره نتواند بکند خیلی هم ملخ بزرگ درشت و چیزی غریب بودند الحمدلله بخیر گذشت و روی کالسکه ها نریختند همین طور راندیم تا دو ساعت بغروب مانده به بندر پطروفسکی رسیدیم پشت آبادی بندر کوه و تپه های سبز است صحرای پر علف خوبی دارد بلد رچین زیادی داشت خود آبادی پطروفسکی هم در روی تپه و کنار دریا واقع است روسها در آبادی اینجا خیلی زحمت کشیده اند اول آبادی قدری دورتر از این جا و اسمش ترخاست بوده است بندر جلو دریا را با سنگ و آبگ و سنگهای بزرگ بقدر سیصد هزار تومان مخارج نموده حوض کرده اند و یک راه باریکی که کشتی داخل بشود از دریا گذاشته برای اینکه کشتی از صدمه امواج آسوده اینجا لنگر بیندازند عمارت حاکم نشین که خود کینیاز لیکوف در کنار دریا ساخته است برای تازینت کرده شهر را چراغان و آئین بسته اند از برق و مشعل و غیره

Dilemsky

Reglement Maandelyk Couranten Meneure

واز هر طبقه مردم بودند ایرانی ارمنی فرنگی و اغتسانی قزاق کرجی عثمانی وغیره پیاده شده از جلو صف نظام گذشته وارد عمارت شدیم بیکلروف و ناظم خلوت و امین حضور که بارها از مکرر جلوتر آمده بودند با حکیم الممالک و دندان ساز که از راه حاجی ترخان عمده بار ما را یک روز پیش از ما آورده و داخل کشتی ما کرده بودند همه دیده شدند کشتی ما که باید سوار شویم اسمش الکسندر میزار بوچ با سم ولیعهد روس و مال کمپانی مزکوراست در لنگرگاه حاضر بود بواسطه عدم اعتبار دریا عجله داشتم که زود بکشتی برویم و از یطرف کینیاز ملیکوف تدارک شام دیده شهر را چراغان کرده بود بعد از یکساعت توقف در عمارت رفتم بکشتی یعنی سوار کالسکه شده رو بدریا رفتم کینیاز ملیکوف وهمه صاحب منصبان حاضر بودند راه سراشیب بود با کالسکه همه جا رفتم تا دم پل چوبی بلندی که رو می آب تا کشتی بسته بودند انجا پیاده شده الی کشتی پیاده رفتیم چون نمیدانستند که معجلا میخواهیم برویم کشتی را آتش نکرده بودند سه ساعت طول کشید تا کشتی را آتش کرده حاضر نمودند پسالا اعظم و سایرین باز بعمارت رفته شامیکه کینیاز ملیکوف حاضر کرده صرف نمودند بعد از شام کینیاز ملیکوف را احضار کرده اظهار خوشحالی رضامندی حضور از زحمات و خدمات او کردم وحقیقه در منازل عرض راه از زدن چادر و حاضر کردن لوازم استراحت ما و سوار وغیره ذرة کوتاهی نکرده بود خلاصه چهار ساعت از شب گذشته حرکت شد چون بواسطه کم عمقی خروج ایران حوض و بندر که مثل یک رودخانه است در شب مشکل بود بسیار با تانی براه افتادیم یکساعت طول کشید عبور از بندر تا بواسطه دریا کم کم تند کرده راندیم هوا هم خوب و مساعد بود اما دریا هر قدر آرام باشد قلب شخص اطمینان ندارد حالا قدری اسامی و احوالات عرض راه را امروز مینویسم دهات عرض راه از خاصه یورت الی بطروفسکی از اینقرار است اول میچیک دویم اکل اغول سیم قادر یورت بعد گیرزیل بعد خاما یورت قریه یاق سای دست چپ هزار و دویست خانوار مسلمان و داغستانی دارد که از دور پیدا بود دست راست دروازه کوه بلیت لی اغول و قالاتیا پیاست اول رودخانه که عبور شد یاق سای است که سرحد چچن با

باد اغتشاشست بعد پارخ ازاین رود خانه که میگذرد طایفه قوموق داغستان می نشینند زبان اینها ترکی جغتائیست وصنعتشان اینست که زنهاشان برک داغستانی میبافند ومردها آهنگری واسلحه سازی میکنند از هرقسم رسیدیم بچاپارخانه چاپ چاق ازانجا بقریه قارلایورت که درکنار رود خانه آق داش واقع وهمانجا سرحد چچنها وترکست با داغستان ورو سها هم درانجا قلعه دارند بعد ازرود خانه قوی سوی که بسیار بزرگ است وجسر دارد گذشته به چرپورت که نهار خوردیم رسیدیم ازچرپورت بچاپارخانه شامخال وکرمانی درکنار رود اوزون که بسیار کوچک است واقع است بعد به پطروفسکی بنای پطروفسکی وآبادی انجا از سنه هزار وشتصد وچهل وشش مسیحی است وحالا دو هزار نفر جمعیت دارد وشهر دربند هم جزء حکومت داغستان است خلاصه دریا خوب بود اما دوا هم طوفان را داشتند جنرال کوشلوف مهماندار وملوتن وامیران بزرگ کشتی که مردریش سفید محترم بیست باسه نفر معاون ونایب چیلی با وقوف درکشتی بودند عمله جات کشتی با دکو به هستند یکدسته نوزکان چی روس هم با تمام بارهای با وجمیع ملتزمین دراین کشتی بودند سوای محقق که درو بینه عرض کرد باز اورا بچاپاری بطهران بفرستیم با وگفتم مثل سفر سابق فرنگستان کویا باز عقب بهانی آن بود که رفت وتلگرافی درخاصه پورت ازو رسید که درحاجی ترخان ناخوش شده مانده است واحتمال دارد درماه رمضان بطهران برسد وقت غروب از ایستاران با دکوبه گذشتیم که تنگه بسیار بدیست اطراف سنگ وجزیره دارد که چیلی درگذشتن از اینجا احتیاط لازم است الحمدلله تاروش بود گذشتیم وکشتی حقیقة بسیار خوب میرفت ساعتی چهار فرسنگ یعنی سته فرسنگ ونیم یقیناً دو سال است این کشتی را درانگلیس ساخته وباین دریا آورده اند کنت زالوسکی وزیر مختار اطریش هم که مامور ایران است از وینه همراه ودرکشتی است شب سه شنبه بعد از شام خوابیدم اما به هیچوجه خوابم نمیبرد اولا بخیرها دورکشتی که متعلق بسکان است وکشتی را باسکان براهنمای قطب میکردانند بسمت مقصود درکردانیدن سکان از بخیر بواسطه حرکت صدای منکری احداث میشود با اقسام مختلف مثل صدای مرغ یا زرغ یا کاو ویا اشخاص خم خورده ناخوش که بالند ثانیا از اول شب دور اخیر برهم خوردگی پیدا

کرده یا دمی آمد و ابرهای سیاه پیدا شده بود که بیم طوفان و برهم خوردگی هوا میبود هرقدر غلطیدم خوابم نبرد گاهی از پنجره نگاه بدریا میکردم میدیدم آب دریا خیلی بالا آمده موجهای بزرگ پیدا شده باز بخیال میافتادم میخوابیدم کم کم کشتی بنای حرکت و تکان را گذاشت و ما را میغلطاند بالاخره الی صبح خوابم برد برخاسته نماز صبح را خوانده قدری راه رفتم بعد شنه کشتی عروج کرده دریا را تماشا کردم آفتاب که برآمد کم کم بوی بادی نیامی گذاشت و باد مساعد آمد ابرها بهم متفرق شدند هوا اعتدالی پیدا کرده آمدیم پائین یکساعت و نیم خوابیدم بعد برخاسته باز گردش کردیم دریا آرام و بسیار خوب بود شکر کردم و نهار خوردیم درین بین امیرال پیغام فرستاد که سواحل کیلان پیدا شد بسیار مشعوف شده آمدم بالای عرشه کشتی با دوربین تماشا کردم سواحل را دیدم کم کم برج انزلی که شش سال قبل بحکم ما ساخته شده بود با یکباغ بسیار خوب پیدا شد در ساعت ظهر بلنگرگاه بندر انزلی رسیدیم کشتی لنگر انداخت اگرچه مردم آمدن ما را فردا که روز پنجشنبه بیست و چهارم است می دانستند اما همه در ساحل حاضر و ایستاده بودند گرجهای انزلی آمدند دو کشتی را گرفتند کشتی بخار مخصوص ما که در انزلی است قدری دیر رسید چون میدانستند امروز میرسیم آتش نکرده بودند مهدی قلیخان و امین السلطنه و سلطان حسین میرزا و حکیم طولوزان و چند نفر دیگر بگرجهای انزلی نشسته رفتند بانزلی گرجها را آب دریا خیلی بالا برده پائین می انداخت بعد از یکربع ساعت کشتی ما رسید بکشتی بزرگ وصل کرده تخته پل انداختند رفتم میان کشتی خودمان با همه نوکرها جز کوسلوف مهماندار و میلوتین و امیرال و غیره آمدند بکشتی و داع کرده مرخص شدند کمال التفات از هرجهت در حق ما نمودند ول شد حکیم الممالک در کشتی روسها ماند که بارها را از عقب بفرستد ما را میبرای ساحل والحمد لله تعالی بسلامت وارد انزلی شده شکر خدا را بجای آوردیم (اشخاصی که از طهران وغیره آمده بودند و در اینجا بحضور رسیدند از اینقرارست علاء الدوله اللهقلی میرزا ایلخانی حاکم همدان که از همدان آمده بود حاجی خازن الملک معین الممالک ساری اصلان امین خلوت قولر آقاسی باشی فراش باشی

غلام‌حسین خان پیشخدمت نایب ناظر میرزا زکی ضیاء الملک حاکم کبلان محمد
ابراهیمخان برادر فرخ خان حسین قلی خان سرتیپ میرشکار با اتباع محمدحسن خان
پیشخدمت مسرور میرزا پیشخدمت میرزا عبدالله خان نوری پیشخدمت میرزا
احمد خان پیشخدمت پسر علاء الدوله فضل الله خان شاطرباشی مشکور میرزا
جبار خان اسحق خان پیشخدمت علی نقی خان پیش خدمت غلام‌حسین خان اشرفی
شیخ الاطبا آقا حسین علی آبدار حاجی قاسم باقرخان سرهنگ موزیکان چهیا ؛
از فوج ششم تبریز دولت نفر خلاصه روز چهارشنبه بیست و سوم رجب بود که وارد انزلی شدیم
دو شب در انزلی توقف کرده جمعه بیست و پنجم به شهر رشت آمدیم دو شب هم در رشت اتراق
کرده یکشنبه بیست و هفتم بسمت دارالخلافه حرکت کردیم منزل آمده روز جمعه هفتم شهر
شعبان المعظم بسلامتی و خوشی وارد دارالخلافه طهران شدیم نایب السلطنه و سایر وزراء
و نوکر باهم که در طهران بودند در قزوین و کرج
و کن تا ورود به طهران متدرجاً آمده
بحضور رسیدند بابرس پل
سنه ۱۲۹۵
هجری

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
ملک الکتاب
BOMBAY

شانه
هو الله تعالی

الحمد للمعبود ظهرت آثار قدرته فی جمیع الموجودات و رشحت سموات افضاله علی کل الممکنات روزنامه حمد معرا و مبرا از شوائب نقص و خلل مخصوص ذات پاک خداوندی است که موجودات را از کتم عدم من غیر استحقاق بساحت وجود جلوه ظهور و بروز داده است و شکر نامعدود سزاوار معبودیست که ممکنات را بخلعت وجود آراسته و پیراسته فرموده است و ثناء لا تحصی مستحق مهیمنی است که سر سلسلهٔ موجودات ذرعرفان ذات تقدسش اعتراف بعجز نموده است چه بدایع آثار صنع و قدرتش جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره . و درود معدود بر اول موجودی که لولاه ما خلقت الارض و السموات و لم یعبد خالق الموجودات و لم یظهر شیء من الممکنات اگر نه واسطهٔ فیض آفرینش بود کی نمود محل امهات را آبا هادی کل و نماینده سبل محمد آنکه چو نامش برآوری بزبان برای سجده شود پشت کائنات دوتا صلوات الله علیه و آله و صلوات بیکران بر آل و اولاد و احفادش باد که مشاعل هدایت و مصابیح مضیئه و لایتند و تمسک بذیل ارادت ایشان سبب سعادت و رستگاری اهل بینی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غوی فاجعلنا یا الهی فی زمرة احبائهم و اولیائهم یا الٰه العالمین و بعد از ادای حمد و ثنای حضرت الهیت خاتم انبیا و آل اطاهرین خصوصا لاداء شکر اظلاله الممدوده و شکرا علی بیان مظاهر قدرته و سلطنته

مخفی نماناد که کلام الملوک ملوک الکلام آثار مظاهر سلطنتش در هر زمان منیع و استدلال بکلمات مبنیه در جمیع اوقات ممدوح لهذا این عبد قاصر

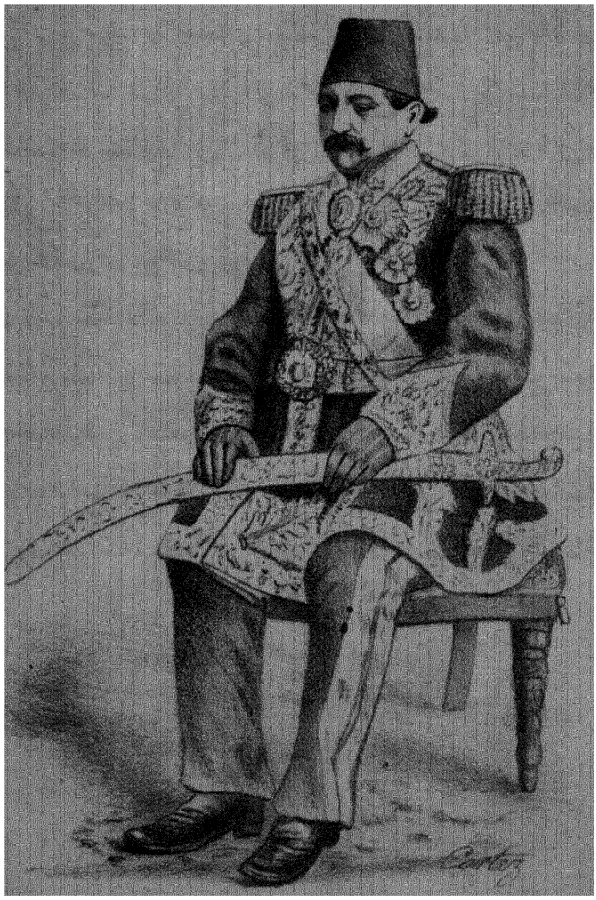
میرزا محمد شیرازی المفخر بملک الکتاب بالقلت بضاعة و عدم استطاعة لازم دانسته که
نسخه مبارکه مسافرت فرنگستان در کرّه ثانیه اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت
اقدس همیون شهریار کشورستان شهنشاه کیتی بخش ممالک ایران ابوالمظفر ناصرالدین
شاه قاجار خلد الله ملکه الی آخر الزمان را بحلیه طبع آراسته و پیراسته اگرچه مطبع را از طبع
این کتاب مستطاب محلی و مزین داشته کمال سعی و اهتمام را مرعی که بطراز انیق و خط رشیق
نستعلیق به تصحیح وافی و تنقیح کافی مطبوع گردد. خالیاً عن التحریف و التغییر و تصاویر و عکوس مبارکه
از دارالسلطنه لندن طلبیده که مزین اوراق گردد و لله الحمد در این
وقت بتائید قادر ذوالجلال و بتقرّ اقبال و یمن اجلال جناب جلالت مآب عظمت و حشمت
نصاب فوقت و ابهت انتساب قواناً للغرّ و الاقبال و نظاماً للشوکت و الاجلال الاکرم
الافخم خدایگان چشم سرکار نواب مستطاب سپهسالار اعظم مختار الملک وزیر خطه ؛
دکهن ادام الله ظله العالی در بندر معموره بمبئی طبع را بآن زیور بخشیده و ضمناً خود را
مفتخر و امیدوار از حضور پرنور فیض گنجورش نموده که موجب حصول آمانی و آمال گردد امید
که ظل عاطفتش ممدود باد

بتاریخ بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۸ هجری مطابق
بیست و دوم فبروری سنه ۱۸۸۱ عیسوی در دارالحکومت بمبئی
بید اقل الکتاب میرزا محمد علی شیرازی ملقب بمشکول

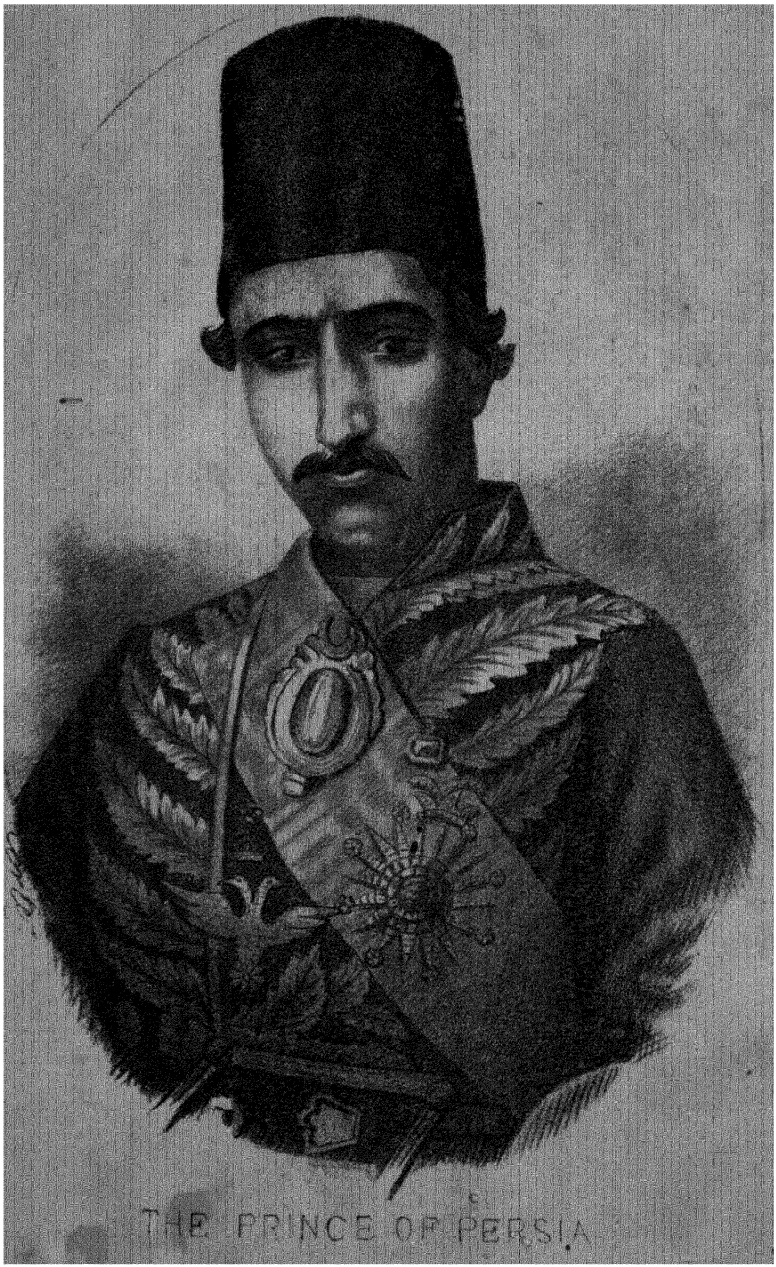
تحریر یافت ۱۲

۱۲

هر کس از صاحبان عظام کرام طالب و راغب این کتاب مستطاب بوده باشد در بمبئی
در محله عمارکاری مکان نمبر ۱۲۸ از زردبانی طلب
فرمایند



ZELLA-SOLTAN SOLTAN-MASSOUD MIRZA.



THE PRINCE OF PERSIA.